

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات ايرانشناسی

(مطالعات میان رشته‌یی، علمی، اختصاصی)

سال اول | شماره اول | پاییز ۱۳۹۴

شماره استاندارد بین المللی: ۲۴۷۶-۲۹۸۹

صاحب امتیاز: بنیاد ايرانشناسی

مدیر مسئول و سردبیر: دکتر عبدالمجید میردامادی

ویراستار علمی و مدیر داخلی: فاطمه فریدی مجید

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

دکتر مه‌ری باقری (استاد دانشگاه تبریز)

دکتر ناصر تکمیل همایون (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

دکتر محمود جعفری دهقی (دانشیار دانشگاه تهران)

دکتر زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

دکتر فتح الله مجتبابی (استاد دانشگاه تهران)

دکتر حکمت الله ملاصالحی (استاد دانشگاه تهران)

ویراستار: صدیقه آقایی

مترجم: دکتر رویا خویی

حروف چین: افسانه سیدی

صفحه آرای: مریم جامعی

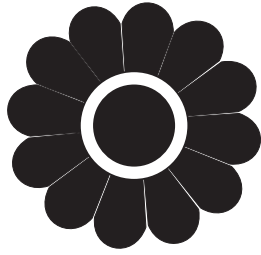
لیتوگرافی و چاپ: ایرانچاپ

نشانی: تهران، خیابان شیخ بهایی جنوبی، خیابان ايرانشناسی، معاونت پژوهشی

تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۶۰۸۹۲۵

دورنما: ۰۲۱ - ۸۸۶۰۸۹۲۲

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال



شرایط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی

مباحث تخصصی ایران‌شناسی و نیز مقالات مرتبط با فرهنگ و تمدن ایران از جمله موضوعاتی است که در این فصلنامه به آن پرداخته می‌شود. شرایط کلی پذیرش مقاله در این نشریه به شرح زیر است: مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری به چاپ نرسیده باشد. پذیرش مقاله بر اساس تصمیم و نظر هیئت تحریریه مجله است و بعد از داوری، صلاحیت چاپ آن اعلام خواهد شد.

مسئولیت نوشته بر عهده نویسنده (یا نویسندگان) است.

در صفحه اول نام و نشانی کامل و شماره تماس نویسنده و محل خدمت و رتبه علمی وی مشخص باشد. متن مقاله به ترتیب، شامل «عنوان»، «چکیده»، «کلید واژه»، «مقدمه»، «نتیجه‌گیری»، «فهرست منابع طبق راهنمای شیوه ارجاع» و «چکیده انگلیسی» باشد. چکیده انگلیسی ترجمه چکیده فارسی است. مقاله بر روی کاغذ استاندارد A4 در محیط word (۲۰۰۷) و با قلم ۱۳ و B nazanin، تهیه و ارسال شود. مقاله حداکثر نباید از ۲۰ صفحه (حدود ۷ هزار واژه) بیشتر باشد. توضیحات تصاویر به همراه منبع در زیر تصویر و توضیحات جدول و نمودارها به همراه منبع در بالای آنها خواهد بود.

در صورت استفاده از واژگان غیرفارسی یا واژه‌هایی که تلفظ آنها برای خواننده مشکل است، آوانگاری و آوردن معادل فارسی آنها در پانویس از موارد ضروریست.

ارجاع منابع در این فصلنامه درون متنی و مطابق با این شیوه است:

(نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار کتاب: شماره صفحه؛ مثال: (زرشناس، ۱۳۹۱: ۲۶).

در صورت چند جلد بودن کتاب، شماره جلد در منبع درون متنی بدین شکل خواهد بود (صفا، ۱۳۶۳: ۳/۶۵).

در تنظیم فهرست منابع ابتدا کتابها و سپس مقالات به ترتیب زیر خواهند آمد:

کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام؛ اسم کتاب، شهر محل نشر: ناشر، شماره چاپ، جلد، سال. مثال: آلاحمد، جلال؛ غرب زدگی، تهران: رواق، چاپ دوم، ۱۳۵۶.

مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام؛ «عنوان مقاله»، نام مترجم (در صورتی که مقاله ترجمه باشد)، محلی که مقاله در آن چاپ شده است، سال چندم، شماره، سال. مثال: سرکاراتی، بهمن؛ «راه و روش شناخت ایران»، فصلنامه ایران و اسلام، سال اول، شماره اول، تابستان ۱۳۹۲.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	دیدگاههایی دربارهٔ ایرانشناسی (گفتگو با ریاست بنیاد ایرانشناسی)
۱۵	بحثی در ایرانشناسی یا ایران پژوهی دکتر ناصر تکمیل همایون
۲۳	تأملی دربارهٔ دانش ایرانشناسی در ایران دکتر زهره زرشناس
۳۲	موقعیت کاشغر در جادهٔ ابریشم (در متون ایرانی-اسلامی) دکتر محمد باقر وثوقی
۴۷	بررسی و تحقیق دربارهٔ ادوار تکوینی خاورشناسی (از فیلولوژی کشیشها و خاورشناسان لائیک تا خاورشناسی علمی و زبانشناسی) دکتر طهمورث ساجدی
۶۹	هویت ایرانی به روایت شاهنامهٔ فردوسی دکتر نصرت الله رستگار
۹۶	تأثیر صنعت نساجی بر توسعهٔ کالبدی شهر اصفهان در دورهٔ صفوی (با تکیه بر سفرنامه‌ها) دکتر پوران طاحونی و مریم بیات
۱۲۶	پرسشها و چالشهای پیشروی ایرانشناسی فاطمه فریدی مجید

سخن سردبیر

تلاشهای ایرانشناسانه، همواره در طی یکی دو قرن اخیر (که شکل و ماهیت علمی و آکادمیک بخود گرفته است)، برای دولتهای ایران، امری ضروری و برای مردم موضوعی جذاب بشمار آمده است؛ اما برخلاف کوششهای متعدد و با ارزش علمی متفاوت که در این حوزه صورت گرفته است، هنوز ایرانشناسی با ابهامات فراوان روبرو و نیازمند انجام تلاشهای علمی مستمر و فراوان و نیز توجه مضاعف است، بویژه در روزگاری که کیان و هویت ایرانی در معرض تهدیدهای بیرونی و حتی در پاره‌یی موارد درونی قرار دارد. این مشکل هنگامی بیشتر نمود پیدا میکند که می‌بینیم، نسل جوان در اثر هجوم و شیخون فرهنگی (که عمدتاً از ناحیه ناتوی فرهنگی صورت می‌گیرد)، به آثاری (ایرانی) که او را از پیوند با میراث کهن سرزمین خود باز میدارند، توجه دارد و زمانی بخود می‌آید که در داخل و خارج از این سرزمین، نوعی احساس بیگانگی با میراث و تراث گذشته خود دارد. نتیجه این امر چیزی نیست، جز همان بحران هویتی که آدمی را به وادی حیران و سرگردانی سوق داده و موجب خودباختگی فرهنگی و در نهایت، موجب تسلیم وی به فرهنگهای میان‌تهی و پوچی میشود که دیگر «نمیداند کیست، کجا بوده و در این گسست هویتی، باید به دامن کدامین فرهنگ پناه آورد؟». ایرانشناسی و مطالعات تاریخ و فرهنگ این سرزمین، این امکان را فراهم میسازد که با تبیین و معرفی جلوه‌های ایران فرهنگی به ایرانیان و نیز احساس هویت و تعلق فرد به جامعه و تاریخ پرافتخار ایران، بتوان بر بسیاری از بحرانهای هویتی فائق آمد و بنوعی به احساس سربلندی اقناع‌کننده دست یافت.

«ایرانشناسی»، «مطالعات ایرانی» یا هر عنوان دیگری که مطالعه و شناخت تمدن، فرهنگ، تاریخ و وجوه گوناگون مسائل مربوط به ایران و ایرانیان از آن استنباط شود، بعنوان یک پدیده و دانش جدید، مدت کوتاهی است که در معنای «علم» در کانون توجه مراکز و محققان داخل و خارج از ایران قرار گرفته و دارای یک نگرش نو در مطالعات ایرانی است، به‌همین دلیل هنوز دارای پیچیدگیها و مشکلات خاص است و تأمل و تفکر معقولانه و منطقی به دور از احساس در یک بازه زمانی مشخص را میطلبد.

برغم تعاریف متعدد ارائه شده از ایرانشناسی، هنوز در مفاهیم اصلی و اساسی مطالعات ایرانی به جمع‌بندی اقناع‌کننده‌یی نرسیده‌ایم. پرسشها و چالشهایی نظیر آنچه در نوشتار یکی از مقالات این نشریه مطرح شده و نیازمند پاسخهای جدی و مستند است.

در این میان، فعالیت‌های انجام‌گرفته علمی با رویکرد ایرانشناسانه (در قالب دانشنامه؛ کتاب؛ مقاله؛

گزارش مستند و برنامه‌های سمعی و بصری) اندک نیستند؛ اما با توجه به تاریخ پرفراز و نشیب ایران و گستردگی جغرافیایی و تنوع شگفت‌انگیز قومی، مذهبی و فرهنگی آن، هنوز میدان تلاش، بسیار فراخ است. انجام این امر بر عهده نهادی، بنام «بنیاد ایرانشناسی» است که بنابر وظیفه ذاتی خود، بدان همت گمارده‌است؛ هرچند در این میان مشکلات فراوانی، فراروی محققان و پژوهشگران این عرصه قرار دارد.

فصلنامه «مطالعات ایرانشناسی» تلاش دارد، با ایجاد بستری مناسب، برای طرح مباحث مختلف ایران‌شناسانه، پرتوی اندک در سهم و اندازه خود بر دشواریها و چالشهای مطالعات ایرانی بیفکند. در واقع رویکرد اصلی بنیاد ایرانشناسی در انتشار این فصلنامه، توجه به موضوعهایی است که به اقتضای شرایط، ضروری بنظر میرسند. از اینرو سعی شده است، تمام یا بیشتر مسائل مربوط به ایران در این فصلنامه مدنظر قرار گیرند. همچنین تلاش بر این است که از کلی‌گویی و تکرار مطالب پرهیز و مسائل مربوط به ایران بصورت جزئی، ریز و دقیق بیان شوند.

در مقاله نخست (متن سخنرانی دکتر ناصر تکمیل‌همایون)، به مسئله مهم «چیستی و تعاریف ایرانشناسی» (موضوع مورد بحث بسیاری از فرهیختگان ایرانی) و نیز مباحث مربوط به آن پرداخته شده است. همچنین در مقاله دکتر زهره زرناس، به تعاریف مختلف ارائه شده درباره ایرانشناسی، ایرانشناسی در کشور و نیز به کانونهای مطالعات ایرانی خارج از کشور اشاره شده است. از اینرو یکی از محورهای اصلی این فصلنامه، پرداختن به مبانی نظری در مطالعات ایرانی است که حلقه مفقوده مباحث ایرانشناسی محسوب میشود. مطالعه تاریخ ایران، ما را با ایران بزرگ و مناطق وسیعتر دیگر پیوند میدهد. در نتیجه، برای درک بهتر تاریخ و فرهنگ ایران، ناگزیر باید آگاهیهای مناسب از پیشینه و وضعیت حال کشورهای همسایه را نیز در اختیار داشته باشیم. بنابراین لازم است، بدون گرایش ملی‌گرایانه افراطی و نامعقول، آثار تمدنی و فرهنگی ایران را در هر کجای جهان که باشد، مورد مطالعه قرار داد. مقاله دکتر محمدباقر وثوقی به یکی از کانونهای اصلی اقتصادی و فرهنگی مجاور ایران (کاشغر) در متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی قرون نخستین اسلامی تا دوره صفویه پرداخته است. فصلنامه مطالعات ایرانشناسی، در رویکردی تازه در نظر دارد، مطالعه کانونهای تجاری و فرهنگی مناطق همجوار ایران را در برنامه مطالعاتی خود قرار دهد.

در اینجا بصراحت اعلام میکنیم که ما بدنبال ایرانشناسی بومی هستیم. منظور از «ایرانشناسی بومی»، نوعی از ایرانشناسی است که توسط محققان ایرانی و بر پایه منابع ایرانی فراهم آمده است. در این

راستا، ناگزیریم یک آشنایی دقیق و کامل از آرا و نظرات ایرانشناسان غیر ایرانی داشته باشیم. این نکته را نمیتوان نادیده گرفت که ایرانشناسی، متولد دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی و نیز نتیجه مطالعات پژوهشگران و مأموران اروپایی است. بنابراین آشنایی با مطالعات ایران و تحقیقات انجام شده توسط غیر ایرانیان یکی دیگر از محورهای اصلی این فصلنامه خواهد بود. بدنبال نیل به این هدف، مقاله دکتر طهمورث ساجدی، در اولین شماره از این فصلنامه آورده شده است.

در ادامه مقاله‌ی مفصل و مستند درباره «هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی» از دکتر نصرالله رستگار آورده شده است. مدتهاست که مبحث هویت ایرانی و مقاله‌ها و نوشته‌هایی که به این موضوع اختصاص دارند، بعنوان یکی از عناصر مهم ایرانشناسی بشمار آمده‌اند. بنابراین طرح دیدگاههای متعدد از جانب صاحب‌نظران و موضوع هویت تاریخی و پیوند آن با هویت امروز ایران (یکی از محورهای فصلنامه)، در شماره‌های بعدی آن مورد توجه قرار خواهد گرفت.

تک‌نگاریها درباره جای‌جای ایران، برای شناخت این مرز و بوم بسیار مفید خواهد بود. بدیهی است، این قبیل مقالات باید توسط محققان بومی انجام شود. مقاله دکتر پوران طاحونی و مریم بیات نمونه‌ی از این تحقیقات است که در این شماره از فصلنامه مورد توجه قرار گرفته‌است.

دانش ایرانشناسی برای گسترش دامنه علمی خود، نیازمند تأمل و دوراندیشی، همراه با فراست و درک بیشتر در حوزه مفاهیم، تعاریف و بیان حدود و ثغور خود است؛ زیرا این دانش با توجه به رویکرد ایرانی و نوین خود از پیشینه چندان بر خوردار نیست و ضرورت بازتعریف از آنچه خود، آن را ایرانشناسی و بدنبال آن دانش ایرانشناسی میدانند، مشهود است.

چنانچه اشاره شد، از اهداف اصلی این فصلنامه، پرداختن به مباحث نظری ایرانشناسی و طرح تعاریف در چپستی و چرایی این شاخه از علوم انسانی است. بیان چالشها و طرح ابهامات پیش روی ایرانشناسی به منظور نیل به تعریفی درست و یافتن روش تحقیق مناسب برای این علم، انگیزه اصلی تحریر مقاله فاطمه فریدی مجید است تا با نظرخواهی از اساتید این حوزه، گامهای اولیه در جهت نهادینه کردن این علم برداشته شود. بنیاد ایرانشناسی از آغاز دوره مدیریتی خود کوشیده است که با بهره‌گیری از ظرفیتهای و عناصر فرهیخته، بدین هدف دست یابد. بنابراین نهاد پژوهشی مذکور از هرگونه رهنمود و حمایت مثبت و سازنده در عرصه مطالعات و پژوهشهای ایرانشناسی استقبال میکند. این مهم نه تنها در سایه تلاش و کوشش همکاران این مجموعه در بنیاد ایرانشناسی (بعنوان یک مؤسسه علمی پژوهشی)؛ بلکه در افقی وسیعتر، مساعدت و یاری اندیشمندان و صاحب‌نظران ایرانشناسی و خبرگان آگاه و دلسوز را در این حوزه مطالعاتی میطلبد.

دیدگاه‌هایی دربارهٔ ایران‌شناسی^۱ (گفتگو با ریاست بنیاد ایران‌شناسی)

آیت الله سیدمحمد خامنه‌ای

سؤال: حضرت آیت‌الله، هم‌اکنون بنیاد ایران‌شناسی به ریاست حضرت‌عالی موفق شده است، دومین فصلنامه تخصصی خود را به نام «مطالعات ایران‌شناسی» (بعد از فصلنامه «مطالعات خلیج فارس»)، به چاپ برساند. هدف و انتظار شما از فصلنامه مطالعات «ایران‌شناسی» چیست؟

آیت‌الله خامنه‌ای: با نگاهی عمیق به سابقه و تاریخ کشور و ملت ایران در هزاره‌های گذشته، به این نتیجه می‌رسیم که ایران و ایرانیان، خدمات بسیار و شاید بیشترین خدمات را به تمدن؛ فرهنگ؛ دانش؛ فلسفه بشریت و جهان گذشته و امروز کرده‌اند. هرچه تحقیقات تاریخی بیشتر می‌شود، این حقیقت هم بیشتر از پشت غبار غفلت بیرون می‌آید و میدانید که بخش عمده‌ی از این پرده‌پوشیها بر روی تاریخ درخشان این ملت از روی عمد؛ مغرضانه؛ سیاسی و از طرف برخی از دولتهای غربی استعمارگر، در همین یکی دو قرن اخیر بوده است. پرده‌پوشی این دولتهای استعمارگر، روی سوابق تاریخی این ملت، نه تنها از روی خصومت و برای محو هویت اصیل ایرانی و سلطه بر فرهنگ ایران امروز و نیز برای سوء استفاده سیاسی بوده است؛ بلکه بسبب ترس از هویت و جوهره توانای ذهنی و روحی ایرانی، برای قیام علیه ستم و نابرابری و برهم زدن قدرت سست بنیاد اهداف این دولتهای استعمارگر بوده است؛ زیرا همین کسانی که بر محو عظمت تاریخی ایران اصرار داشته و دارند، دربارهٔ ملل باستانی دیگر این اصرار را ندارند و حتی خود آنها مبلغ و معرف سوابق تاریخی و تمدنی آنها بوده‌اند. بنابراین وظیفه هر ایرانی و حتی پژوهشگر باانصاف و باوجدان ایرانی است که به معرفی همهٔ ریشه‌های تمدنی و خدمات ایران، به بشریت در طول تاریخ بپردازند. در این میان وظیفه بنیاد ایران‌شناسی بیشتر است؛ یعنی باید به معرفی درست و

۱. بمناسبت انتشار اولین شماره فصلنامه «مطالعات ایران‌شناسی» و به منظور آشنایی مخاطبان با دیدگاه‌های ریاست محترم بنیاد ایران‌شناسی، حضرت آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای، گفتگویی با ایشان توسط دکتر عبدالمجید میردامادی (سردبیر فصلنامه) انجام شده است که متن آن را از نظر می‌گذرانید.

کامل ایران فرهنگی قیام کند و از محققان داخلی و خارجی منصف بخواهد که تحقیقات خود را در این فصلنامه عرضه کنند. همچنین وظیفه این فصلنامه این است که باید از مطالب ارزشمند و مفید در راستای اهداف بنیاد ایران‌شناسی استفاده کند و از درج مطالب کم‌ارزش و تکراری بپرهیزد.

سؤال: شما دیدگاه‌های ویژه‌ی در نگاه به ایران، تاریخ ایران و پادشاهان ایرانی دارید. اهمیت مطالعات ایران‌شناسی و پژوهش‌های ایران‌پژوهی را تا چه اندازه پراهمیت میدانید؟ آیا این مطالعات توانسته‌اند، حق پژوهش‌های ایران فرهنگی را در داخل و خارج کشور ادا کنند؟

آیت‌الله خامنه‌ای: برای ما، ایرانیان، بویژه در این دوران استقلال و آزادی که از سلطه دشمنان و جهان‌خواران غربی رسته‌ایم و نیز در این عصر استقلال فکری و سیاسی، معرفی واقعی و عمیق ایران (بدون خودستایی و تعصب‌های ملی‌گرایی و تاریخ‌پرستانه)، یک کار مهم و ضروری است؛ زیرا تاریخ هر ملت، سند هویت آن ملت است. بنابراین بدون تاریخ، هویتها سرگردان و به اصطلاح «دچار بحران هویت» میشوند و قدرت استعمارگر، فرهنگ خود را بر او تحمیل میکند و هویت او را میدزدد. نداشتن هویت تاریخی، مثل این است که شخصی خانه و ملکی داشته باشد؛ ولی نداند که خانه‌اش در کدام کوچه، محله، شهر و کشور قرار دارد. خانگی دور از دستبرد این و آن است که دارای سند باشد و در آن سند، نقطه دقیق جغرافیایی و شهری و محلی آن مشخص باشد، در این صورت شخص میتواند، ادعا کند که او مالک واقعی آن است. ملتی که تاریخ نداشته باشد و تاریخ او فقط از اسامی پادشاهان و جنگ تشکیل شده باشد، نمیتواند ریشه خود را بشناسد. ایرانی وقتی یک ایرانی واقعی است که جایگاه و نقش خود را در تاریخ و در میان ملت‌ها و انسانهای دیگر بداند و وظیفه و نقش فعلی خود را بیابد و بدان عمل کند. همچنین وی باید از گذشته خود (چه بوده؛ چه داشته و چگونه زندگی کرده است)، آگاهی کامل داشته باشد. افزون‌ترین یک ایرانی باید نسبت به این امر که «چگونه ایران در راه تمدن سالم و جریان فرهنگ‌سازی شایسته، قدم برداشته و چه رنجها در راه دانش و حکمت و فن بشر کشیده است»، اطلاع کافی داشته باشد.

وظیفه مجله ایران‌شناسی آن است که انگیزه لازم را در محققان علاقمند بوجود بیاورد و آثار پژوهشی آنها را چاپ و نیازهای ایران‌شناسی را استخراج و از محققان بخواهد درباره آنها تحقیق کنند. همچنین لازم است، مجله از انجمن‌های موجود در روابط بین‌المللی، مانند انجمن ایران‌شناسان که خوشبختانه در دو سال اخیر فعال شده، استفاده کند یا از نتیجه تحقیقات آنها بهره بگیرد و آنها را ترجمه و عرضه کند.

سؤال: مسئلهٔ ورود اسلام به ایران و پیوند فرهنگ اسلامی - ایرانی، نقطهٔ عطفی در مطالعات ایران‌شناسی است. این پیوند، در گسترهٔ تاریخ و فرهنگ و تمدن این سرزمین، یک پیوند خجسته است. چگونه این پیوند را تحلیل می‌کنید؟

آیت‌الله خامنه‌ای: بخش مهمی از تاریخ کشور و هویت ایرانیان مربوط به بعد از اسلام است. ملت ایران، بسبب فرهنگ بالای مردم و حضور روحانیون زرتشتی، با اسلام آشنا شده و آن‌را نزدیک به فرهنگ و آموزه‌های دینی و اخلاقی خود یافته بودند. حملهٔ سپاه عرب به ایران بهانه‌ی بود برای اینکه ایرانیان، اسلام را بدون مقاومت جدی بپذیرند و نیز آن را بسرعت رشد و توسعه داده و به مناطق شرقی خود تا چین گسترش دهند.

استعداد ایرانی پس از ورود اسلام، پس از رهایی از نظام سلطنتی شاهان، خیلی زود درخشید که نتیجهٔ آن ظهور فلاسفه و دانشمندان بزرگی در میان این ملت بود که نام آنها همچنان زینت بخش تاریخ ایران و جهان است.

اوج قدرت بالای فرهنگ اسلام سبب شد که فرهنگ و تمدن ایرانی افزایش یابد و حتی با وجود فشار تدریجی فرهنگ جاهلی و اشرافیت عرب که در سلسله‌های خلفای اموی و عباسی وجود داشت، بازهم اصالت ایرانی و قدرت پنهان و آشکار فرهنگ اسلامی در برابر آن مقاومت کرد و حتی با شگفتی تمام می‌بینید که برغم سلطهٔ جابرانهٔ خلفا که ضد شیعه بودند، ملت ایران به مذهب شیعه روی آورد. علاوه برین بیشتر نوابغ ایران که گاهی در پوشش «نهضت باطنیهٔ اسماعیلیه» و گاه در پوشش «نهضت تصوف» حرکت می‌کردند، همه شیعه و در نتیجه نگهبان اصالت‌های اسلام و حافظ آموزه‌های پیامبر اکرم (ص) و ائمهٔ اطهار (ع) بودند.

سؤال: با توجه به این نگاه ایران‌شناسانه، مهمترین اهداف شما در این راه چیست و چه اقداماتی تاکنون در این زمینه صورت پذیرفته است؟ حضرت‌عالی چه چشم‌اندازهایی را در این مسیر پیش بینی می‌کنید؟

آیت‌الله خامنه‌ای: بنیاد ایران‌شناسی در میان انبوه نیازهای فرهنگی موجود و آینده، مهمترین و دشوارترین آنها را هدف و مورد نظر قرار داده است که در بخش‌های مستقل پژوهشی؛ آموزشی؛ بین‌المللی و حتی مالی و اداری قابل تقسیم است. در مقطعی وضعیت امور مالی در بنیاد ایران‌شناسی نابسامان بود که آن‌را تا حد ممکن ساماندهی کردیم تا هم مقررات عمومی؛ دولتی؛ اداری و مالی بطور کامل اجرا شود و هم رفاه و رضایت و حقوق کارمندان تأمین شود. در بخش آموزشی نیز

تحولی اساسی و ساختاری مورد نظر بود تا فارغ‌التحصیلان ایران‌شناسی، بویژه در دوره دکتری ایران‌شناسی، بواقع و براستی یک متخصص فاضل و یک منبع قوی، برای معرفی ایران فرهنگی و تاریخی باشند. از اینرو لازم است موضوع رساله‌ها و پژوهش‌های این دانشجویان به رشد و بلوغ لازم رسانده شود و برنامه‌ی درسی آنان غنی و متناسب با اهداف بنیاد تدوین شود.

مهمترین بخش و اهداف بنیاد ایران‌شناسی، بخش پژوهش‌های عمیق و دست‌نخورده ایران‌شناسی است. بنابراین کارگروه‌هایی برای حدود پنجاه موضوع پژوهشی پیش‌بینی شده که بسبب فقدان امکانات و ضعف بودجه و کمبود متخصص، تاکنون فقط نزدیک به پانزده رشته آن فعال شده است. کارگروه‌هایی، مانند تاریخ و مردم ایران؛ جغرافیا و طبیعت؛ هنر و معماری؛ ایران‌شناسی و ایران‌شناسان؛ ایران‌شناسی کودکان و نوجوانان؛ ادیان و آیین‌های ایرانی؛ حکمت و فلسفه ایرانیان؛ زبان و گویش‌های ایرانی و باستان‌شناسی کارگروه باستان‌شناسی در زمینه استخراج «گاهنامه تمدن باستانی ایران در میان ملل دیگر و کشف عظمت و سابقه تاریخی ملت ایران» فعالیت میکند. نتایج تلاش این کارگروه‌ها، به یکباره چشم جهانیان را به واقعیات تاریخ ملت ایران باز خواهد کرد و نقشه دشمنان این ملت را که امروزه بگونه‌ی سعی در بدنمایی این ملت در دیدگاه جهانیان دارند، نقش بر آب میکند.

اقدامات دیگر فرهنگی و پژوهشی بنیاد ایران‌شناسی عبارتند از:

۱. انتشار چند نشریه، مانند فصلنامه «مطالعات ایران‌شناسی» و فصلنامه «مطالعات خلیج فارس» و مجله «ایران‌شناسی برای کودک و نوجوان» و «نشریه ره‌آورد کتابخانه» و مجله «مطالعات باستان‌شناسی».

۲. تکمیل و رفع نقایص سایت فارسی ایران‌شناسی و طراحی سایت به زبان انگلیسی که بتدریج زبان‌های دیگر نیز بدان اضافه خواهد شد.

۳. تکمیل و تجهیز کتابخانه بنیاد ایران‌شناسی.

۴. برگزاری همایشها و گردهماییهای کوچک و بزرگ.

۵. طرح تدوین دانشنامه ایران‌شناسی استانهای کشور که منجر به تهیه یک دانشنامه جامع در تاریخ، فرهنگ و تمدن؛ جغرافیای تاریخ باستانی و آداب و رسوم استانهای کشور خواهد شد. امید است در آینده تمام استانهای کشور، یک مجموعه بزرگ فرهنگی مکتوب از تاریخ میراث و مفاخر منطقه خود در اختیار داشته باشند.

بخش بین‌الملل بنیاد ایران‌شناسی هم که پیش از این، متوقف شده بود، فعالیت‌های خود را از سر

گرفته است؛ از جمله تأسیس دوبارهٔ «انجمن ایران‌شناسان داخلی»، «ایجاد انجمن ایران‌شناسان جهان»، «ایجاد ارتباط با ایران‌شناسان خارجی» و نیز برنامهٔ «برگزاری دوره‌های آموزشی کوتاه و بلندمدت»، برای ایران‌شناسان کشورهای دیگر در ایران. همچنین چاپ کتابهای مناسب برای معرفی ایران، به زبانهای خارجی نیز از دیگر اقدامات بنیاد ایران‌شناسی بوده است.

از اقدامات فرهنگی و ترویجی دیگر، انتشار کتابهای ایران‌شناسی به زبان ساده، دربارهٔ تاریخ و حقایق تاریخی ملت ایران در سطوح، دبستان؛ دبیرستان؛ دانشگاه و نیز برای عامهٔ مردم است تا در گام اول، فرزندان این آب و خاک هم به تاریخ و هویت ملی و تاریخی خود پی برده و شخصیت و فرهنگ خود را بر اساس آن بنا کنند و در گام بعد، مجذوب فرهنگ بیگانه و بیگانگان نشوند و بدین وسیله استقلال و عزت و امنیت آنها محفوظ بماند.

سؤال: در جریان تاریخ، همواره ایران و ایرانیان، نقش مؤثری در تأثیرگذاری فرهنگی بر قلمروهای دیگر فرهنگی و تمدنی داشته‌اند. ایران و ایرانیان چه نقشی در جهان معاصر امروز دارند؟ آیا پیام ایران در دورهٔ انقلاب اسلامی، همان پیام تاریخی ایران در پیشتازی فرهنگی و تمدنی، علم و دانش، معرفت و آگاهی گذشتهٔ ایران است؟

آیت الله خامنه‌ای: امروز، ایران وارث دو تمدن عالی اسلامی- ایرانی است و با وجود فشارها و تهاجمهای فرهنگی دو قرن گذشتهٔ انگلیس و دیگر دولتهای غربی، باز هم این ملت بزرگ در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ قهرمانانه، زنجیر وابستگیهای سیاسی و فرهنگی خود را با غرب پاره و با انقلاب عظیم و بی‌نظیر خود در تاریخ بشر، تمام نقشه‌های دشمن را نقش بر آب کرده و پیام تاریخی آزادی‌بخش خود را به جهان معاصر و آینده فرستاده است.

این ملت بزرگ در طی بیش از سه دههٔ پرماجرا و پرخطر، توانسته است، جوهرهٔ نفیس و اصالت خود را به جهانیان نشان دهد و در همهٔ زمینه‌های علم؛ اندیشه؛ فناوری؛ سیاسی؛ نظامی، رشد و پیشرفت چشمگیرانه داشته باشد. علاوه برین ملت ایران توانست از صف کشورهای عقب‌مانده و ذلیل، به صف کشورهای پیشرفته و سرافراز بیوندد و نشان دهد که الگوی لایقی برای ملتهای مظلوم دیگر در سراسر شرق و غرب است. دشمنان قدرتمدار عرصهٔ جهانی تظاهر میکنند که از بازگشت ملت ایران به دوران قدیم و امپراتوری ایرانی مورد قبول ملتها نگرانند؛ ولی در واقع نگرانی و بیم آنها از معرفی شدن فرهنگ جهان‌شمول اسلام ایرانی به جهانیان و نیز باطل شدن افسانه‌های مدرنیته و پست‌مدرنیته (تمدن آمریکایی) است.

ایران امروز نماد یک ملت مستقل و مقتدر و سرافراز است. این ملت زیر بار سلطه ذلت‌بار غرب نمیرود و پیام آزادی بشر از شر شیاطین بزرگ و کوچک را به مرزهای آمریکا و اروپا فرستاده و در آرزوی آزادی همه ملت‌های شرق و غرب از بند استعمارگران ضد بشر است. این همان وعده الهی، برای مستضعفان و نجات آنها از بند مستکبران بوده و هست.

فصلنامه «مطالعات ایران‌شناسی» باید در این مسیر انسانی با پژوهش‌های علمی و عمیق به مسئولیت مهم خود عمل کند و ضمن معرفی ایران اسلامی امروز و بیان سابقه درخشان بی‌نظیر آن در قالب تحقیقات ارزشمند و نو، مردم دنیا را با اهداف و آینده روشن ملت ایران و آنچه فلسفه تاریخ به ما می‌آموزد، آشنا سازد.

والسلام علیکم ورحمه الله

بحثی در مورد ایران‌شناسی یا ایران‌پژوهی^۱

دکتر ناصر تکمیل همایون^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۹/۱۰

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۳/۱۰/۱۰

چکیده

استفاده از واژه ایران‌شناسی چنان متداول شده است که دیگر نیازی به بررسی این عبارت دیده نمی‌شود؛ حال آنکه واکاوی ریشه کلمات در هر دانشی و بیان تاریخچه آن از سؤالات اصلی درباره چستی کلیه علوم است. این مقاله با طرح پرسشهایی در این خصوص درصدد بررسی معنای ایران‌شناسی، تاریخچه آن و نیز طرح پیشنهادهای درباره یافتن روش درست برای تحقیقات ایران‌شناسانه است. نویسنده در عین حال بر این موضوع تأکید دارد که محقق ایران‌شناس باید با در نظر گرفتن معنا و تاریخچه ایران‌شناسی از یک جنبه‌نگری متداول در پاره‌یی از مطالعات ایران‌شناسی در گذشته پرهیز کند؛ تحقیقات درست را از نادرست تشخیص دهد تا از ره آورد آن به ایران‌شناسی علمی دست یابد.

کلید واژگان

شرق‌شناسی؛ ایران‌شناسی؛ ایران‌پژوهی؛ ایران؛ مطالعات ایرانی.

۱. مقاله حاضر در قالب یک سخنرانی توسط دکتر ناصر تکمیل همایون، در نشست دهم آذرماه ۱۳۹۳، در بنیاد ایران‌شناسی ایراد شد. اهمیت این سخنرانی در این است که میتواند افقهای جدید و عمیقی را برای مطالعه و تحقیق پیش روی محققان بگشاید.

۲. استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

در ابتدا دربارهٔ واژه «ایران‌شناسی» باید اشاره کرد که پسوند «شناسی» در ۵۰ تا ۶۰ سال اخیر، بعد از واژه ایران آورده شده است. این واژه بطور دقیق در برابر «لوگوس»^۱ یونانی قرار می‌گیرد. کاربرد این پسوند در مقابل علمی، مانند: «جامعه‌شناسی»^۲ و «بیولوژی»^۳ که هر یک علمی جداگانه‌اند، مشخص می‌شود؛ ولی «ایران‌شناسی»^۴ چگونه علمی است؟ آیا علمی مستقل، مانند بیولوژی یا جامعه‌شناسی است؟ بطور قطع چنین نیست؛ زیرا ایران یک علم نیست که بتوان از پسوند «لوژی» برای شناخت آن استفاده کرد.^۵

همچنین علمی، مانند «جغرافیای ایران»؛ «تاریخ ایران»؛ «جامعهٔ ایران»؛ «فرهنگ ایران»؛ «ماهیه‌های دریا‌های ایران»؛ «عرفان و مذاهب ایران» و... مجموعه علمی هستند که به مطالعه و بررسی ایران می‌پردازند؛ ولی ایران‌شناسی به مفهومی که در ذهن ماست، یک معرفت عام چنددانشی است و نمیتوان گفت ایران‌شناسی به تنهایی میتواند محتوای چند علم را ادعا کند.

ایرج افشار دو کنگرهٔ اول خود را «ایران‌شناسی» نامید. وی در طی مطالعات بیشتر، این کنگره‌ها را «مطالعات ایرانی» نامید. مشابه این اتفاق را در خارج از ایران نیز شاهدیم؛ بعنوان مثال، در انگلستان مجلهٔ «مطالعات ایرانی» و در فرانسه نیز مجلهٔ «مطالعات ایرانی» به چاپ رسیده است. موضوع این مجله‌ها جغرافی؛ تاریخ؛ دین؛ شعر و... است. بهاء‌الدین خرمشاهی برای تحقیق روی قرآن از عنوان «قرآن پژوهی»^۶ استفاده کرده است. قرآن حاوی حکمت؛ فلسفه؛ اخلاق و فقه است. این اصطلاح دربارهٔ «مطالعات ایرانی» نیز بکار می‌رود. میتوان بجای «ایران‌شناسی» از عبارت «ایران پژوهی» که تمامی علوم را در برمیگیرد و با ایران‌شناسی نیز تفاوت دارد، استفاده کرد. پس استفاده از عنوان «ایران‌شناسی» در گذشته رایج بوده و در واقع این واژه بیشتر برای دانشمندان قرن بیستم، معنا داشته و یک رشته بحساب می‌آمده است.

از طرفی در ترجمهٔ واژه Orientalism به «شرق‌شناسی» نیز اشتباه دیگری رخ داده است؛ زیرا واژه اصلی آن، Orientalism نبوده است که به «شرق‌شناسی» ترجمه شود؛ بلکه واژه Orientalism،

1. Legoy.

۲. Sociology تشکیل شده از دو جزء Socio از Society لاتین و Logos یونانی.

3. Biology.

4. Iranology.

۵. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: تکمیل همایون، ۱۳۹۱: ۴۵-۳۵.

6. Iranian Studies.

7. Etudes Iraniennes.

۸. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: خرمشاهی، ۱۳۷۲.

بوده که باید «مطالعات شرق» معنی می‌شد. واژه Logy در مورد بعضی از کشورها و برخی رشته‌های دانشگاهی بکار می‌رود، مانند: Egyptology؛ بمعنی «مصرشناسی» که در آن منظور شناسایی تمام مصر نیست؛ بلکه مقصود آن «علم مطالعه شناخت دوران فراعنه مصر» بوده است. همچنین واژه Chinology «چین‌شناسی»^۱ که برای دوران پیش از اسلام بکار رفته است. این موضوع با شناخت تمام فرهنگ، تمدن و تاریخ یک کشور، مانند ایران (شامل همه دوره‌ها) بسیار متفاوت است. با وجود این Orientalisme یا «شناخت شرق» را (که ایران هم جزئی از آن است)، نیز میتوان به چندین دوره تقسیم کرد که خود مبحثی جداگانه است.

در اینجا شایسته است، نگاهی به تاریخچه «ایران پژوهی» داشته باشیم. اگر جهان را به دو نیمکره تقسیم کنیم، قسمت شرقی جهان، شامل قاره آسیا تا چین و بخشی از قاره اروپا و بخشی از شمال آفریقا خواهد بود. قسمت غربی آن هم، اروپای امروزی را تشکیل می‌دهد. این قسمت غربی همیشه در صدد بوده است که قسمت شرق را بشناسد و قسمت شرق هم گاهی اوقات تمایل به شناخت غرب داشته است.

دوران اول شرق‌شناسی (ایرانشناسی هم جزء آن است)، با مورخان و جغرافی‌دانان یونانی قدیم شروع می‌شود (تکمیل همایون، ۱۳۷۱: ۱۶۵-۱۲۱). آگاهیها و اطلاعاتی را که این مورخان ارائه می‌دهند، میتوان نخستین قدمهای شناخت شرق و غرب از یکدیگر دانست، بعنوان مثال، هرودوت^۲ (۴۲۰ - ۴۸۴ ق.م.) در کتاب خود، تاریخ هرودوت^۳ به جنگها و پیروزیهای پی در پی ایرانیان و یونانیان و نیز ایجاد روابط و تعاملات فرهنگی (ناشی از ارتباط دو ملت) بین این دو امپراتوری اشاره کرده است. نتیجه این تعاملات، شناخت بهتر از یکدیگر (البته نه از نوع یک شناخت علمی) بوده است.

در دوره اسلامی تغییراتی در این زمینه شکل گرفت و در این مسیر برخی تعبیر غیرعلمی در تحلیل وقایع، رسوخ پیدا کرد و داوریهای دور از شناخت هم، در بین مردم رواج پیدا کرد که متأسفانه تعداد این شناختهای ناآگاهانه کم نیست؛ زیرا برای بدست آوردن این شناخت، رابطه مستقیم علمی با مشرق‌زمین برقرار نشده بود؛ بعنوان نمونه، در زمان ناصرالدین شاه، کتابی بنام

۱. مطالعه تاریخ، فرهنگ و تمدن چین (قبل از اسلام).

2. Herodout.

۳. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: هرودوت، ۱۳۴۳.

از *خراسان تا بختیاری*^۱ نوشته هانری رنه دالمانی فرانسوی بصورت سفرنامه و حاوی عکس چاپ شد. در این کتاب، در یکی از عکسها، یک پنبه‌زن و حلاج نشان داده است. در زیر آن عکس نوشته شده: «موسیقیدان ایرانی»^۲ که البته در ترجمه فارسی «پنبه زن» ترجمه شده است به موارد زیادی از این دست ناآگاهیهای مبتنی بر عدم شناخت علمی میتوان اشاره کرد. از آن جمله سفرهای جهانگردان، سفرها و هیئتهای خارجی بود که به ایران می‌آمدند. در این سفرها برخی از آنها، به همراه همسرانشان برای خرید سوغات به بازارهای اصفهان؛ تهران؛ قزوین و... میرفتند و اجناسی را تهیه و اطلاعاتی از این سفرها بدست می‌آوردند. این افراد، در برگشت به کشور خویش، «شرق‌شناس»^۳ نامیده میشدند. آنها مطالبی را که درباره اسلام، ایران و نیز شعر و ادبیات ایران شنیده بودند، برای هم‌وطنان خود نقل میکردند. اطلاعات آنها، اساس و پایگاه علمی و نیز قابلیت استناد نداشت. بسیاری از خاطرات آنها به چاپ رسیده و هم اکنون ترجمه آنها در اختیار ماست. آنچه در این میان باعث تأسف است، پذیرش گفته‌ها و نوشته‌های آنها از جانب ما، ایرانیان، بدون تحقیق است.

ذبیح‌الله صفا، مطلبی را از یکی از مسافران اروپایی به ایران نقل میکند که ضمن عکاسی از کاروانسراها و مساجد ایران، با این یادداشت روی دیوار برخورد کرده بود:

به یادگار نوشتم خطی ز دلتنگی

در این زمانه ندیدم رفیق یکرنگی

این سیاح اروپایی بدون تحقیق، بعد از گرفتن عکس از آن بیت شعر و ترجمه و معنی آن، در بازگشت به اروپا خاطرات سفر خود را چاپ و ایرانیان را انسانهایی افسرده معرفی کرد. صفا در یادداشت خود به اشتباه این اروپایی و سوء برداشت او از این شعر اشاره و گله میکند که چرا مترجم مطلب را به همان شکل چاپ کرده و مردم نیز بدون‌اندیشه این مطالب را باور میکنند؟ اشکال اصلی این است که چون یک اروپایی این مطلب را گفته، پس درست است! مطالعات ناقص درباره شرق و از جمله ایران تا سالهای ۱۸۷۳م. بصورت پراکنده ادامه داشت.

۱. Henry-René D'Allem (۱۸۶۳-۱۹۵۰). سیاح فرانسوی که بعثت علاقه فراوانش به اشیای عتیقه، مسافرتهای زیادی به کشورهای مشرق‌زمین انجام داد. وی در سال ۱۸۹۸م. از شهرهای سمرقند؛ بخارا؛ خیوه و عشق آباد بازدید کرد. او در این سفر، آثار هنری زیادی از جمله قالی، منسوجات زربافت و اشیای فلزی قدیمی جمع‌آوری کرد و با خود به فرانسه برد. برای آگاهی بیشتر، ن.ک.به: دالمانی، ۱۳۳۵.

2. Musicien Persian.

3. Orientalist.

بعد از آن محققان اروپایی تصمیم گرفتند که هر یک یا دو سال یکبار، کنگره‌یی در این زمینه تشکیل داده و در جریان تحقیقات یکدیگر قرار گیرند. بدین ترتیب اولین کنگره (که تا کنگره بیست و نهم نیز ادامه پیدا کرد)، با نام Orientalisme، در سال ۱۸۷۳م. و در پاریس شکل گرفت که همزمان با سلطنت ناصرالدین شاه بود و از ایران هم نماینده‌یی در آن شرکت کرد. به این کنگره‌ها، کنگره بین‌المللی Orientalisme می‌گفتند؛ ولی بعدها به کنگره بین‌المللی Etudes Asiatiques «مطالعات آسیایی» تغییر نام پیدا کرد. آخرین کنگره (کنگره بیست و نهم)، در سال ۱۹۷۳م. در پاریس برگزار شد که در آن تنی چند از ایرانیان از جمله بنده در آن حضور داشتیم (تکمیل همایون، ۱۳۷۱: ۱۲۱). در این کنگره‌ها، بواسطه آشنایی بسیاری از محققان با یکدیگر، یکجانبه‌نگری و تعصب، کمتر دیده میشد و مباحث نیز اعتبارات علمی پیدا کرده بودند. با شکل‌گیری شناخت علمی در اروپا و تبدیل تدریجی عقلگرایی به علمگرایی، روشهای نوین علمی پا به عرصه تحقیق گذاشتند. این روشهای تحقیق جدید، در بسیاری از کشورها از جمله ایران مورد توجه قرار گرفت؛ بعنوان نمونه، علامه محمد قزوینی، نسخه‌شناسی و خط‌شناسی را در مراکز علمی کشورهای اروپایی آموخت. پیش از آن، ما تاریخ را از شاهنامه و یا از قصه‌های انبیا می‌شناختیم؛ اما اروپاییان با تحقیق و بررسی دوران هخامنشیان و ادوار پیش از اسلام، تاریخ علمی ایران را مورد نظر قرار دادند و این روش تحقیق علمی در ایران هم دنبال شد.

برای شناخت و انجام روش علمی، خواننده و محقق باید تمام جوانب را بسنجند و با مطالعه چندین منبع، بتوانند آنها را داوری کنند و سره را از ناسره تشخیص دهند. اگر مورخ ایران‌شناس تسلیم عقیده‌های مختلف و تعصبات نابجا شود، تحقیق او بی‌فایده است. در یک تحقیق و تحلیل علمی، ایران‌شناس باید تمامی کتابها و منابع را بخواند تا بتواند، تشخیص دهد کدام منبع درست و کدام منبع نادرست است. این امر مشروط به داشتن نظام و روش علمی است که باید فراگیرد. به‌همین دلیل روش تحقیق یکی از مهمترین دروس در این رشته است که باید بشکل صحیح و نوین آن در مراکز آموزشی تدریس شود، بعنوان مثال، احمد کسروی^۱ نوشته‌یی از مشروطیت، به عنوان یک آذربایجانی اصیل و خوب دارد؛ ولی اطلاعاتی که او ارائه میدهد بیشتر از منطقه آذربایجان و برخاسته از احساس شخصی وی است و باید این موضوع در هر بررسی در نظر گرفته شود. مهدی ملک‌زاده^۲ کتابی درباره مشروطه‌خواهی دارد. وی پسر ملک‌المکملین است

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: کسروی، ۱۳۵۶.

۲. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: ملک‌زاده، ۱۳۶۳.

و مشروطه را از منظر پدرش که در مشروطه فعالیت داشته، بیان کرده است. همچنین میتوان ناظم‌الاسلام کرمانی را مثال زد که ناظم مدرسه «اسلامیه» بود. رئیس این مدرسه آیت‌الله محمد طباطبایی بود و تمام مطالب کتاب *تاریخ بیداری ایرانیان* وی متأثر از سخنان آیت‌الله طباطبایی است و به دور از داوریه‌های وی نیست. اگر مورخ ایران‌شناس تسلیم این عقیده‌های مختلف و تعصبات باشد تحقیق او بی‌فایده است؛ ولی اگر بخواهد تحلیل علمی انجام دهد، باید تمام کتابها را بخواند در نتیجه نمیتواند متوجه شود که کدام درستتر است و این امر مشروط به داشتن نظام و سیستم علمی است که باید فراگیرد. بدین دلیل روش تحقیق یکی از مهمترین دروس این رشته است که باید تدریس شود؛ ولی متأسفانه به غلط تدریس میشود که باید شکلی نوین در این زمینه پایه‌گذاری شود.

در کتاب *عودلاجان/ اودلاجان*^۱ (که در مورد محله‌های یهودی‌نشین تهران است) از «گتو»^۲ (محله‌های یهودی‌نشین) اروپا نیز سخن به میان آمده است. «گتو» به محله‌هایی گفته میشود که در گذشته دور تا دور آن دیوار و قلعه‌یی وجود داشت و یهودیان در آن زندگی میکردند. یهودیان، روزهای یکشنبه حق خروج از گتو و نیز حق خرید زمین نداشتند؛ مگر در گتو، اگر جمعیت آنها زیاد میشد، باید زمین را کنده و در زیرزمین زندگی میکردند و با دیگران هم مراوده‌یی نداشته باشند. علاوه برین سر ساعت در گتو بسته میشد. من با مطالعه‌یی که در این زمینه انجام دادم، دیدم که در تهران، هرگز وضع یهودیان چنین نبوده است. من در ادامه تحقیقاتم به محله عودلاجان رفتم و در آنجا دیدم که در همسایگی یهودیان، منزل آیت‌الله بهبهانی قرار گرفته است و افراد دیگری از روحانیان و دیوانیان نیز آنجا زندگی میکنند. آنها همیشه میتوانستند، بدون هیچگونه مانعی از منزل خارج و وارد شوند. در آنجا با یک فرد یهودی در مورد ایام محرم و روز عاشورا صحبت کردم. وی گفت ما در این مراسم شرکت میکنیم و بر سر هیئتهای عزادار گلاب میریزیم. در نتیجه متوجه شدم آنچه درباره محله‌های تهران گفته شده درست نبوده و اروپاییان آنچه را که در کشور خودشان انجام میشده به ایران تسری داده بودند.

نتیجه کلام آنکه ایران‌شناسی برای ما «خودشناسی» و «هویت‌شناسی» است؛ ولی برای خارجی «دیگری‌شناسی» است. ما هویت خودمان را میشناسیم و آنها هویت ما را از دیدگاه خودشان میشناسند. در آغاز، شناخت با تعصب و یک‌جانبه‌نگری شروع شده بود؛ اما در حال حاضر

۱. تکمیل همایون، ۱۳۹۳.

این تمایلات اندکی فرق کرده و تغییراتی نیز پیدا کرده است؛ ولی هنوز نظام سیاست بر این تحقیقات حاکم است؛ بعنوان نمونه در *دایرة المعارف بریتانیکا* در ذیل واژه «Persian Gulf»^۱، سه جزیره توصیف و نوشته شده که این جزایر توسط ایران تسخیر شده است. در این توضیح، بطور غیرمستقیم نشان داده میشود که این جزایر در گذشته متعلق به ایران نبوده است. بر عکس، ذیل کلمه «Golon Heights»^۲، نوشته شده: «این تپه... در سال ۱۹۳۷م. به اسرائیل بازگردانده شد»؛ بدان معنا که از اول این تپه‌ها به اسرائیل تعلق داشته است. بدیهی است که این موضع‌گیری، خصمانه و دارای ریزه‌کاری سیاسی است. قدرمسلّم برای به‌نتیجه‌رساندن این مطالب هزینه‌های اقتصادی و سیاسی فراوانی صورت میگیرد. از آن جمله است واژه «Persian Gulf» که برخی از اعراب حاشیة خلیج فارس برای ساقط کردن این واژه و جایگزینی آن با واژه مجعول دیگر، میلیاردها دلار پول خرج کرده‌اند.

در مجموع در تمام رشته‌های مطالعاتی کسانی که زر و سیم و پست و مقام فریبشان نمیدهد و واقعاً بدنبال علم هستند، بسیار اندکند. محقق باید بتواند مقاصد پشت پرده را تشخیص دهد و در دام جهت‌گیریهای خاص گرفتار نشود.

۱. خلیج فارس.

۲. تپه‌یی در اسرائیل (فلسطین اشغالی).

منابع

کتاب

- تکمیل همایون، ناصر؛ *عودلاجان (اودلاجان)*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۳.
- خرماشاهی، بهاء‌الدین؛ *قرآن‌پژوهی (هفتاد بحث و تحقیق قرآنی)*، تهران: مرکز نشر فرهنگی مشرق، ۱۳۷۲.
- دالمانی، هانری رنه دو؛ *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ترجمه و نگارش فره‌وشی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۳۵.
- *دایرة المعارف بریتانیکا*.
- کسروی، احمد؛ *تاریخ هجده ساله آذربایجان*. بازمانده تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- ملک‌زاده، مهدی؛ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: علمی، ۱۳۶۳.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن علی؛ *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه، ۱۳۶۱.
- هرودوت؛ *تاریخ هرودوت*، ترجمه غ. وحید مازندرانی، با مقدمه اقبال آشتیانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

مقاله

- تکمیل همایون، ناصر؛ «روند پژوهش‌های ایرانی در کنکره‌های بین‌المللی خاورشناسی»، مجموعه مقالات انجمن‌واره بررسی مسائل ایران‌شناسی، به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱، ص ۱۶۵-۱۲۱.
- «در مفهوم ایران پژوهی»، *نامه ایران و اسلام*، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سال یکم، شماره یکم، ۱۳۹۱، ص ۳۵.

تأملی درباره دانش ایرانشناسی در ایران

دکتر زهره زرشناس^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۲/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۳/۲۰

چکیده

نوشته حاضر مروری کوتاه است، بر ایرانشناسی در داخل و خارج کشور. با گذشت چند دهه از تحقیق و مطالعه بر روی مباحث ایرانشناسی، همچنان لزوم توجه علمی و نظام‌مند به این شاخه از علم به شدت احساس میشود و هنوز موضوعات تحقیق نشده بسیاری در این عرصه وجود دارد. در حوزه تعاریف و مسائل ایرانشناسی نیز ابهامات جدی دیده میشود که باید مورد توجه قرار گیرد؛ مسائلی مانند پیوند یا انفکاک ایرانشناسی و شرق‌شناسی، درک مقاصد اولیه (و حتی مسائل کنونی) ایرانشناسی خارجی، چگونگی بهره‌گیری از یافته‌ها و دستاوردهای ایرانشناسان و لزوم استقلال تحقیقات ایرانشناسی داخلی از روشها و دستاوردهای پژوهشهای ایرانشناسی و ایران‌شناسان غربی... در این پژوهش، رویکردی نقادانه برای این عرصه پیشنهاد شده و در عین حال تأکید شده است که نمیتوان بر تمام پژوهشهای محققان غیر ایرانی خط بطلان کشید؛ اما در تحقیقات جدید درباره ایران، محقق بومی بهتر است در مطالعات خود وجوه مختلف را در نظر گیرد. از سوی دیگر توجه به مطالعات ایرانشناسی، مشروط به آنکه با راه و روش علمی انجام شود، برای هموارتر کردن مسیر تقویت هویت ملی و فرهنگی مطرح شده است.

کلید واژگان

شرق‌شناسی؛ ایرانشناسی؛ ایرانشناسان؛ هویت ملی.

۱. استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ایرانشناسی را میتوان مجموعه‌یی از مطالعات منظم و علمی مربوط به فرهنگ و تمدن و زبانهای ایرانی، در دوره‌های مختلف تاریخ دانست که در ابتدا یکی از زیرمجموعه‌های خاورشناسی بوده است و خاورشناسان آن را بنیاد نهاده‌اند.

ایرانشناسی^۱ لفظ نوساخته‌یی است که آغاز کاربرد آن در جهان خاورشناسی بوده است (محیط طباطبایی، ۱۳۵۱: ۵۲۹). عنوان دیگری که برای این رشته پژوهشی بکار میرود، «مطالعات ایرانی»^۲ است که از نیمه دوم سده هجدهم میلادی در لغتنامه‌های انگلیسی گنجانده شده بود. حتی آنتوان میه^۳ ایرانشناس صاحب‌نام در سال ۱۹۲۲م، اصطلاح «ایرانسیم»^۴ را برای این علم بکار برد؛ درحالی که در همان زمان گایگر^۵ مجله ایرانشناسی را در آلمان منتشر میکرد (بنقل از ساجدی، ۱۳۸۴: ۶۳۲). بنظر میرسد، اصطلاح «ایرانشناسی» را در ایران، نخستین بار احمد کسروی در مقدمه کتاب شهریاران گمنام (کسروی، ۱۳۰۷: ۱۲) بکار برده است که در سال بعد وی (همان: ۲۵۲) اصطلاح «ایرانشناس» را نیز بکار برد. ابراهیم پورداوود در سال ۱۳۰۹ ش، آن را در پیشگفتاری که در برلین بر کتاب دینشاه ایرانی نوشت، تکرار کرد (پورداوود، ۱۳۴۳: ۲۱۹). بدین ترتیب، استفاده از این اصطلاح، بتدریج در میان ایرانشناسان دیگر ایرانی هم متداول شد.

کُربن^۶ در گزارشی که با عنوان «وضعیت کنونی مطالعات ایرانی در ایران»^۷، برای «فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی»^۸ پاریس فرستاد، نخستین بار اصطلاح «ایرانولوژی» را بکاربرد (کربن، ۱۹۴۶: ۹۴۱) که در واقع معادل فرانسوی اصطلاح «ایرانشناسی» رایج در تهران بود. برغم آنکه بررسی و مطالعه علمی و سازمان‌یافته دستاوردهای فرهنگ و تمدن و زبانهای ایرانی، دارای پیشینه‌یی حدود چهارسده است؛ اما هنوز تاریخی مدون و تعریفی روشن برای آن ارائه نشده و بررسی آن نیز اغلب، بطور مقطعی و موضوعی صورت گرفته است.

بدیهی است که پژوهش درباره جنبه‌های گوناگون فرهنگ، تمدن و زبانهای ایرانی در

۱. در زبان انگلیسی: Iranology؛ در زبان فرانسوی: Iranologie.

۲. در زبان انگلیسی: Iranian Studies؛ در زبان فرانسوی: Etudes Iraniennes.

3. Antoine Meillet.

۴. در زبان فرانسوی: Iranisme؛ این اصطلاح سالها پس از بنیانگذاری این رشته وضع شده است.

5. Geiger.

6. Henry Corbin.

7. La situation actuelle des etudes iraniennes en Iran.

8. Académie des Inscriptions et Belles-Lettres.

دوره‌های مختلف تاریخی، نیازمند متخصصان و نیز ایران‌شناسانی از حوزه‌های گوناگون دانش، نظیر تاریخ؛ جغرافیا؛ باستان‌شناسی؛ مردم‌شناسی؛ جامعه‌شناسی؛ زبان‌شناسی و نظایر آن است. از اینرو شناخت در حوزه‌های متنوع علوم از ویژگیهای اصلی این تخصص میان رشته‌یی محسوب میشود.

آگاهی و معرفت جامع و علمی نسبت به ابعاد و جنبه‌های مختلف سرزمین ایران، هنگامی تحقق میابد که پژوهشها و فعالیتهای علمی در شاخه‌های گوناگون ایران‌شناسی، همچون جویبارهای کوچکی که در رودی به یکدیگر میپیوندند، با هم درآمیزند و در حوزه مأموریت اصلی‌شان؛ یعنی پدید آوردن دانش ایران‌شناسی تجلی یابند.

کشف رمز «خط میخی» فارسی باستان؛ چاپ نسخه‌های خطی اوستایی، پهلوی و فارسی؛ ترجمه تقریباً تمام آثار بزرگ ادبیات ایران، به زبانهای اروپایی؛ تحقیقات باستان‌شناختی؛ مطالعات تاریخی؛ جغرافیایی و سیاسی ایران، در ادوار گوناگون تاریخی؛ تأسیس نهادهای خاص مطالعات ایرانی در مراکز پژوهشی و دانشگاهی کشورهای اروپایی، آمریکایی و آسیایی و این اواخر در ایران، (در بنیاد ایران‌شناسی)؛ همچنین پرورش صدها دانشجو و پژوهشگر ایران‌شناس، در این مراکز و سایر فعالیتهای چشمگیر علمی در قلمرو جهانی، مانند کنفرانسها، سمپوزیوما، همایشها و انواع نشستهای علمی در زمینه شناخت ایران، همان جویبارهای معرفت و زیرشاخه‌های دانشی هستند که میتوانند در پیوندی نظام‌مند، همچون رودی عظیم، مبدل به دانشی مستقل در حوزه پژوهشهای ایران‌شناسی شوند.

به گمانم امروز که در معتبرترین دانشگاههای ایران در مقاطع دکترا و کارشناسی ارشد، رشته ایران‌شناسی تأسیس شده و دانشمندان و محققان ایرانی بسیاری، در این حوزه فعال شده‌اند، زمان آن فرارسیده است که شأن و جایگاه دانشی ایران‌شناسی شناخته شود. همچنین لازم است، به این حوزه پژوهشی دانشگاهی که دارای تمام خصوصیات یک دانش مستقل، با پیشینه‌یی چند صدساله است، لفظ دانش ایران‌شناسی اطلاق شود.

هم‌اکنون ایران‌شناسی یا «مطالعات ایرانی»، مانند دیگر شعبه‌های خاورشناسی، از جمله مصرشناسی و چین‌شناسی از استقلال تحقیقاتی برخوردار و برگزاری همایشها، نهادها و نشریات ویژه ایران‌شناسی مؤید این معناست. با وجود این، در پژوهشهای مربوط به ایران نه تنها از مطالعات و تحقیقات خاورشناسی، نمیتوان صرف‌نظر کرد؛ بلکه باید ویژگیها و جهت‌گیریهای خاورشناسی را به ایران و مسائل آن نیز انتقال داد.

ناگفته پیداست که بخشی از مطالعات ایران‌شناسی، بویژه تحقیقات مربوط به ایران دوره اسلامی، همواره با پژوهش‌های اسلام‌شناسی (که خود یکی از شعبه‌های خاورشناسی است)، در یک راستا خواهد بود. همانگونه که تحقیقات مربوط به آسیای مرکزی و افغانستان، به اقتضای جغرافیای سیاسی کنونی که یکی دیگر از شعبه‌های خاورشناسی است، با مطالعات مربوط به فرهنگ و تمدن ایران همراه خواهد بود.

آغاز خاورشناسی و علاقه به پژوهش درباره خاورزمین با این دو موضوع پیوند داشته است:

۱. گسترش روابط اقتصادی و سیاسی غرب با شرق؛

۲. توسعه فعالیت‌های تبشیری و تبلیغی دینی.

این دو مورد (اقتصاد و دین)، پدر و مادر خوانده «مطالعات خاورشناسی» اند (درسدن^۱، ۱۹۶۸: ۱۷۷ - ۱۷۸). البته بتدریج با شناخت بیشتر دنیای غیرغربی، مطالعه درباره موضوعات غیردینی نیز گسترش یافت. بنابر نوشته سر ویلیام جونز^۲، پدر مطالعات ایرانی در غرب، در مقدمه کتابش، دستور زبان فارسی^۳، «کارمندان کمپانی هند شرقی، در سده هجدهم دریافتند که باید زبان فارسی را بیاموزند تا بتوانند بومیان را بهتر اداره کنند و مکاتبات حاکمان محلی را که به زبان فارسی بود، دریابند و از گزند مترجمان بومی در امان بمانند» (جونز، ۱۷۷۱: مقدمه).

از آنجایی که ایران‌شناسی شاخه یا رشته‌یی از خاورشناسی است، میتوان کلیات آن را به این رشته نیز تعمیم داد. با وجود این، ذکر پاره‌یی جزئیات در مورد ایران‌شناسی مفید بنظر میرسد. ایران‌شناسی، مثل هماندهایش؛ یعنی هندشناسی، عرب‌شناسی و نظایر آن، بدست اروپاییان بنیاد نهاده شده است؛ بنابراین مانند شاخه‌های دیگر خاورشناسی غربی، جزئی از تمهیدات استعمار برای تسلط بر شرق بشمار می‌آید. به گفته حمید عنایت (۱۳۵۲: ۴) دولتهای استعمارگر، به همان اندازه که به کارشناسان نظامی و اقتصادی نیازمند بوده‌اند، دانشمندانی نیز لازم داشته‌اند که از فرهنگ، زبان، سرشت و خوی مردم سرزمینهای تابع و موردنظرشان، آگاهی خوبی داشته باشند تا کار اداره و بهره برداری از این سرزمینها را آسان کنند.^۴

بدون شک، ایران‌شناسی، مانند رشته‌های دیگری خاورشناسی در غرب، در اصل به اقتضای

1. Dresden, M. J.

2. William. Jones.

3. *A Grammar of the Persian Language.*

۴. اینگونه داوریه‌ها درباره خاورشناسی، نیز بطور عام از جنگ جهانی دوم به این طرف از جانب روشنفکران بیشتر کشورهای آسیایی و آفریقایی که پیش از این مستعمره دولتهای غربی بوده‌اند، ابراز شده است (همان: ۴۲).

نیازهای سیاسی، نظامی و اقتصادی دولتهای استعمارگر پیدا شده و هدف فوری آن خدمت به مصالح آن دولتها بوده است؛ تا جایی که ستایشگران غرب امروز، نیز بدان گواهی میدهند. بنابراین، به جرئت میتوان گفت که بیشتر ایران‌شناسان بزرگ دنیا در سایه حمایت مادی و معنوی استعمار، وسایل کار خود را فراهم کردند و از این راه به منابع کمیاب و گرانبهای شناخت ایران و خاورزمین دست یافتند. بدین ترتیب، با بحثهای صدرصد علمی که از طرف ایران‌شناسان وابسته به استعمار مطرح میشود، باید با سوءظن روبرو شد؛ زیرا بطور معمول، این پژوهشهای تحقیقاتی زائیده یک ضرورت سیاسی است. چه کسی باور میکند که یک تحقیق صدرصد علمی، «در احوال ترک و عرب و بلوچ ایران و پرداختن به ریزترین مسائل فرهنگی آنها»، تنها با هدف کنجکاوی علمی صورت گرفته است؟ آیا هدف اصلی در انجام این تحقیقات، استفاده از آنها به هنگام ضرورت، در مقابل حکومت مرکزی، یا در رقابت و در برابر یکدیگر نبوده است؟

اگر این عقیده پذیرفته شود، ظاهراً نتیجه منطقی آن، چنین خواهد بود که با پایان یافتن استعمار کلاسیک، بحث درباره ایران‌شناسی نیز بی‌فایده است؛ در حالی که آنچه در گذشته به ایران‌شناسی جنبه سیاسی میداد، پیوستگی آن به تاریخ استعمار بود و آنچه امروز ایران‌شناسی را به عرصه مناقشات سیاسی میکشاند از یک سو فزونی آگاهی و بیداری قومی و از سوی دیگر گسترش روزافزون دامنه نفوذ و نظارت دولتهاست. باید توجه داشت، هنگامی که از سیاست ایران‌شناسی بحث میشود، محققان و دانشوران بر این نکته تأکید میکنند که انصاف علمی و داوری درست و چندجانبه نباید از کف برود. بیگمان همه ایران‌شناسان را از دیدگاه انگیزه کار خود و نیز احساسی که در حق ایران و ایرانیان به دل داشته‌اند، نمیتوان به یک دید از نظر گذراند. برخی از آنان، بطور رسمی عضو دستگاههای دولتی غرب بوده‌اند؛ برخی یا شاید بیشترشان از برکت اشراف زادگی و توانگری، امکان تحصیل در دانشگاههای طراز اول و مسافرت به ایران را یافتند و گروهی نیز نه این بودند و نه آن.

همچنین نباید گفت که چون ایران‌شناسی زائیده آز و نیاز استعمار بوده است، باید بر آن خط بطلان کشید. از اینرو در بازنویسی تاریخ ایران، نتیجه کوشش دهها باستان‌شناس، زبان‌شناس و تاریخ‌نویس اروپایی را نباید به دور ریخت؛ در عین حال نباید آنها را «وحی منزل» پنداشت. روش درست آن است که نخست از بی‌اعتباری اخلاقی خاورشناسی اروپایی، در میان ملتهای خاورزمین این درس آموخته شود که تحقیق علمی، بطور عام و تحقیق علمی در علوم انسانی،

بطور خاص، برای حفظ حرمت و آبروی خویش در جامعه، باید خود را از آلودگی به سیاست؛ یعنی مصلحت‌بینیهای حسابگرانه روز و نیز از آویختگی به قدرتهای رسمی برکنار دارد؛ سپس با دیده انتقادی، به روش و موضوع رشته‌های گوناگون ایران‌شناسی نگاه شود تا کاستیها و نادرستیهای آن بروز پیدا کند (همان: ۴۸-۴۷). یادآوری میشود که ایران‌شناسی تا اندازه‌یی از نتایج ناگوار و زیانهای سیاسی رشته‌های دیگر شرق‌شناسی ایمن بوده است. بیشتر خاورشناسان با تأکید بر جداییها و تفاوت‌های زبانی و دینی و نژادی در جوامع آسیایی و آفریقایی، زمینه انواع کشاکشهای قومی، جنبشهای تجزیه‌طلبی و جنگهای داخلی را در این جوامع، آگاهانه یا ناآگاهانه فراهم کرده‌اند. تقسیم شبه قاره هند نمونه‌یی از نفاق‌انگیزیهای استعمار است که خاورشناسان را در بروز آن نمیتوان بیگناه دانست. خوشبختانه اقدامات ایران‌شناسان غربی، در ایران، چنین نتایجی را به بار نیاورده است.

در سده نوزدهم میلادی؛ یعنی در زمان اوج استعمار، کشور ما با وجود زیانهای فراوانی که از تجاوزطلبیهای استعمار دید و بخشی از سرزمینهای خود را از دست داد، هیچگاه از سوی قوای استعمارگر بطور کامل اشغال نشد. از اینرو جنبشهای ضدغربی، بشدت و دامنه‌یی که در کشورهایی، مانند هند و مصر و الجزایر ظهور کرد، در ایران هرگز پدید نیامد. در نتیجه مظاهر گوناگون رابطه معنوی ما با غرب هیچگاه مورد انتقاد واقع نشد و کمتر کسی در میان نویسندگان و روشنفکران، نفوذ فرهنگی غرب را خطری برای استقلال سیاسی یا فرهنگی ما بحساب آورد؛ حتی میتوان گفت که در مواردی خلاف آن روی داد؛ چنانکه بسیاری از روشنفکرانی که زمانی در شمار رهبران مبارزات ملی بودند، تجددخواهی را با فرنگی‌مآبی مترادف شمرده و تنها راه رستگاری ایران را در تقلید از غرب دیدند. وقایع جنگ جهانی اول و از آن مهمتر اشغال ایران در جنگ دوم جهانی و پیش آمدن مرحله تازه بیداری و آگاهی ملی، این وضع را تا اندازه‌یی دگرگون کرد و از آن پس ضدیت سیاسی با غرب اندک اندک، رنگ فرهنگی نیز بخود گرفت (همان: ۴۶-۴۳).

ایران‌شناسی چه در مرحله تکوین خود که در انحصار خاورشناسی اروپایی بود و چه امروز که دانشمندان ایرانی با شوق و همتی تازه در خط آن افتاده‌اند، بصورت‌های گوناگون و آگاهانه یا ناآگاهانه با سیاست ارتباط داشته است. بحث در نقد خاورشناسی و واکنشهای سیاسی ناشی از آن، در میان اندیشمندان کشورهای مختلف آسیایی و آفریقایی، هم‌زمان با نهضت‌های استقلال‌طلبانه و حتی پیش از آن، آغاز شده و کم یا بیش معیارهایی برای شیوه تحقیقات

جدید در تاریخ و فرهنگ آن کشورها ارائه داده است؛ اما خاورشناسی یا ایران‌شناسی در ایران، بصورت نظام‌مند، علمی و جدی تاکنون مورد بررسی و نقد قرار نگرفته است.^۱

بسبب این ملاحظات، دانشمندان ایرانی (در طی دهه‌های چهل و پنجاه شمسی)، همت بر آن گماشتند که ابتکار تحقیقات ایرانی را خود، بتدریج در دست گیرند. عیب بزرگ کار آنها این بود که کوشش خویش را در نوعی خلأ فکری آغاز کردند؛ یعنی هیچگونه سابقه نقد و سنجش هوشیارانه از خصوصیات خاورشناسی غربی وجود نداشت که در گزینش اصول و هدفهای فکری کار تحقیق، راهنمای آنها باشد و کارشان را از عیبها و خطاهایی که شرق‌شناسی غربی را دچار بن‌بست کرده بود، ایمن دارد؛ اما در جایگاه خود دارای ارزش است و ادامه آن افزون بر نیاز به روحیه، محیط و روش علمی، کوشش؛ تلاش؛ پیگیری؛ ممارست؛ مجاهدت و فداکاری بسیاری را نیز می‌طلبد.

امروز که ایران‌شناسی، همانند مادر خود، خاورشناسی، رشته‌ی دانشگاهی و با وجهه‌ی علمی و آکادمیک است و پژوهشگران بسیاری به جمع علاقه‌مندان به این حوزه پژوهشی پیوسته‌اند و نیز دانشجویان کثیری به آموختن روشهای تحقیق جدید در زمینه ایران‌شناسی اشتغال دارند و همچنین ایران‌شناسی برای ایرانیان نوعی خویش‌شناسی و رسیدن به محورهای اصلی حیات ملی بشمار می‌رود، این پرسش همچنان باقی است که:

«آیا ایران‌شناسی دوره معاصر جدا از اغراض و اهداف تجاری-دینی خاورشناسی پیشین است؟ آیا ایران‌شناسان، مانند گروهی از خاورشناسان، تاجر و مبلغ مذهبیند یا دوستدار شناخت ایران و شناساندن فرهنگ و تمدن آن به مغرب زمین؟»

هم اکنون برای پژوهشگران و دانشجویان ایرانی، ایران‌شناسی، جستجو برای یافتن سند هویت فرهنگی و ملی است و به همین دلیل کوششهایی که در این مسیر انجام میشود، جنبه ملی و همگانی یافته و خوشبختانه توجهی درخور بیان، به «خودشناسی» آغاز شده است، امید آن

۱. بررسی و نقد خاورشناسی و ایران‌شناسی در ایران، ظاهراً از حمید عنایت (← ۱۳۵۲)، ایرج افشار (← ۱۳۴۹ و ۱۳۵۳) و داریوش آشوری (← ۲۵۳۷ / ۱۳۵۷) شروع شده است، بعدها و با فاصله زمانی به نسبت طولانی، مقاله‌ی از ناصر تکمیل همایون (← ۱۳۶۹) و مقاله‌ی کوتاه از فرهنگ رجایی (← ۱۳۶۹) منتشر شد. همچنین عبدالحسین حائری در کتاب نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایرانی در برخورد با دو رویه تمدن بورژوازی غرب (← ۱۳۷۲)، در سطح وسیعی، رویه کارشناسی تمدن غرب و رویه استعماری آن را که اشکال مختلفی نیز دارد، بررسی کرد. سیمین فصیحی در پیوستی که به ترجمه کتاب ایران عصر قاجار آن لمبتون افزود، با بررسی تمام این آثار، گزارشی مختصر؛ اما جامع، درباره خاورشناسی و ایران‌شناسی تهیه کرد (← ۱۳۷۵).

می‌رود که این حرکت و نهضت همگانی به شناخت دوباره و درست فرهنگ و تمدن ایران و بازشناسی به دور از غرض فلسفه، تفکر و هنر ایرانیان، در طول تاریخ و حفظ هویت ملی و استقلال فرهنگی در کشاکش غوغای «جهانی‌شدن» منتهی شود.

منابع فارسی

کتاب

- افشار، ایرج؛ راهنمای تحقیقات ایرانی، تهران: مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- آشوری، داریوش؛ «ایران‌شناسی چیست»، در ایران‌شناسی چیست؟ ... و چند مقاله دیگر به قلم خود او، تهران: آگاه، ۲۵۳۵ شاهنشاهی / ۱۳۵۷ ش.
- پورداوود، ابراهیم؛ اناهی‌تا، پنجاه گفتار پورداوود، بکوشش مرتضی گرجی، تهران: ۱۳۴۳.
- تکمیل همایون، ناصر؛ «روند تاریخی پژوهش‌های ایرانی در کنگره‌های بین‌المللی» (مجموعه مقالات انجمن واره بررسی مسائل ایران‌شناسی)، به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.
- حائری، عبدالهادی؛ نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی، در برخورد با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- رجایی، فرهنگ؛ «شرق‌شناسی و سیاست»، (مجموعه مقالات انجمن واره بررسی مسائل ایران‌شناسی)، بکوشش علی موسوی گرمارودی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.
- زرشناس، زهره؛ در آمدی بر ایران‌شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.
- ساجدی، طهمورث؛ «ایران‌شناسی» در دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، جلد اول، ۱۳۸۴.
- عنایت، حمید؛ «سیاست ایران‌شناسی»، در شش گفتار درباره دین و جامعه، تهران: کتاب موج، ۱۳۵۲.
- فصیحی، سیمین؛ «گفتاری پیرامون ایران‌شناسی و نقش استعماری لمبتون در ایران» ضمیمه کتاب ایران عصر قاجار، تألیف آ. ک. س. لمبتون، ترجمه سیمین فصیحی، ۱۳۵۷.
- کسروی، احمد؛ شه‌یاران گمنام، تهران: امیرکبیر چاپ دوم (چاپ اول سال ۱۳۰۷)، ۱۳۵۳.

مقاله

- افشار، ایرج؛ «روابط فرهنگی و جریانهای شرق شناسی»، روابط بین الملل (نشریه مرکز مطالعات عالی بین المللی)، شماره سوم، بهار ۱۳۵۳.
- محیط طباطبایی، سید محمد؛ «ایران‌شناسی و زبان فارسی»، راهنمای کتاب، جلد پانزدهم، شماره هفتم و هشتم مهر و آبان، ۱۳۵۱.

منابع لاتین

کتاب

- Jones, William ; A Grammar of the Persian Language, London ,1771.
- Corbin, Henry ; "La situation des etudes iraniennes en Iran", Comptes rendus de l'Academie des Inscriptions et Belles-Lettre, 1946.
- Dresden, M. J. "Survey of the History of Iranian Studies (Wissenschaftsgeschichte der Iranistik)", in Handbuch Der Orientalistik, Iranistik, IV bd, zweiter Abschnitt, Lieferung I, Leiden/ Köln, pp 168-190, 1968.

موقعیت کاشغر در جاده ابریشم (در متون ایرانی - اسلامی)^۱

دکتر محمدباقر وثوقی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱/۲۳

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۲/۲۰

چکیده

جاده ابریشم یکی از مهمترین راههای ارتباطی تمدنهای قدیم و مسیر اصلی تبادلات شرق به غرب و غرب به شرق بوده است. این مسیر بسیار طولانی در طول تاریخ از آبادانی و رونق زیادی برخوردار بوده و نقش اصلی را در مراودات اقتصادی جهان ایفا کرده است. در این مسیر تجاری، علاوه بر تبادل کالا، فرهنگها؛ سنتها؛ آداب و رسوم ملتها نیز از چین به غرب و از غرب به چین منتقل شده است. اهمیت و نقش اساسی این جاده در تاریخ مناسبات اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی جهان، بر هیچکس پوشیده نیست. در این میان ایستگاهها و توقفگاههای مهم آن، در طول تاریخ دارای اهمیت و جایگاه ویژه‌ی بوده‌اند. یکی از مناطق مهم در مسیر جاده ابریشم، «کاشغر»^۳، بوده که بدلیل موقعیت خاص جغرافیایی، موجب توجه نویسندگان و مورخان بدانجا شده است. کشور ایران، یکی از قدیمیترین کشورهای آسیایی است که در میانه جاده ابریشم قرار داشته و نقش واسطه ارتباطی بین چین و کشورهای غرب را در این مسیر، ایفا کرده است. به همین دلیل نویسندگان؛ مورخان؛ ادیبان و جغرافی‌نویسان ایرانی، همواره درباره این مسیر تجاری، بویژه کاشغر و ایستگاههای آن، مطالبی نوشته و آنها را نسل به نسل به دیگران منتقل کرده‌اند. بررسی و مطالعه اینگونه منابع و معرفی آنها، میتواند کمک شایانی به روشنتر شدن کیفیت تبادلات اقتصادی

۱. این مقاله برگرفته و تغییر یافته از متن سخنرانی نویسنده (دکتر محمد باقر وثوقی) است که با همین عنوان، در سال ۲۰۱۲ م. در دانشگاه «ارومچی»، مرکز ایالت «سین کیانگ» چین، ارائه شد.

۲. استاد تاریخ، دانشگاه تهران.

۳. Kashgar. در غربی‌ترین نقطه ایالت «شین جیانگ» کنونی چین واقع شده و مسیرهای ارتباطی پایتخت قدیم چین به سمت غرب (که از صحرای بزرگ تا کلاماگان میگذرد) از شهر کاشغر عبور میکند و به سمت ماوراء النهر و فلات مرکزی ایران میرود.

و فرهنگی جاده ابریشم داشته باشد. این مقاله تلاش میکند که با بررسی متون اسلامی، به معرفی اجمالی «موقعیت کاشغر در جاده ابریشم» بپردازد. همچنین عمده توجه این نوشتار بر شناساندن نویسندگان این آثار و بیان گزیده‌یی از آگاهیها در مورد «کاشغر» استوار شده و نیز بر تقسیم‌بندی و معرفی کوتاه متون فارسی، درباره «کاشغر» اختصاص یافته است. بنابراین، در این نوشتار موضوع کاشغر در سه بخش «کاشغر در متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی قرون نخستین اسلامی تا دوره صفویه»؛ «کاشغر در متون منظوم فارسی»؛ «موقعیت کاشغر در جاده ابریشم، بر اساس یک نقشه تاریخی از دوره مغول» بعنوان یک مسئله تاریخی، مورد مطالعه و ارزیابی قرار میگیرد.

کلید واژگان

جاده ابریشم؛ کاشغر؛ متون اسلامی؛ متون تاریخی؛ متون جغرافیایی؛ متون نظم فارسی؛ نقشه تاریخی؛ دوره مغول.

مقدمه

آشنایی ایرانیان با «کاشغر» از دوره مغول بعد، قرن هفتم و هشتم هجری قمری / قرن چهاردهم میلادی، با توجه به داستانی که در کتاب *گلستان سعدی* درباره این شهر آورده شده است، وارد مرحله جدیدی شد و نام شهر کاشغر در ذهن و یاد همه ایرانیان که کم‌وبیش با آثار شیخ اجل سعدی شیرازی آشنا هستند، جای گرفت. از اینرو نام «کاشغر»، در وهله نخست یادآور سفر سعدی به چین است.^۱ درباره این موضوع که «آیا سعدی به «کاشغر» مسافرت کرده یا او این داستان را بر سبیل مثال آورده است، نظریه‌های مختلفی وجود دارد که در اینجا از آن میگذریم؛ اما گفتار سعدی و آشنایی عمیق ایرانیان با کتاب *گلستان* و آموزش این کتاب در سنت آموزشی قدیم ایران، بعنوان یکی از مهمترین کتابهای آموزشی، زمینه آشنایی تحصیل‌کردگان ایرانی را (در گذشته و حال) از طریق آثار سعدی، با نام «کاشغر» فراهم آورد. با وجود این، آشنایی ایرانیان با این شهر به دوره قبل از اسلام و زمانی که تجار و بازرگانان ایرانی، مسیر جاده ابریشم را برای تبادل کالا با چین انتخاب میکردند، باز میگردد. اینان به‌ناچار از کاشغر عبور کرده و در حقیقت قرار گرفتن این شهر در مسیر جاده ابریشم، موجب شهرت آن در نزد دیگر ملل و از جمله ایرانیان

۱. برای آگاهی بیشتر ن. ک. به: شیخ مصلح الدین، سعدی؛ *گلستان سعدی*، باب پنجم در عشق و جوانی.

بوده است. در یکی از قدیمیترین متون فارسی ایرانی پیش از اسلام؛ یعنی «کتیبه کعبه زرتشت» که از متون مهم دوره ساسانیان است، نام این شهر با عنوان «کاشی» بچشم میخورد. این نام قدیمیترین نوشته فارسی در مورد «کاشغر» محسوب میشود.^۱ در اینجا، گزیده‌یی از مهمترین متون فارسی که در آنها به موضوع کاشغر پرداخته شده است، آورده میشوند. هدف اصلی این مقاله ارائه حداقل آگاهی از منابع و مراجع تاریخی؛ جغرافیایی و ادبی است که درباره کاشغر اطلاعاتی را ثبت رسانیده‌اند.

الف) کاشغر در متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی قرون نخستین اسلامی تا دوره صفویه

قلمرو شاهنشاهی ساسانیان با حمله نیروهای عرب مسلمان در حیطه حکومت اسلامی قرار گرفت. گسترش فتوحات اسلامی (در بخشهای مهمی از جهان شناخته شده در آن ایام) و تبادل علمی و فرهنگی اقوام مختلف، موجب رشد و رونق بسیار علوم اسلامی از قرون دوم و سوم هجری قمری بعد شد. بدین ترتیب تحقیقات بسیاری در زمینه‌های مختلف علمی، مانند تاریخ، جغرافیا و نجوم انجام و کتابهای بسیاری در مورد آنها نوشته شد. از جمله مهمترین متون این دوره، میتوان به کتابهای جغرافیا اشاره کرد. در این کتابها به تقسیم خشکیها؛ توصیف کره زمین؛ مناطق؛ شهرها و آبادیهای مختلف و نیز به معرفی و بررسی راهها و ایستگاههای تجاری اشاره شده است. از اینرو کتابهای جغرافیایی این دوره را میتوان «راهنمای مسیرهای تجاری» نیز نامید. یکی از مسیرهایی که در بسیاری از کتب جغرافیایی در مورد آن به آگاهیهای اشاره شده است، راه زمینی و دریایی ایران به چین؛ یعنی «جاده ابریشم» است. نویسندگان، در توصیف این مسیر، ضمن معرفی شهرها و آبادیهای بین‌راهی، برخی ویژگیهای اقتصادی و فرهنگی این شهرها را نیز شرح داده‌اند. یکی از قدیمیترین متون جغرافیایی فارسی که در مورد کاشغر، اطلاعاتی ارائه داده است، کتاب حدود *العالم من المشرق الی المغرب* (تألیف: قرن چهارم هجری قمری) است که از معتبرترین متون جغرافیایی ایران بحساب می‌آید. مؤلف این کتاب ناشناس و اساس تألیف آن بر توصیف شهرهای مهم، در مسیر جاده ابریشم و بسیاری از شهرهایی که بعنوان ایستگاههای مهم توقف کاروانها بشمار میرفته‌اند، بوده است. همچنین این کتاب منبع بسیار خوبی، درباره اقتصاد، کشاورزی و

۱. کتیبه شاپور یکم در کعبه زرتشت. این کتیبه بر دیوار ساختمان «کعبه زرتشت» در نقش رستم، در استان فارس کنده شده است. برای آگاهی بیشتر از متن این کتیبه ن.ک. به: عریان، ۱۳۸۲: ۷۰.

آداب و رسوم مردم این شهرها بشمار می آید. در این کتاب از چین، باعنوان کشور «چینستان»^۱ نام برده شده است که منطبق با نام «چین» در دوران ایران باستان است. عبارت «چینستان» در متون ارمنی نیز بچشم میخورد (موسی خورناتسی، ۱۳۸۰: ۱۶۰). کتاب *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، قدیمیترین متن جغرافیایی بعد از اسلام است که از کاشغر، بعنوان «یکی از شهرهای چین در مسیر جاده‌های کاروانی، بسمت غرب و شرق و جنوب» یاد کرده است. بااحتمال زیاد، مؤلف از اهالی ماوراءالنهر بوده است؛ از اینرو اطلاعات مؤلف (از جایگاه کاشغر در جاده ابریشم)، بویژه از ایستگاههای مهم دسترسی راههای زمینی شرق به غرب در مسیر جاده ابریشم، اهمیت بسزایی پیدا میکند. همچنین براساس اطلاعات مندرج در کتاب *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، میتوان جاده‌های مختلف منتهی به چین را مورد مطالعه قرار داد. او درباره «کاشغر» مینویسد: «کاشغر از چینستان است و لیکن بر سرحدی است، میان یغما؛ تبت؛ قرقیز؛ چین. مهتران کاشغر اندر قدیم از خُلج بودندی یا از یغما» (حدودالعالم...، ۱۳۵۲ ه.ق.: ۵۰).

اطلاعات مندرج در این متن جغرافیایی نشان میدهد که کاشغر در قرون نخستین اسلامی یکی از ایستگاههای مهم مسیر جاده ابریشم، به چین بوده است و دیگر متون تاریخی این دوره نیز، این امر را تأیید میکنند. محمد بن احمد مقدسی در *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم* (تألیف: اواخر قرن چهارم هجری قمری)، در توضیح جاده‌های کاروانی شرق به غرب از «کاشغر» یاد کرده و در این مورد مینویسد:

«از دورترین نقطه شرق از کاشغر تا دریای محیط نزدیک به دو ماه راه است و حدود دو هزار و ششصد فرسنگ است و آنچه من میگویم این است که از دورترین نقطه مشرق تا کاشغر تا «سوس»^۲ که دورترین نقطه مغرب است، حدود دو ماه راه است» (مقدسی، ۱۴۱۱ ه.ق.: ۶۴).

درباره مسیره‌های منتهی به شهر کاشغر در یکی دیگر از منابع فارسی، بنام *زین الاخبار نوشته ابی سعید عبدالحی محمود گردیزی* (تألیف: ۴۴۲ یا ۴۴۳ ه.ق.) آمده است:

«اما راه تبت از ختن تا بالشان بیرون آید و برگردد بر کوههای ختن و آن کوهها آبادانست و

۱. مؤلف *حدود العالم من المشرق الی المغرب* در بخشی با عنوان «سخن اندر نهاد دریاها و خلیجها» مینویسد: «نخست دریای اخضر است. اینکه اقیانوس مشرقی گفتیم و حد او معلوم است از آخر عمارت جنوب تا به خط استوا و جزیره «واق واق» و ناحیت چینستان». در این کتاب در پانزده مورد از «چین» با عنوان «چینستان» یاد شده است. ن.ک. به: *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، ۱۳۵۲ ه.ق.: ۵۰-۴۷-۴۶-۴۱-۳۹-۳۸-۳۶-۱۸-۱۷-۱۳-۱۲-۸-۷-۳-۲.

۲. شهر «سوس» در کشور مغرب کنونی در شمال آفریقا واقع شده که در آن ایام، بعنوان دورترین شهر غربی کره زمین شناخته میشده است.

اندرو چهارپایان بسیار باشند از گاو و گوسفند و قچقاو [گاو کوهی] و ازین کوهها به الشان رسد و از آنجا پلی است، نهاده از یک کناره کوه تا دیگر کناره کوه و چنین گویند که آن پل مردمان ختن کرده‌اند، اندر روزگار پیشین و ازین پل تا در تبت خاقان کوهیست که چون نزدیک او شوی از هوای او دم مردم بگیرد و چنانکه دم نتواند زدن و زبانش گران شود و بسیار مردم اندران بمیرد [ند] و مردمان تبت این کوه را «کوه زهر» خوانند و چون از شهر کاشغر روند، بروند بر راست راه، میان دو کوه از سوی مشرق و برو بگذرد به ولایتی رسد که او را «اوزگند» گویند و ولایت او چهل فرسنگ است، نیمی ازو کوهها و کاشغر را ده‌های بسیار است و روستاهای بیشمار و اندر ایام پیشین، آن ولایت مر تبت خاقان را بودی. از ولایت کاشغر به سار سامکث شود و از آنجا به الیشورود و بیابان ببرد تا جوی آید که سوی «کوچا» شود و بر لب این جوی سوی پهلوی بیابان ده «حمحان» است که تبتیان باشند اندر وی و پس رودی آید که به کشتی از آن رود بگذرند و به حد تبتیان اندر آیند و چون ولایت تبت خاقان رسد، آنجا بتخانه‌یی است و اندرو بتان بسیار باشند و از آن بتان یکی بتی است بر تخت نشسته و پس پشت او چیزی نهاده از چوب و آن بت بر آن چوب، چون سر تکیه زده است. چون دست بر پشت آن بت فرود آری از وی چون شرر آتش بیرون آید و بر چپ این جای صحراست و بیابان و اندر وی درختان عناب بسیار باشد بر کرانه رود» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۶۳).

با وجود این در برخی از منابع تاریخی که درباره موضوع کیفیت فتح سرزمینهای دیگر از سوی نیروهای مسلمان نوشته شده، اطلاعاتی از کیفیت فتح نواحی مجاور کاشغر نیز آمده است. محمد بن جریر طبری در کتاب *تاریخ الرسل و الملوک* (تألیف: اواخر قرن سوم هجری قمری)، برای نخستین بار در ضمن وقایع سال ۹۶ ه.ق. از کاشغر، بعنوان «دروازه ورودی چین» یاد کرده و شرح اولین برخوردهای مسلمانان با پادشاه چین را توضیح داده است (طبری، ۱۳۸۷ ه.ق.: ۶/۵۰۰). ابن اعثم کوفی محدث، شاعر و مورخ، نیز در کتاب *الفتوح* (تألیف: قرن سوم هجری قمری)، روایت را به همین شکل نقل کرده است (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ ه.ق.: ۷/۱۶۵).

ابوعلی بلعمی، وزیر مشهور سامانیان که کتاب *تاریخنامه طبری* را از عربی به فارسی ترجمه کرده (ترجمه: قرن چهارم هجری قمری) و بر آن مطالبی افزوده، در شرح رویدادهای لشکرکشی مسلمانان، به نواحی شرقی از لشکرکشی مسلمانان به چین، یاد کرده و باعنوان «خبر گشادن کاشغر و رفتن قتیبه به غز و چین» مینویسد:

«چون ولید بن عبدالملک مرد، مردم سلیمان را بیعت کردند. قتیبه از او براندیشید. سپاه برگرفت

و رود بلخ بگذاشت و همی خواست که عیال خویش به سمرقند برد و آنجا استوار کند. چون از رود بگذشت و روی به کاشغر نهاد و این نزدیکترین شهری است از چین. چون قتیبه آنجا رسید، ملک چین آگاه شد. رسول فرستاد و از قتیبه اندرخواست و گفت: باید که یکی را از مهتران لشکر سوی من فرستی تا ما از وی چیزی بپرسیم و او از دین شما مرا آگاه کند. قتیبه بن مسلم، دوازده مرد را بگزید از مسلمانان، مردمان با شکوه و فصیح و بفرمود تا ایشان را سلاح دادند و از هرگونه جامه‌های لطیف و نرم و اسبان نیک و آلات و ساخت پسندیده و ایشان را گسیل کرد سوی ملک چین و از ایشان هبیره بن مشمرج الکلابی بود و او مردی نیکو سخن بود. پادشاه چین کس فرستاد و ایشان را بخواند» (بلعمی، ۱۳۷۳: ۴/۸۶۲).

یعقوبی، مورخ و جغرافی‌نویس مسلمان، در تاریخ یعقوبی (تألیف: قرن سوم هجری قمری)، ضمن شرح حوادث خلافت منصور از لشکرکشی مسلمانان به ناحیه «فرغانه» یاد کرده و کاشغر را مقر پادشاه آن ناحیه، با نام «قیران بن افراکفرن» نامیده است (یعقوبی، بی تا: ۲/۳۸۴).

ابوریحان بیرونی، دانشمند و منجم مشهور ایرانی در *التفهیم لاوائل الصناعات* (تألیف: قرن پنجم هجری قمری) که از معتبرترین کتب جغرافیایی و نجومی ایرانی و اسلامی بشمار می‌رود، در مورد جغرافیای چین و شهرهای مهم آن مینویسد:

«اما اقلیم اول از مشرق زمین و از چین آغازد و بر دریای چین بگذرد و این جویهاست که از دریا کشتی برگیرند به بارگاههایی، چون «خانجو» و «خانفو» و مانند آن دارد... اقلیم چهارم از سرزمین چین بگذرد و «قتا»، «ختا» و «ختن» و کاشغر و شهرهای دیگر» (بیرونی، نسخه خطی: ۱۵۴). در کتاب *التفهیم*... نقشه ممالک هفت‌گانه جهان، ترسیم شده که در این نقشه، چین در اقلیم هفتم و از شرقیترین ممالک عالم است. اطلاعات مندرج در کتاب ابوریحان بیرونی با توجه به تسلط او بر علم جغرافیا و بهره‌گیری از متون تاریخی و جغرافیایی پیش از اسلام از اهمیت بسیاری برخوردار است. در کتاب *مجمل التواریخ و القصص* (تألیف: ۵۲۰ هجری قمری) از پادشاه «کاشغر» با عنوان «خان» یاد شده است (مجمل التواریخ و القصص، بی تا: ۱/۳۱).

یاقوت حموی در *معجم البلدان* (تألیف: قرن ششم هجری قمری)، کاشغر را نقطه آغاز اقلیم پنجم از اقلیمهای هفتگانه قلمداد کرده (یاقوت حموی، ۱۹۵۵: ۴۲۰) و درباره آن مینویسد: «کاشغر شهری است با قریه‌ها و رستاقهای بسیار و مسافران از طریق سمرقند بدانجا مسافرت میکنند و میانه بلاد ترک واقع شده و مردم آنجا مسلمانند و از متأخر سن دیگری ابوالمعالی طغرلشاه محمد بن حسن بن هاشم کاشغری واعظ بدانجا منسوب است که فردی فاضل بوده و در سال

۴۹۰ ه.ق. در آنجا متولد شده است و دیگری أبو عبدالله الحسین بن علی بن خلف بن جبرائیل ابن‌الخلیل بن صالح بن محمد الألمعی الکاشغری از مشایخ فاضل آن شهر و دارای تصانیف بسیار است» (همان: ۴/۴۳۰).

کتاب تاریخ بخارا، اثر محمد بن جعفر نرشخی یکی دیگر از منابع فارسی است که در آن مؤلف، به اطلاعات بسیار جالب و به نسبت مفصلی از کاشغر اشاره کرده است. او درباره شهر کاشغر مینویسد: «ولایتی است در نهایت خوبی و خوش آب و هوایی، مرز شمالیش کوههای مغولستان است و از آن جبال رودخانه‌های کاشغر بجانب جنوب روان است. آن ولایت را مرزی به «شاش»^۱ اتصال مییابد و مرزی به «تورفان» گذشته به زمین «قالیماق» درمی‌آید و از آن طرف بغیر «قالیماق» جایی که کس ندیده است. از شاش تا تورفان سه ماهه راهی است و مرز غربیش کوهی است طولانی که کوههای مغولستان ازین کوه منشعب میگردد. ازین کوه نیز رودخانه‌ها از مغرب به مشرق روان و ختن در دامن این کوه افتاده است و مرز شرقی و جنوبی‌اش صحرايي است که تمام، جنگل و بیابان است... در زمان قدیم در آن بیابان شهرها بوده که از آن جمله دو شهر را نام باقی است که یکی را «توب» و دیگری را «کنک» گویند و باقی در زیر ریگ نهان گشته و در این صحرا اشترانی هستند که در دشت زندگی میکنند و شکار میشوند. دارالملک کاشغر بر دامن کوه غربی افتاده و از آن کوه هر آبی که فرود می‌آید، تمام صرف زراعت و عمارت میشود و از آن آبها یکی «تمن» نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشته و میرزا ابوبکر که یکی از پادشاهان آن ولایت بوده، آن شهر را ویران ساخته و بر یک جانب آن شهری دیگر بنا نهاده است و آن آب، اکنون از کنار آن شهر جریان میپذیرد و دیگر از شهرهای آن ولایت «یارکند» است که آن نیز در قدیم شهری عظیم بوده و گنجها از آن شهر یافته شده؛ اما بتدریج رو به خرابی نهاده نزدیک بود که حیوانات وحشی در آن مسکن سازند و جغد آشیانه نهد که میرزا ابوبکر از آب و هوای آن خوشش آمده و آن را دارالملک ساخته، عمارت عالی بنا نهاد و جوپهای آب جاری گردانید و چنین شهرت دارد که در زمان میرزا ابوبکر در اصل شهر و آبادیهای وابسته به آن، دوازده هزار باغ احداث شده است و همچنین حصارى در آن شهر ساخته که تعداد نهرها و درختان و باغهای بهشتی‌اش بهتر از «یارکند» جایی نیست و آبش بهترین است. کاشغر دیوارش سی ذراع^۲ است و در تمام آن دیار آبهای روان است و از عجایب آن آب، یکی آن است که

۱. نام دیگر چاچ. (اخ) نام شهری از ترکستان نزدیک تاشکند، مرکز جمهوری ازبکستان (لغتنامه دهخدا).

۲. ذراع واحد اندازه گیری قدیمی مسلمانان است که برابر با ۱۱۴ سانتیمتر است.

اول بهار که وقت زیادتی دیگر آبهاست، نهایت قلت و کمی را دارد و چون فصل تابستان شود، غایت شدت پیدا میکند؛ اما با این صفات همواره کدری و غباری بر هوای «یارکند» مستولی است» (محمدبن جعفر نرشی، ۱۸۹۲: ۲۶۸-۲۶۷).

کتاب جغرافیایی فارسی دیگری که درباره کاشغر مطالبی را نقل کرده است، *صورالاقالیم* یا *هفت کشور* (از نویسنده‌ی ناشناس از قرن هشتم هجری) است که در شرح آبادیهای اقلیم چهارم مینویسد: «بعد از آن آخر بلاد ختاست و صحرايي و کوهي که «قاقم»^۱ و سنجاب و آهوی مشک و غیره بسیار باشد. بعد از آن کوهي چند طولاني است و اول بلاد ترکستان و «خانبايغ» و شهری که افراسياب ساخته و کوهي در آن حوالی است که در آنجا معدن فلزی به نام «دهنج»^۲ است که به یاقوت شبیه است؛ اما دهنج فرنگی بهتر باشد و از آن طرفها سازند و آن را عزیز دارند. بعد از آن «قراقروم» و بیش «بالیغ» و «آلمالیغ» و «ختن» و «کاشغر» است و بیشتر این مواضع سردسیر است» (صورالاقالیم، ۱۳۵۳: ۱۰۰). یکی از آخرین متون جغرافیایی قدیم فارسی که درباره «کاشغر» اطلاعاتی را ثبت کرده است، متن جغرافیایی دوره صفویه؛ یعنی کتاب مختصر و مفید، نوشته محمد مفید مستوفی یزدی است. در این کتاب در توصیف «اقلیم پنجم» آمده است: «بلاد اقلیم پنجم: کاشغر؛ ختن؛ سمرقند؛ بخارا؛ خوارزم؛ ارمنیه روم؛ روس؛ فرغانه؛ بادکوبه؛ شماخی است و این اقلیم باتفاق نظر همه حکما، منسوب به سیاره زهره^۳ است» (مستوفی یزدی، ۱۹۹۱: ۱۱-۱۲).

ب) کاشغر در متون منظوم فارسی

یاد و خاطره کاشغر نزد ایرانیان، به متون تاریخی و جغرافیایی فارسی منحصر نشده و برخی ویژگیهای طبیعی و انسانی این ایستگاه مهم جاده ابریشم، به متون ادبی، بویژه به اشعار شعرای فارسی زبان نیز وارد شده است. شعرای فارسی زبان از قرن پنجم هجری بعد و بتناوب، در اشعار خود نام کاشغر را ذکر کرده و در برخی موارد نام این شهر را بخاطر شهرتی که در آب و هوای بسیار خوب و طبیعت زیبا داشت، ستوده اند؛ بعنوان مثال، میتوان عبارتهای «دیبای کاشغر»؛ «سرو

۱. قاقم حیوانی شبیه راسو.

۲. سنگ قیمتی شبیه زمرد.

۳. در متون جغرافیایی قدیم و بر اساس نظر منجمین باستانی، هر اقلیمی از کره زمین، منسوب به یک ستاره و اقلیم پنجم منسوب به ستاره زهره است.

کاشغر؛ «مشک کاشغر»؛ «سواران چالاک کاشغر» و «ماه کاشغر» اشاره کرد که در اشعار شعرای ایرانی از آنها یاد شده است. در این بخش، با هدف آشنایی هرچه بیشتر محققان در مورد کاشغر، به برخی از اشعار شعرای ایرانی که به این موضوع پرداخته‌اند، اشاره میشود. ترتیب این اشعار بر اساس تقدم زمانی از شعرای قرن پنجم هجری شروع میشود. همین امر نشان از تداوم تاریخی حضور کاشغر، در حافظه تاریخی ایرانیان تا دوره معاصر دارد.

فرخی سیستانی (اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری)

از حبش تا کاشغر، وز کاشغر تا اندلس

هر کجا گویی ملک مسعود گوید آفرین

ناصر خسرو قبادیانی (قرن پنجم هجری قمری)

خطبه نجستم به کاشغر نه به بغداد

بد به چه گوید همی به خلیفت و خانم

امیری معزی (قرن پنجم و ششم هجری قمری)

گاه کوشش آنچه در کاشغر بستد ز خان

گاه بخشش باز آخر به خان کاشغر

گرد گردانت رسید از کاشغر تا قیروان

شور شیرانت رسید از قیروان تا کاشغر

ای شاه، غلامان تو دارند به اقطاع

چین و ختن و کاشغر و خرالغ و یغما

صبح اقبالش دمیده است از ختن تا قیروان

باد افضالش رسیدست از یمن تا کاشغر

خاقانی شروانی (قرن ششم هجری قمری)

چه کنی نقض مشک کاشغری

که غر آخر حروف کاشغر است

سنایی غزنوی (قرن ششم هجری قمری)

از قضای بحتری^۱ از حله در تا قیروان
بر وفای رودکی از دجله در تا کاشغر
از چین و ختا و ختن و کاشغر آیند
از تبت و یغما وز خرخیز و تارانند

امیر معزی (قرن ششم هجری قمری)

یکی دیباست روی او که پیش او شود کاسد^۲
هر آن دیبا که از بغداد و روم و کاشغر خیزد

مسعود سعد سلمان (قرن ششم هجری قمری)

ای به قد بر کشیده، همچو سرو کاشغر
ای رخ خوب تو همچون ماه و از وی خوبتر

نظامی گنجوی (قرن هفتم هجری قمری)

ز قرقیز و از چاچ و از کاشغر
بسی پهلوان خوانند، زرین کمر

مجد همگر (قرن هشتم هجری قمری)

بدان چستی و چالاکی سواری
به چین و کاشغر خاقان ندارد

عطار نیشابوری (قرن ششم و هفتم هجری قمری)

گه به تخت و دشت داری تکیه گاه
گه درون کاشغر داری سپاه

۱. از شعرا و نویسندگان مشهور عرب که رعایت عدالت او در قضاوت مشهور است.

۲. واژه‌ی عربی؛ بمعنای از رونق افتادن.

خواجهوی کرمانی (قرن نهم هجری قمری)

چین داد پاسخ که از کاشغر
نخستین شدم سوی چین رهسپر

قاآنی شیرازی (قرن سیزدهم هجری قمری)

چون عقده دلم نگشاید به ملک فارس
باید کشید رخت مرا به کاشغر
در چین و کاشغر ز پی چون تو دل‌فریب
همواره پای اهل نظر رهسپر بود
بنشاندمش به پیش و می دادمش کزو
هم‌رنگ لاله شد رخ آن ماه کاشغر
هر یک ز روی تافته یک کاشغر پری
هر یک ز موی بافته یک شهر زنگبار
شمع طراز ماه چگل شاه کاشغر
ترک خطا نگار ختن نوبهار چین
خالش به تیرگی آزرم زنگبار
چهرش به روشنی آشوب کاشغر

نیر شیرازی (قرن چهاردهم هجری)

فتنه کاشغر، آشوب خطا، شور تبار
شوخ چین، آفت کشمیر و بلای ختن است

ج) موقعیت کاشغر در جاده ابریشم، بر اساس یک نقشه تاریخی از دوره مغول با تأسیس امپراتوری مغولان (اوایل قرن هفتم هجری قمری) و توسعه قدرت آنان از شرق تا سواحل مدیترانه و بوجود آمدن یک امپراتوری واحد، موجبات مدیریت یکپارچه جاده ابریشم، در این مناطق فراهم شد. از اینرو جاده ابریشم در نواحی یاد شده، بطور موقت، تحت مدیریت یکپارچه‌یی قرار گرفت که در نتیجه، این مسیر تاریخی و ایستگاه‌های مختلف شهری و روستایی آن از رونق و

آبادانی برخوردار شدند؛ البته باید اشاره کرد که پس از مرگ چنگیزخان مغول و گسترش درگیریهایی جانشینی و ایجاد ناامنی در مسیر جاده ابریشم، راههای دریایی جنوب ایران در خلیج فارس که به دریای شرقی چین منتهی میشدند، نیز پیشرفت بسیار کرد. بدین ترتیب جغرافی نویسان ایرانی این دوره و از جمله حمدالله مستوفی، مورخ و شاعر و جغرافی دان ایرانی (قرن هفتم و هشتم هجری قمری)، توجه خود را بثبت و ضبط مسیرهای تجاری و شهرهای بین راهی جاده ابریشم معطوف کردند. حمدالله مستوفی، برای نخستین بار اقدام به ترسیم یک نقشه شبکه دار جدید^۱ از جاده ابریشم و شهرهای آن کرد. این نقشه، نمونه بسیار خوبی از ترسیم مسیرهای تجاری جاده ابریشم در قرن هفتم و هشتم هجری قمری / سیزدهم و چهاردهم میلادی است. حمدالله مستوفی از مشهورترین مورخان و جغرافی نویسان ایرانی دوره مغول است و دو کتاب مشهور تاریخ گزیده (تألیف: ۷۳۰ ه.ق.) و *نزهة القلوب* (تألیف: ۷۴۰ ه.ق.) از جمله آثار اوست. تاریخ گزیده، درباره تاریخ و *نزهة القلوب* درباره جغرافیای جهان است. او از کارگزاران اداری ایران در دوره ایلخانان مغول بوده و بنابراین به منابع مختلف و باارزشی دسترسی داشته است. حمدالله مستوفی در کتاب *نزهة القلوب*، بتوصیف شهرها و آبادیها و ایستگاههای مهم عبور و مرور کاروانهای تجاری از شرق به غرب پرداخته و موقعیت شهرهای مهم را با ترسیم نقشه ثبت کرده است. بر اساس یکی از این نقشهها، در دوره مغول راهها و ایستگاههای بسیاری از غرب به شرق وجود داشته است. در این میان، موقعیت کاشغر از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و بیشتر راههای مختلف مسیر جاده ابریشم، برای ورود به چین باید از این شهر میگذشت. این نقشه نشان میدهد که در آن زمان کاشغر، در جاده ابریشم، بعنوان مهمترین توقفگاه چین و تبادلات اقتصادی آن بشمار می آمده است. بر اساس نقشه حمدالله مستوفی، مسیرهای ارتباطی و تاریخی جاده ابریشم به کاشغر، اینگونه تقسیم بندی و توصیف میشود:

- مسیر جنوبی از بلخ و طالقان و بدخشان (افغانستان کنونی) و سپس کاشغر؛
- مسیر میانی از مرو و بخارا و سمرقند و کاشغر؛
- مسیر شمالی از ناحیه خوارزم و قراقرم و کاشغر.

مهمترین شهرهای ذکر شده در مسیرهای غربی این نقشه، عبارتند از:

طرابوزان؛ بغداد؛ تبریز؛ ارمنستان؛ مراغه؛ ساوه؛ شیراز؛ کرمان؛ نیشابور؛ طبرستان؛ قائن؛ هرات؛ مرو؛ بلخ؛ بدخشان؛ طالقان؛ خوارزم؛ سمرقند.

۱. برای آگاهی از ویژگیهای نقشه حمدالله مستوفی ن.ک. به: وثوقی و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۳ - ۲۲.

نتیجه‌گیری

آگاهی مورخان و جغرافی‌نویسان ایرانی و اسلامی از موقعیت شهر کاشغر، بعنوان یکی از ایستگاه‌های مهم تجارت زمینی با چین، برگرفته از حافظه تاریخی ایرانیان در دوره پیش از اسلام بوده است؛ عبارت دیگر ایرانیان با کاشغر و شهرهای مسیر جاده ابریشم از دوره هخامنشیان آشنایی داشته و این اطلاعات و آگاهیها در دوره اسلامی و با گسترش فتوحات مسلمانان، به جهان اسلام منتقل شد. از اینرو در منابع تاریخی و جغرافیایی و متون ادبی دوره اسلامی، نشانه‌های بسیاری از موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی کاشغر بچشم میخورد که در اینجا به برخی از آنها پرداخته شده است. بدین ترتیب کاشغر در طول تاریخ، بعنوان مهمترین شهر گذرگاهی (در جایگاه یک میانجی)، در تبادلات اقتصادی و فرهنگی بین ایران و چین (پیش از اسلام) از یک سو و میان جهان اسلام و چین (بعد از اسلام) از سوی دیگر، مورد توجه ایرانیان قرار داشت.

منابع

- این أعثم کوفی، ابومحمد احمد بن علی؛ *الفتوح*، بتحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱ ه.ق.
- بلعمی، ابوعلی؛ *تاریخنامه طبری*، بتصحیح محمد روشن، تهران: انتشارات البرز، ۱۳۷۳.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد؛ *التفهیم لاوائل الصناعات*، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- *حدودالعالم من المشرق الی المغرب*؛ بتصحیح سید جلال تهرانی، تهران: مطبعة مجلس ملی ایران، ۱۳۵۲ ه.ق.
- سعدی، مصلح الدین؛ *گلستان سعدی*، باب پنجم در عشق و جوانی.
- طبری، محمد بن جریر؛ *تاریخ الرسل و الملوک*، بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ ه.ق.
- عریان، سعید؛ *راهنمای کتیبه‌های ایرانی*، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۲.
- گردیزی، ابی سعید عبدالحی محمود؛ *زین الاخبار*، بتصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- *مجمّل التواریخ و القصص*؛ بتحقیق ملک الشعراء بهار، تهران: انتشارات کلاله خاور، بی تا.
- محمدباقر، و ثوقی و همکاران؛ *وصف خلیج فارس در نقشه‌های تاریخی*، تهران: بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۸۷.
- مستوفی یزدی، محمد مفید؛ *مختصر و مفید*، بتصحیح سیف الدین نجم آبادی، آلمان: ویسبادن، ۱۹۹۱.

- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد؛ *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ ه.ق.

- موسی، خورناتسی؛ *تاریخ ارمنیان*، ترجمه و مقدمه از ادیک باغداساریان، تهران: ادیک باغداساریان، ۱۳۸۰.

- نرشخی، محمد بن جعفر؛ *تاریخ بخارا*، بتصحیح چارلز شفر، پاریس، ۱۸۹۲.

- هفت کشور یا صور الاقالیم؛ بتصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۳.

- یاقوت حموی؛ *المعجم البلدان*، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵.

- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دارصادر، بی تا.

بررسی و تحقیق درباره ادوار تکوینی خاورشناسی (از فیلولوژی کشیش‌ها و خاورشناسان لائیک تا خاورشناسی علمی و زبان‌شناسی)

دکتر طهمورث ساجدی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱/۲۶

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۳/۳۰

چکیده

در اروپا فیلولوژی از بدو امر جنبه علمی نداشت، مضاف بر این که «گرامر عمومی» هم دستاورد چندانی به همراه نداشت و تا حدی موجب رخوت علمی شده و بطرف اروپامحوری حرکت کرده بود. از اینرو، فرایند خویشاوندی زبانها از طرف بعضی از «اومانیست‌ها» و خاورشناسان جدی گرفته شد. پس از تحقق نظریه «خویشاوندی زبانهای هند و اروپایی» در دوره خاورشناسی لائیک و سپس، ورود فرانتس بوب آلمانی به صحنه کار و عمل که «گرامر تطبیقی» را به ارمغان آورد و خاورشناسی جنبه علمی پیدا کرد، زبان‌شناسی، بعنوان بزرگترین دستاورد این خاورشناسی نوین، وارد صحنه کار و تحقیق شد. از اینرو، لازم دانسته شد که این فرایند چهارقرنی، طبق ترتیب تاریخی مطالعات شرقی در اروپا بطور اعم و در فرانسه بطور اخص، بررسی شده و به موازات آن جایگاه فرهنگ و تمدن ایران نیز مدنظر قرار گرفته و شناسانده شود.

کلیدی واژگان

فیلولوژی؛ خاورشناسی؛ خویشاوندی زبانها؛ گرامر تطبیقی؛ خاورشناسی علمی؛ زبان‌شناسی.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران / پژوهشکده زبان ملل (ReCeLLT)

مقدمه

آنچه که امروز «علم زبان‌شناسی» نامیده میشود و موجب تحولات مهمی در دنیا شده، نتیجه دستاورد بزرگ خاورشناسی علمی در اواسط قرن نوزدهم میلادی بوده است. در واقع از قرن شانزدهم میلادی و اوج مطالعات شرقی توسط علمای الهیات و فیلولوگها، بحث خویشاوندی زبانها، توسط اومانیستها مطرح شد و همه نگاهها به ایران معطوف شد. سرانجام خویشاوندی زبانها بطور بارزی در اوایل قرن نوزدهم میلادی توسط خاورشناسان لائیک مورد توجه جدی قرار گرفت. فرانتس بوب آلمانی، با انتشار گرامر تطبیقی خود، نه فقط «گرامر عمومی» را از صحنه مطالعات آن عصر خارج کرد؛ بلکه بانی خاورشناسی علمی هم شد و به تبع آن زبان‌شناسی پدید آمد و امروز ما از جایگاه وزین آن اطلاع داریم؛ ولی از جایگاه فرهنگ و تمدن ایران در طول فرایند چهارقرنی و بالندگی آن واقف نیستیم. بررسی حاضر در صدد است تا با، تبعیت از ترتیب تاریخی این فرایند، گامی در راه شناساندن آن بعمل آورد و برگ زرینی را از خاورشناسی علمی ورق زند.

بحث و بررسی

در شورای جهانی روحانیون که چند صباحی پس از اتمام جنگهای صلیبی و در سالهای ۱۳۱۲-۱۳۱۱م. در شهر وین^۱، واقع در فرانسه، برگزار شد، پاپ کلمان پنجم^۲ دستور داد تا کرسیهای زبانهای شرقی؛ عربی؛ عبری و کلدانی در دانشگاههای مهم اروپا تأسیس شود؛ ولی این امر بخاطر نداشتن اساتیدی که با این زبانها آشنایی کافی و وافیه داشته باشند، تحقق نیافت (بارتولد، ۱۹۴۷: ۹۹). اما در پنجمین شورای جهانی روحانیون که در سال ۱۵۱۲م. در «لاتران»^۳ رم برگزار شد و در آن بیشتر امپراتوری عثمانی و خطر آن مطرح شد و روحانیون شرقی، همچون «مارونیت‌های»^۴ سوری، در آن شرکت داشتند، موقعیتی فراهم شد تا تیره آمبروآز^۵ ایتالیایی که کشیش بود از فرصت استفاده کند و زبانهای شرقی را از آنان فرا گیرد. پاپ لئون دهم^۶، آمبروآز را مأمور تدریس زبانهای شرقی

-
1. Vienne.
 2. Clément V.
 3. Latran.
 4. Maronites.
 5. Thésée Ambroise (1469 - 1539).
 6. Léon X.

سریانی و کلدانی در دانشگاه «بولونی»^۱ کرد؛ اما با حمله ارتش فرانسه به این شهر، تمامی آثار، ترجمه‌ها و وسایل چاپ او منهدم شد و از اینرو، وی به ونیز^۲ رفت و در آنجا بر حسب اتفاق، با معروفترین فیلولوگ^۳ (عالم فقه‌الغه) فرانسوی آن عصر، گیوم پوستل^۴ آشنا شد و با او درباره ایده نوشتن رساله‌اش در مورد زبانهای شرقی به صحبت پرداخت و رساله فرد را با «عنوان درآمدی بر زبانهای کلدانی، سریانی، ارمنی و غیره»^۵ (۱۵۳۹) منتشر کرد. در واقع او اولین فردی بود که در ایتالیا و حتی در اروپا، رساله‌ی درباره زبانهای شرقی نوشت و پوستل هم، قبل از اینکه مظنون به عقاید انحرافی شود و عمرش را در زندان سپری کند، مأمور تدریس زبانهای شرقی در «کلژ دو فرانس»^۶ شد. در این ایام، اغلب کشیشها، روحانیون و علمای الهیات عنوان فیلولوگ را که تا اواخر قرن هجدهم میلادی رواج داشت براحتی پذیرفته بودند.

شایان توجه است که قبل از انتشار این رساله در ایتالیا، فرانسوای اول^۷، پادشاه فرانسه، در سال ۱۵۳۰ م. دستور تأسیس کلژ دوفرانس را داده بود و در این بنیاد تدریس زبانهای شرقی جزئی از برنامه آموزشی آنجا بشمار می‌آمد. بعدها این بنیاد آموزشی زبانهای شرقی را گسترش داد و فیلولوگها نیز آن را به ابزاری مهم برای تحقیقات فیلولوژی خود تبدیل کردند. برغم اینکه در قرن شانزدهم میلادی پاپ با مسائل مهمی همچون «پروتستانیسیم»^۸ فراگیر و تهدید نظامی امپراتوری عثمانی مواجه بود، با وجود این فکر تأسیس «مجمع مذهبی ترویج ایمان»^۹ یا همان تبلیغات واتیکان را (که به همه جای دنیا میسیونر اعزام میکرد)، ابتدا در سال ۱۵۹۹ م. و سپس در سال ۱۶۲۲ م.، در تشکیلات خود با امکانات بیشتری فراهم کرد. همچنین وی تعداد زیادی میسیونر را به کشورهای شرقی از جمله به ایران عصر صفوی اعزام کرد؛ اما چهره‌های شاخص ادبیات ایران در این ایام، ابتدا دیپلمات و مترجم زبانهای شرقی فرانسه، آندره دوریه^{۱۰} بود که گلستان سعدی

1. Bologne.

2. Venise.

3. Philologue.

4. Guillaume Postel (1510 - 1581).

5. *Introduction aux langues chaldéenne, syriaque, arménienne, etc.*, Pavie, 1539.

6. Collège de France.

7. François I^{er}.

8. Protestantisme.

9. Congrégation de la propagation de la foi.

10. André Du Ryer.

را در سال ۱۶۳۴م. از روی نسخهٔ ترکی آن به فرانسه ترجمه کرد (ماسه، ۱۳۶۹: ۳۷۶ و ۳۴۳) و بدینسان وی معرف ادبیات فارسی در اروپا شد و سپس فیلولوگ فرانسوی، ژیلبر گلن^۱ بود که در سال ۱۶۴۱ م. به معرفی حمدالله مستوفی قزوینی نویسندهٔ کتاب *نزهة القلوب* پرداخت و در سال ۱۶۴۴م. نیز به ترجمهٔ *کلیله و دمنه* به زبان فرانسه اهتمام ورزید^۲، بطوری که این امر مقدمهٔ روح افزای «سیاحت بیدپای» (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۵۱۸ - ۴۸۹) را در غرب رقم زد. علاوه برین، در نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی تعداد فیلولوگهای فرانسوی، بقدری روبه فزونی گذاشت که یک عالم الهیات پروتستان، پُل کولومیس^۳ رساله‌یی، در سال ۱۶۶۵م.، در مورد آن، در لاهه منتشر کرد.

در قرن هفدهم، خاورشناس پروتستان سوئیسی، ژان هانری هوتینگر^۴، حوزهٔ تحقیقات زبانهای شرقی را گسترش داد و ضمن آن به شناساندن تعداد زیادی از نویسندگان سربانی و عرب پرداخت و همچنین علاوه بر ارائهٔ شرح حال آنان، بخشهایی از آثارشان را نیز منتشر کرد. او که دوست خاورشناس بزرگ هلندی، یاکوب خولیوس^۵ بود، برای چاپ آثارش یک چاپخانهٔ شرقی در «هایدلبرگ» آلمان تأسیس کرد. اثر معروف او دربارهٔ شرق، در زمان حیاتش بچاپ دوم هم رسید (۱۶۶۰ و ۱۶۵۱ م.) اتیوپیایی شناس بزرگ آلمان، یوپ لودولف^۶ که در لیدن هلند شاگرد خولیوس بود، پس از سفری به شرق مجموعه‌یی از نسخ شرقی را گردآوری کرد و به کتابخانهٔ عمومی فرانکفورت تحویل داد. از این تاریخ بعد، زبان اتیوپیایی در آلمان و در انگلیس در انحصار این دو کشور قرار گرفت. افزون بر اینکه تاریخ مسیحیت اتیوپی (حبشه)، مثل تاریخ مسیحیت مصر که در زبان قبطی تجلی داشت، مورد توجه اکید مراکز خاورشناسی اروپا نیز قرار گرفت.

همچنین در این قرن که عصر سیاحان بزرگ و سفرنامه‌های آنان دربارهٔ ایران بود، از جمله ژان باتیست تاورنیه^۷، ژان شاردن^۸ و ژان دو تونو^۹، ایران شاهد حضور یک سیاح بزرگ آلمانی هم،

-
1. Gilbert Gaulmain (1585 - 1665).
 2. Biog. Didot
 3. Paul Colomiès, *Gallia orientalis* (La Haye, 1665).
 4. Jean - Henri Hottinger (1620 - 1667).
 5. Jacob Goluis (1596 - 1667).
 6. Job Ludolf (1624 - 1713).
 7. Jean - Baptiste Tavernier (1605 - 1689).
 8. Jean - Chardin (1643 - 1713).
 9. Jean de Thévenot (1633 - 1667).

به نام آدام اولئاریوس^۱ بود که سفرنامه‌اش را در سال ۱۶۵۶م. منتشر کرده بود. به زعم اهل فن او «بنیان‌گذار سفرنامه‌نویسی علمی» (اولئاریوس، ۱۳۸۵: ۲۸) است.

اشاره به دو نکته از سفرنامه او نه فقط مؤید این گفته، بلکه تأکیدی بر راههای جدید تحقیق در اروپای آن عصر است. او مینویسد:

«در زبان فارسی واژه‌های بسیاری است که کاملاً یا اندکی به آلمانی شباهت دارد که گویی از این زبان گرفته شده است، مانند برادر (Bruder)، دختر (Tochter)، بربر (Barbar) و لب (Lippe)» (همان: ۳۰۳). سپس، در ادامه، متذکر میشود:

«ایرانیها به سه زبان اصلی؛ یعنی عبری، یونانی و لاتین، کوچکترین آشنایی ندارند و آموختن آن نزدشان مرسوم نیست. به جای آنها زبان عربی را که مانند لاتین در زبان ما نفوذ زیاد دارد، برای نوشتن مطالب مذهبی و علمی بکار می‌گیرند» (همان: ۳۰۴).

در واقع، نظریه «تشابهات» و یا به موازات آن فیلولوژی تطبیقی^۲ بین دو زبان آلمانی و ایرانی بدو توسط فرانسیسکوس رافلنگیوس^۳ هلندی، استاد زبانهای شرقی در دانشگاه لیدن شروع و «سرآغاز بحثهایی درباره رابطه میان فارسی و زبانهای اروپایی» (متی و کدی، ۱۳۷۱: ۲۲۵) شده بود. از جمله اینکه بعضی از لهجه‌های اروپایی معرف وجود زبان کیمیریان^۴؛ یعنی زبان اقوام کیمیریهای ژرمنی است که از اعصار گذشته به اروپای غربی رفته و در آنجا ساکن شده‌اند. در حدود سال ۱۵۸۴م. و طی مکاتبه‌یی، رافلنگیوس نظریه خود را با هموطنش، یوستوس لپسیوس^۵ که اومانیت بود، مطرح کرد (همانجا). خاورشناس و اومانیت معروف فرانسوی، ژوزف اسکالپچر^۶ که در سال ۱۵۹۳م. در لیدن اقامت داشت، «برای توضیح قواعد دستوری زبان فارسی و نیز یافتن کلیدهایی برای کشف ریشه کلمات فارسی در سایر زبانها» (همان: ۲۲۷)، کوششهای مبسوطی به عمل آورد. البته، در اواخر قرن هجدهم میلادی، مجموعه این بحثها «بنیاد صحیحی برای مطالعه زبان‌شناسی هند و اروپایی فراهم کرد» (همان: ۲۲۵)؛ ولیکن در همان قرن و در

-
1. Adam Olearius (1603 - 1671).
 2. Philologie comparée.
 3. Franciscus Raphelengius (1539 - 1597).
 4. Cimmericians.
 5. Justius Lepsius (1547 - 1606).
 6. Joseph Scaliger (1540 - 1609).

پی تحقیقات اسکالچر، طبیب و خاورشناس آلمانی، یوهان الیخمان^۱ که در هلند به تحقیق‌های میدانی پرداخته بود، تعداد واژگان فارسی دخیل در زبان آلمانی را به چهارصد واحد افزایش داد (همان: ۲۲۸). در اوایل قرن نوزدهم میلادی و در بجهوه بحث زبانهای هند و ژرمنی و هند و اروپایی و نیز اهمیت و جایگاه زبان سانسکریت در این بحثها، ژوزف فون هامر^۲، ایران‌شناس بزرگ اتریشی و صاحب نخستین مجله چند زبانی اروپا، *خزائن مشرق زمین*^۳، مجموعه‌یی از این واژگان را مورد بررسی قرارداد و با معادلهای آلمانی و انگلیسی و نیز ترتیب الفبایی فارسی آنها، در این مجله (م.ا.، ۱۸۱۸: ۱۷۸-۱۶۳)^۴ منتشر کرد.

به گفته بارتولد، نخستین آثار درباره تاریخ عثمانی که بر اساس منابع ترکی تألیف شده، اثری از لوونکلاو (لونکلاویوس)^۵ است که در سال ۱۵۹۱م؛ در فرانکفورت منتشر شده است (همان: ۱۲۹)؛ اما آنچه مسلم است، اولین ایران‌شناس پرتغالی، سیاحی است بنام پدرو تیخرا^۶ که پس از سفر دوم خود به ایران و جزیره هرمز، کتاب *میرخواند* را با عنوان *روضه الصفا فی سیره الابداء و الملوک و خلفا مطالعه کرد* (تاریخ ایران کمبریج، صفویان، ۱۳۸۰: ۱۹۴) و در دو جلد در آنتورپ به چاپ رساند. همین اثر تیخرا توسط کوتو لندی^۷ به فرانسه ترجمه و تحت عنوان *تاریخ شاهان ایران*^۸ (۱۶۸۱م.) منتشر شد. مؤلف، مورخ نیست و در کارش نیز موفق نبوده است؛ ولی توانسته است ضعف مطالب کتابش را با گزارشهای برگرفته از سفرنامه‌اش جبران کند (همانجا).

کتاب تاریخی *روضه الصفاء* تألیف میرخواند در قرن پانزدهم میلادی و در هفت جلد که بخش پایانی آن توسط نوّه دختری‌اش، خواندمیر، بدان افزوده شده، بخاطر زبان ساده آن خیلی زود مورد استقبال مراکز خاورشناسی اروپا قرار گرفت. خاورشناس بزرگ هلندی، توماس ارپنیوس^۹، نسخه کاملی از این اثر تاریخی میرخواند را در اختیار داشت و از آن استفاده هم میکرد (متی و کدی،

-
1. Johann Elichmann (1601 - 1639).
 2. Joseph von Hammer (1774 - 1856).
 3. *Les Mines de l'Orient* (Fundgruben des Orients).
 4. (mines de L' @ rient, t) (*M.O.*, t.6(1818), et 390 - 391) pp.163 - 178.
 5. Loewenklau (Leunclavius).
 6. Pedro Teixeira.
 7. Cotelendi.
 8. *Histoire des rois de Perse* (Paris, 16812 - vol.).
 9. Thomas Erpenius (1584 - 1627).

۱۳۷۱: ۲۳۰). خاورشناس فرانسوی، بارتلمی دربلو^۱، مؤلف بزرگترین اثر شرقی قرن هفدهم میلادی، کتابخانه شرقی^۲، (تألیف: ۱۶۹۷م.)، برای مدخلهای مربوط به ایران به دفعات از کتاب میخواند استفاده کرده است. این اثر دربلو که به اهتمام آنتوان گالان^۳ به چاپ رسید، در اواخر قرن نوزدهم میلادی جای خود را به دایرة المعارف اسلام^۴ داد که توسط گروهی از خاورشناسان بین‌المللی تألیف شد.

تمدن مصر نیز در قرن هفدهم میلادی، بشدت مورد توجه قبطنی‌شناسان و سیاحان قرار گرفت. در واقع، کشیش ژزوئیت آلمانی، آتاناز کیرشر^۵، پس از چند اقدام بی‌ثمر طالبان ذوق زبان قبطنی، درباره کشف خطوط هیروگلیف، با سرسختی قرائت این خطوط را آغاز کرد و با انتشار رساله‌یی درباره بازسازی زبان مصر^۶ در سال ۱۶۴۳م. اعجاب قبطنی‌شناسان بعدی را که راه را برای مصرشناسی باز دیدند، برانگیخت. بطوری که بعدها ژان فرانسوا شامپولین^۷ فرانسوی، قبل از اینکه موفق به کشف رمز هیروگلیف، در سال ۱۸۲۲م. شود، گفته بود که کیرشر با این اثرش مفاهیم دقیقی را درباره زبان قبطنی در اروپا اشاعه داده است. علاوه برین، در این کتاب تحقیقی، یک فرهنگ زبان قبطنی و نیز یک دستور زبان آن را که قبلاً سیاح ایتالیایی، پی‌یترو دلاواله^۸، آنها را با خود از مصر آورده بود و بعداً این اسناد بتملک یک مجموعه دار نسخ شرقی اهل فرانسه، کلود پرسک^۹ درآمده و او هم آن را در اختیار کیرشر قرار داده بود، نیز منتشر میشود.

کشور اتریش که پس از دو جنگ سهمگین سالهای ۱۵۲۹م. و ۱۶۸۳م. با امپراتوری عثمانی، به مطالعات شرقی گرایش پیدا کرده بود، در وین بنیادی را برای تدریس زبانهای شرقی بوجود آورد. همچنین این کشور به فعالیتهای تحقیقی و لغوی مفیدی درباره زبانهای زنده شرقی اقدام کرد. در ظاهر بانی این تحقیقات تحت تأثیر تحقیقات فیلولوگهای هلندی و انگلیسی یک آلمانی

1. Barthélemy d'Herbelot (1625 - 1695).
2. *Bibliothèque orientale* (Paris -1697).
3. Antoine Galland(1646 - 1715).
4. *Encyclopédie de l' Islam*.
5. Athanase Kircher (1601 - 1680).
6. *Lingua Aegyptiacae restitua* (Rome - 1643).
7. Jean - François Champollion (1790 - 1832).
8. Pietro Della Valle (1586 - 1652).
9. Claude Peiresc(1580 - 1637).

لهستانی تبار، بنام فرانسوا دومنین^۱ (منسکی) و نیز یک فرد ایتالیایی تبار مهاجر، بنام جیامباتیستا پودستا^۲ بوده است. درباره این مهاجر ایتالیایی اطلاعات زیادی در دست نیست و فقط میدانیم که وی در قرن هفدهم میلادی میزیست^۳؛ اما منین که بخوبی شناخته شده است و فرانسویان او را فرانسوی میدانند، دارای فرهنگ بزرگی درباره زبانهای زنده شرقی، ترکی، عربی و فارسی است که در سه جلد بزرگ، در سال ۱۶۸۰م، در وین منتشر کرده است و مبنای آن تحقیقات لغوی چاپ شده خولیوس هلندی و ادموند کاستل^۴ انگلیسی است، این فرهنگ، برای اتریشیها، سرنوشت خوبی را رقم زد و در طول قرن بعد، چاپهای چندی از آن بعمل آمد و در وین مورد توجه خاورشناسان قرار گرفت.

منین منازعات قلمی هم با پودستا داشت؛ ولی هر دو به قسطنطنیه سفر کرده و طبق دستورالعملهای دریافتی، نسخ شرقی ارزشمندی را با خود به وین آوردند. همانطور که در همین ایام هم پوستل^۵ به قسطنطنیه سفر کرده و نسخ زیادی را با خود به پاریس آورده بود و این در حالی بود که تقریباً یک قرن از رونق صنعت چاپ میگذشت و نسخ خطی هم چاپ میشد؛ ولی نسخ شرقی به هر نحوی که بود به مراکز خاورشناسی اروپا آورده شده و در آنجا فهرست میشدند.

در قرن هفدهم یکی از راههای نفوذ انگلیس در شرق، تأسیس «دفتر تجارتي»^۶ در شهر حلب سوریه و استقرار در این شهر بود. مهمترین شخص اعزام شده به این شهر کشیش نامدار، ادوارد پاکاک^۷ بود که در ابتدا به فراگیری زبانهای سریانی، اتیوپیایی و سپس عربی پرداخت و آثار چندی را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و در بازگشت، به جمع آوری نسخ خطی شرقی از جمله نسخ فارسی پرداخت. او در ابتدا هدف خود را مبتنی بر تحقیق درباره زبانهای شرقی بمنظور تسهیل در درک کتاب عهد عتیق اعلام کرده بود؛ ولی جمع آوری نسخ خطی بقدری ارزشمند و سودآور بود که او در سفر دوم خود به حلب، در سال ۱۶۴۰م. تعداد زیادی نسخ شرقی جمع آوری کرد و به لندن برد. تسلط وی به زبان عربی باعث شد که وی بعنوان استاد این زبان در کمبریج منصوب شود. او با خاورشناسان هلندی هم در ارتباط بود و از کوششهای دامنه دار آنان در خاورشناسی بخوبی مطلع بود.

-
1. François de Mesnien (Menniski) (1623 - 1698).
 2. Giambattista Podesta.
 3. *Biog. Didot*.
 4. Edmond Castel (1606 - 1685).
 5. Factorerie (= Comptoir).
 6. Edward Pocock (1604 - 1691).

نام کشیش انگلیسی این دوره، توماس هاید^۱ که بطور اخص به ایرانشناسی کشورش تعلق داشت، نامی پُرآوازه تا زمان ویلیام جونز^۲ بود. ظاهراً استاد زبان عربی او در کمبریج، آبراهام ویلاک^۳، بخوبی ذوق او را برای زبان فارسی تشخیص داد و وی را به فراگیری این زبان تشویق کرد؛ ولی از بد حادثه هاید جانشین پاکاک شد و به تدریس زبان عربی پرداخت؛ اما نتیجه آثارش بنحوی رقم خورد که او به اجبار وارد مناظرات قلمی شدیدی با کشیش ایرانشناس فرانسوی، آنژدوسن ژوزف^۴، شد که سالها در ایران زندگی کرده و مؤلف یک فرهنگ فارسی بود که تعداد واژگان طبی آن بیشتر از سایر واژگان بود (الگود، ۱۳۷۱: ۴۱۴-۴۱۲). علاوه برین، هاید آثار زیادی را از ادبیات فارسی به لاتین ترجمه کرده است که این آثار هنوز منتشر نشده باقی مانده‌اند. نمونه‌یی از اینها را میتوان در ترجمه غزلیات حافظ او دید. معروفترین اثرش درباره مذهب ایرانیان (تألیف سال: ۱۷۰۰م.) است که او در آن از آثار نویسندگان شرقی استفاده کرد تا بعضی از آثار نویسندگان یونانی و لاتینی را که به مذهب ایرانیان پرداخته بودند، گسترش داده و تصحیح کند. با وجود این، تحقیقات بعدی، بنیان کتابش را در هم ریخت. هاید که با اولتاریوس مکاتبه داشت، آشنایی خود را با زبان چینی مدیون جوانی از چین بود که ژزوئیتها وی را با خود به انگلیس آورده بودند؛ اما آشنایی او با فرهنگ ارمنی بخاطر ارتباطش با یک ارمنی بنام ژوزف لعازار^۵ بود.

هلند قرن هفدهم که مدتی بود از مصائب حملات نظامی اسپانیای کاتولیک سربرآورده بود، در ابتدای دوره آرامش خود، به مباحثات علمی و به فیلولوژی توجه نشان داد. ارپنیوس برای فراگیری زبانهای شرقی به پاریس رفت و درموردی هم به ایساک کازوبون^۶ یونان‌شناس متوسل شد. وی از مقام خویش در کتابخانه سلطنتی پاریس استفاده کرد و نسخ خطی شرقی را در اختیار او قرار داد. این آثار بویژه شامل تألیفات فیلولوژیایی بود که آثار بیشتری را پدید آورده بودند؛ ولی به دلایلی این آثار منتشر نشده بود. در این مقطع ارپنیوس توجه خاصی به زبان عربی و به لهجه‌های آن معطوف داشت و در عین حال که کتاب *الامثال*^۷ (تألیف: ۱۶۱۵م.) را بعنوان اولین

1. Thomas Hyde (1636 - 1703).
2. William Jones (1747 - 1794).
3. Abraham Wheloch (1593 - 1653).
4. Le Père Ange de Saint. Joseph
5. Joseph Laazar
6. Isaac Casaubon (1595 - 1614).
7. *Seuproverbiorum Arabicorum* (1615).

اثر خود منتشر کرد، به لهجه مغربی شمال آفریقا بیشتر علاقمند شد. در همین ایام هم موضوع ایجاد کرسی زبان عربی در دانشگاه لیدن مطرح شد و از اینرو، در سال ۱۶۱۳م. او به استادی کرسی زبان عربی این دانشگاه منصوب شد و بزودی کتاب *دستور زبان عربی*^۱ (تألیف: ۱۶۱۳-۱۶۱۲م.) معروف خود را برای تدریس تألیف کرد. شاگرد او خولیوس در سال ۱۶۵۶م. و آلبرت سولتنس^۲، در سال ۱۷۶۷م.، هر یک چاپی از آن را ارائه کردند.

خولیوس، که در سال ۱۶۲۲م.، بهمراه هیئتی به مراکش رفته بود، زبان عربی را با لهجه مغربی آموخت و در عین حال، به جمع آوری نسخ شرقی پرداخت و در سال ۱۶۲۴م.، جانشین استاد خویش، ارپنیوس، در لیدن شد. او دوباره به شرق سفر کرد و برای خرید نسخ شرقی از طرف دانشگاه خود، بودجه قابل توجهی دریافت کرد. بطور دقیق نمیتوان گفت که منشأ ایده اختصاص بودجه برای خرید نسخ خطی شرقی به چه کشور و یا به چه فردی تعلق دارد؛ چون بعضی از میسیونرها، مثل میسیون ژان لویی یورکهارت^۳ سوئیسی، که انگلیس آن را برنامه ریزی کرد و هزینه آن را پرداخت یا ژان میشل وانسلبن^۴ آلمانی که دولت فرانسه آن را طراحی و هزینه اش را پرداخت، بقدری با ظرافت تهیه و تدارک یافته بودند که امروز خواندن گزارش آنها انسان را به یاد افسانه‌ها می‌اندازد.

در هر حال، خولیوس در حلب اقامت کرد و در ظاهر در جنگهای شاه عباس کبیر با عثمانیها، در جبهه دشمنان ایران قرار گرفت (بدوی، ۱۳۷۵: ۳۷۷). موفقیت او در خرید دویست و پنجاه نسخه شرقی (بورکهارت و وانسلبن هر یک سیصد و پنجاه نسخه) در بنیانگذاری کتابخانه شرقی دانشگاه لیدن بینهایت مؤثر بود. انتخاب دقیق بعضی از نسخ، موضوعات آنها و گزینشهایی که بعمل آمده بود، بزودی موجب اشتهار لیدن در اروپا شد و فیلولوگها از کشورهای اروپایی، بویژه از آلمان، رهسپار آن دیار شدند. خاورشناس معروف آلمانی، لوینوس وارنر^۵، که شاگرد خولیوس بود و سپس سالها در استانبول زندگی کرده بود، بیش از هزار نسخه شرقی برای لیدن فراهم کرد و بعدها این نسخ در دانشگاه این شهر با عنوان «موقوفه وارنر»^۶ معروف شدند. دستور زبان عربی ارپنیوس،

1. *Grammatica Arabica, etc.* (1613 - 1614).

2. Albert Schultens (1684 - 1750).

3. Jean - Louis Burchhardth (1784 - 1817).

4. Jean - Michel Wansleben (1635 - 1679).

5. Levinus Warner (1618 - 1665).

6. Legatum Warnerianum .

نسخ خطی وارنر، فرهنگ عربی و لاتینی^۱ (تألیف: ۱۶۵۳م.)، خولیوس و نیز آموزش زبان عربی آلبرت شولتنس، تا مدتها هلند را در رأس مراکز آموزشی خاورشناسی در اروپا قرار داد. سیاستی را که دانشگاه لیدن در پیش گرفته بود و افرادی را برای فراگیری زبانهای شرقی و خرید نسخ خطی آنها به کشورهای شرقی اعزام میکرد، ژان باتیست کلب^۲، صدراعظم فرانسه، در پیش گرفت و با اعزام فرانسوا پتی دولاکرو^۳ به شرق، بویژه به ایران، بدعتی را در تاریخ خاورشناسی فرانسه بوجود آورد. وی در سال ۱۶۷۴م. وارد اصفهان عهد شاه صفی دوم (سلیمان) شد و بمدت دو سال در نزد بزرگان ادب این شهر به فراگیری زبان فارسی پرداخت و در بازگشت تعداد زیادی نسخ خطی جمع آوری شده را با خود به کشورش برد (تاریخ ایران کمبریج، صفویان: ۱۳۸۰، ۲۰۹). در ادامه همین سیاست، ژان اوتر^۴ سوئدی که در خدمت دولت فرانسه بود، پس از این که از مذهب پروتستان دست کشید و به مذهب کاتولیک گروید، مورد توجه وزیر درباری فرانسه، ژان فردریک دومورپا^۵ قرار گرفت که سفرهای علمی را تشویق میکردند از اینرو، وی اوتر را به شرق فرستاد و اوتر در دوره سلطنت و فتوحات نادرشاه وارد ایران شد. او نیز سالها در اصفهان ماند و به فراگیری زبان فارسی پرداخت و در برگشت تعداد زیادی نسخ خطی با خود به فرانسه برد و سفرنامه اش را که شامل سالها سفر او (۱۷۴۲-۱۷۳۴م.) به ایران و شرق بود، در سال ۱۷۴۸م. منتشر کرد و سپس به استادی زبانهای شرق در کُلژ دو فرانس منصوب شد.

در نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی و در سال ۱۶۶۳م. رویداد جالبی که در ارتباط با خاورشناسی است، در آلمان از رخوت خارج شده بوقوع پیوست. ژان میشل وانسلبن، خاورشناس و عالم الهیات آلمانی، مورد توجه ارنست^۶، دوک ساکس-گوتا^۷، قرار گرفت و از طرف وی مأموریت یافت که به حبشه برود و چند تن از علمای الهیات این کشور را با خود به اروپا بیاورد تا اتحادی بین کلیسای آنان و کلیسای پروتستانها منعقد شود؛ اما وانسلبن از قاهره فراتر نرفت و به رم بازگشت و خود کاتولیک شد و وارد فرقهٔ دومینیکنها گردید. او در سال ۱۶۷۰م. به پاریس اعزام شد تا به ژان

1. *Lexicon Arabico - Latinum, etc.* (1653).
2. Jean - Baptiste Colbert (1619 - 1683).
3. François - Petis de La Croix (1653 - 1713).
4. Jean Otter (1707 - 1748).
5. Jean - Frédéric de Maurepas (1701 - 1781).
6. Ernst.
7. Saxe. Gotha.

باتیست کلبر معرفی شود. وی هم او را برای خرید نسخ خطی شرقی برای کتابخانه سلطنتی پارس مأمور عزیمت به شرق کرد. او نیز در سال ۱۶۷۲ م. با لباس مبدل وارد مصر شد و به مدت بیست‌ماه به جمع‌آوری نسخ خطی از جمله نسخ فارسی پرداخت. در ادامه خریدهایش، او به قسطنطنیه رفت؛ ولی کلبر که از اقدامات شخصی او عصبانی بود، وی را به پاریس فرا خواند؛ علت فراخوانی این بود که این عالم الهیات از رفتن به کوه «آتوس»^۱ در مقدونیه و خرید نسخ خطی امتناع کرده بود و اعتقاد داشت که کشیشی به نام ل. آلتیچی^۲ قبلاً بهترین نسخه‌های خطی آتوس را به تراج برده است. علاوه برین امکان داشت که راهبان این مکان او را دستگیر و تسلیم دزدان دریایی کنند.

قرن هجدهم میلادی با ابتکارات خاورشناسان آلمانی و نیز حمایت شاهان دانمارک، قرن مهمی در تاریخ خاورشناسی مشرف به لائسیسم اروپا شد؛ بطوری که نخستین اقدامات علمی هم با نخستین خاورشناسان لائیک انجام گرفت. در واقع، ژان داوید میخائیلیس^۳، خاورشناس و دانشمند الهیات آلمانی، جهت مشاهده پیشرفتهای هلند در خاورشناسی، مسافرتی به لیدن داشت و در ضمن آن ملاقاتی هم با آلبرت سولتنس انجام داد. او مسافرتی هم به «هاله»^۴ (آلمان) بعمل آورد و از «مرکز میسیونرهای پروتستان آسیا»^۵ دیدن کرد. باید اضافه کرد مشابه این مرکز در بال^۶ (سوئیس) هم وجود داشت. از اینرو، در بازگشت از مسافرت علمی خود طرح اعزام یک هیئت را به عربستان به یوهان هارتویگ ارنست برنشتورف^۷، صدراعظم آلمانی تبار پادشاه وقت دانمارک، فریدریک پنجم^۸، القا کرد. از آنجایی که طرح وی جذابیت علمی زیادی داشت از او خواسته شد تا دستورالعمل مسافرت آتی را مکتوب کند. مدتی بعد او رساله سؤالاتی از جمعیت راهیان عربستان^۹ (فرانکفورت، ۱۷۶۲) و نیز، در رابطه با اهمیت زبانها، تحقیق جالبی درباره تأثیر متقابل زبانها در عقاید انسانها^{۱۰} (برم، ۱۷۶۲) را منتشر کرد؛ اما قبل از این تاریخ و در ظاهر طبق

1. Athos.

2. A. Allacci.

3. Jean - David Michaelis (1717 - 1791).

4. Halle.

5. «Centre des missionnaires protestants pour l'Asie».

6. Bâle.

7. Johann - Hartwig - Ernst Bernstroff (1712 - 1772).

8. Frédéric V (1723 - 1766).

9. *Questions à une société de savants qui partent pour l'Arabie* (Francfort, 1762).

10. *De l'Influence réciproque des langues sur les opinions des hommes* (Brême, 1762).

همان تلقینات، در سال ۱۸۶۱م.، هیئتی به ریاست ریاضی‌دان آلمانی، کارستن نیبور^۱ که پیشنهاد حکومت دانمارک را برای مسافرت علمی به شرق پذیرفته بود، عازم عربستان شد و چون این مسافرت بدلایلی طولانی شده بود و اعضای هیئت، بجز نیبور، یکی پس از دیگری از دنیا رفتند، وی سرانجام موفق شد از طریق بوشهر وارد ایران شده و عازم شیراز و خرابه‌های پرسپولیس و سایر جاهای پیش‌بینی شده شود.

نیبور با قالب‌گیری دقیق از کتیبه‌های باستانی ایران، دقیقترین نمونه‌ها را تهیه و به مراکز خاورشناسی اروپا، از جمله به فرانسه ارسال کرد. هنگامی که در اواخر همین قرن، آنتون ایساک سیلوستر دوساسی^۲ موفق به قرائت کتیبه‌های کرمانشاه شد، در واقع از همین قالبهای ارسالی نیبور استفاده کرد. علاوه برین، یکی از اقدامات بی‌بدیل نیبور در شیراز، در سال ۱۷۶۵م.، تهیهٔ نسخه‌یی از کتاب جهانگشای نادری نوشتهٔ منشی مخصوص نادرشاه، میرزا مهدی‌خان استرآبادی، بود که در حدود ۱۷۵۷م. به نگارش درآمده بود. او این نسخهٔ ارزشمند را با خود به دانمارک برد (نیبور، ۱۳۹۰: ۲۱-۲۰). ظاهراً او با مشاهدهٔ حضور یک انگلیسی در بوشهر، به نام یرویس^۳ که به امور بازرگانی میپرداخت؛ ولی در جمع‌آوری نسخ خطی فارسی ید طولانی داشت، تحریک شده و به فکر تهیهٔ یک نسخه از این کتاب افتاده بود (همان: ۲۰).

فردریک پنجم در سال ۱۷۶۶م. درگذشت و شاهد موفقیت‌های علمی اعضای هیئت و در رأس آنها نیبور که با هزینهٔ او عازم شرق شده بودند، نشد. جانشین او، پسرش کریستیان هفتم^۴ و صدراعظم وی، یوهان فریدریش فون اشتروئنز^۵ آلمانی تبار، مشوقان علوم و خاورشناسی نوین هم بودند. از آنجایی که کریستیان هفتم از شهرت اولیهٔ مطالعات ایرانی ویلیام جونز انگلیسی واقف شده بود، نسخهٔ خطی کتاب میرزا مهدی‌خان استرآبادی، جهانگشای نادری را در اختیار او قرار داد و از او خواست که این کتاب ترجمه شود. به یقین این نسخهٔ خطی ره‌آورد نیبور در سفر به شرق بود. در هر حال، جونز که هنوز در آکسفورد به تحصیل میپرداخت، به این درخواست پاسخ مثبت داد و برغم متن دشوار کتاب، آن را به فرانسه ترجمه کرد و تحت عنوان طولانی تاریخ نادرشاه، معروف به طهماسب قلی‌خان، پادشاه ایران، ترجمه از فارسی به امر اعلیحضرت پادشاه دانمارک،

1. Carsten Neibuhr (1733 - 1815).
2. Antoine - Isaac Silvestre de Sacy (1758 - 1838).
3. Jervis.
4. Christian VII (1766 - 1808).
5. Johann - Friedrich von Struensee (1737 - 1772).

با حواشی و وقایع‌نگاری تاریخی، جغرافیایی و نیز رساله‌ی درباره‌ی شعر شرقی...^۱ منتشر کرد. این کتاب در سال ۱۷۷۳ م. به زبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه شد. بنظر میرسد آشنایی ناپلئون بناپارت^۲، در اوایل قرن نوزدهم میلادی در مکاتباتش با فتحعلی‌شاه، با زندگی و مبارزات نادر، از طریق همین ترجمه‌ی فرانسه‌ی این کتاب بوده است. بعدها جونز ایران‌شناس به یک خاورشناس لائیک و حتی یک جمهوریخواه تبدیل شد؛ زیرا بتدریج مردان کلیسا و علمای الهیات که در کشورهای خود به فعالیتهای مذهبی میپرداختند از میسیونرها که در خارج به فعالیتهای تبشیری توجه داشت و از نظر فکری و روحی در صدد تخریب چهره‌ی اسلام بودند از منظر تاریخ تکوین خاورشناسی در همین ایام، تفکیک عالمانه‌ی میشوند و خاورشناسان لائیک که علوم شرقی را در تمامیت آن مطالعه و بررسی میکردند، جای گروههای دیگر را میگیرند.

قرن هفدهم میلادی با رویدادهایی در زمینه‌ی ادبیات فارسی، همچون ترجمه‌ی گلستان سعدی همراه بود و ترجمه‌ی کلیله و دمنه نیز به همراه بیدپای بدست اروپاییان رسیده بود. در اوایل قرن هجدهم نیز گردش عقاید و ارتباط بین کشورهای شرق‌زده‌ی اروپایی، بویژه فرانسه، بخاطر ترجمه‌ی آنتون گالان فرانسوی از کتاب هزار و یک شب که نویسنده‌ی مشخصی نداشته و ندارد (پاریس، ۱۷۱۲-۱۷۰۷ م.، ۱۲ جلد)، همچنان تداوم یافت. در اینجا دیگر فقط تأثیر تاریخ و تمدن ایران در آثار نویسندگان کلاسیک فرانسوی مطرح نیست؛ بلکه استقبال از آثار ایرانی، بخاطر ترجمه‌ی تهذیب شده و متمایل به ترجمه‌ی آزاد، در محافل ادبی مطرح بود که بزودی تأثیر جلد‌های اولیه‌ی آن در آثار فرانسوی‌پتی دولاکروآ، ظاهر شد و وی دست به تقلید از هزار و یک شب زد و کتاب معروف خود، هزار و یک روز^۳ (پاریس، ۱۷۱۲-۱۷۱۰ م.، ۵ جلد) را که ترجمه‌ی فارسی آن نیز در دست است، منتشر کرد.

در هر حال، در اواخر این قرن و اوایل قرن نوزدهم، اروپا شاهد خاورشناسان لائیک خود، همچون ویلیام جونز، ایران‌شناس و هندشناس؛ سیلستر دو ساسی، ایران‌شناس و عربی‌دان و ژوزف فون هامر که «زبان فارسی را بهتر از زبانهای ترکی و عربی بلد بود» (بدوی، ۱۳۷۵: ۴۴۹)، نه فقط افکار و اندیشه‌های آنان از آثاری که منتشر میکردند، آلوده به غرایض مذهبی و کینه‌توزانه نبود؛ بلکه در

1. *Histoire de Nader Chah, connu sous le nom de Thamaskuli Khan, empereur de Perse* traduite du persan par ordre de sa Majesté le Roi de Danemark avec des notes chronologiques, historiques, géographiques, et un traité sur la poésie orientale par William Jones..., Londres, 1770.

2. Napoléon Bonaparte.

3. *Les Mille et un jours* (Paris, 1710 - 1712, 5 vol.).

مواردی هم راه اغراق را در پیش می‌گرفتند و هر یک در تمجید از موضوعی که انتخاب کرده بودند، به مبالغه هم می‌پرداختند؛ نمونه بارز آن طیب و خاورشناس آلمانی یوهان یاکوب رایسکه^۱ بود که به موضوعات بی‌بدیل می‌پرداخت و تمامی زندگی‌اش را وقف چاپ آثارش کرد و آثار منتشر نشده‌اش هم در اختیار نویسنده و درام‌نویس آلمانی، گوتهولت افرایم لسنینگ^۲ قرار گرفت.

در ادامه جونز از فارسی به سانسکریت متمایل شده و به هندوستان رفت و در آنجا به مطالعه و تحقیق پرداخت. وی بین زبان یونانی و زبان سانسکریت خویشاوندی پیدا کرد و با هلندیهای قرن هفدهم نیز همداستان شد. سیلوستر دوساسی که افتخارات اولیه‌اش را در ایرانشناختی با قرائت کتیبه‌های کرمانشاه کسب کرده بود و در پی آن به دستور ناپلئون صاحب کرسی زبان فارسی در کلژ دو فرانس شده بود، بین این زبان و زبان عربی فصیح که در «مدرسه زبانهای زنده شرقی»^۳ تدریس میکرد، تفاوت قائل شده و اولویت را، برای خود، نسبت به زبان اخیر قائل شد؛ هامر که مترجم توانایی در ادبیات فارسی و تاریخ ایران بود و به این زبان بیشتر از زبانهای عربی و ترکی مسلط بود، هرگز از قرائت قرآن؛ حتی در مقابل آشنایانی که به دیدن او می‌رفتند، دست برد نداشت. او عنوان مجله خویش، *خزائن مشرق زمین* را از قرآن گرفته بود و باز او بود که توجه ولفگانگ فون گوته^۴ را به *غزلیات حافظ* که به ترجمه آن پرداخته بود، معطوف کرد و در پی آن، نخستین نتیجه تأثیر ادبیات فارسی در قالب ادبیات تطبیقی در شرف تکوین را رقم زد. ترجمه حافظ توسط او باعث شد که اصطلاح شعری «غزل» وارد ادبیات اروپایی شود؛ از جمله در آثار شاعر و نویسنده آلمانی، کارل اوگوست فون پلاتن هالرموند^۵. شاگرد برجسته هامر، فریدریش روکرت^۶، مترجم بزرگ آثار شرقی شد، بطوری که ترجمه او از *مقامات حریری* (اشتونگارت، ۱۸۲۶، ۲ جلد) اکنون نیز «به ادبیات آلمانی تعلق دارد» (همان: ۱۸۰).

قرن هجدهم قبل از اینکه به اتمام برسد، شاهد تأثیر *سفرنامه دایرة المعارفی شاردن* به ایران در آثار اصحاب *دایرة المعارف*^۷ فرانسه است و نیز رویداد بزرگی که مطالعات *زند اوستا* یا مطالعات

1. Johann - Jakob Reiske (1716 - 1774).
2. Gotthold - Ephraim Lessing (1729 - 1781).
3. Ecole des Langues orientales vivantes.
4. Wolfgang von Goethe (1749 - 1832).
5. Karl - August von Platen - Hallermünde (1796 - 1835).
6. Freidrich Ruckert (1788 - 1866).
7. Les Encyclopédistes.

اوستایی و یا حتی بنیانگذاری ایرانشناسی^۱ نامیده میشود. در واقع، پس از شکست فرانسه از انگلیس در هندوستان و اشغال این کشور در دوره سلطنت کریمخان زند در ایران، انگلیسیها اقداماتی را به منظور شناخت کشور اشغال شده‌یی که زبان ملی آن فارسی است، بعمل آوردند تا از منظر اداری نظارت کامل بر آن اعمال شود. «کمپانی هند شرقی»^۲ هم افرادی را به همین منظور استخدام و تربیت کرد و مدارسی نیز برای فراگیری زبان فارسی تأسیس کرد. انگلیسیها از منظر تمدنی و شناخت فرهنگ هند، اقداماتی را شروع کردند و چون امکان شناخت این کشور زیاد بود، راه را برای افراد و کشورهای دیگر، تسهیل کردند تا از طریق آنان نیز تجاربی کسب کنند. آبراهام ایاسنت آنکتیل دو پرون^۳ فرانسوی هم برای مطالعه و بررسی فرهنگ و تمدن ایران باستان، به نزد پارسیان هند رفت؛ زیرا یهودیان قدمت همه چیز را از آن خود میدانستند و لازم بود که اصحاب دایرةالمعارف در منازعات قلمی خود در برابر این ادعاها پاسخی مناسب داشته باشند. وی پس از مدتی مطالعه و تحصیل علم در نزد آنان و جمع‌آوری مجموعه ارزشمند و منحصر بفرد از نسخ خطی فارسی (بعدها تعدادی از آنها توسط علامه قزوینی برای دولت ایران تهیه و ارسال شد)، به کشور بازگشت و نتیجه مطالعات خود را به فرانسه ترجمه و تحت عنوان ترجمه زند اوستا، اثری از زردشت (ترجمه به فرانسه براساس نسخه اصلی زند^۴، ۱۷۷۱، جلد ۳)، منتشر کرد.

در حوالی همین سالها ویلیام جونز وارد حوزه ایرانشناسی شد و به ترجمه آثار فارسی پرداخت. از اینرو، رویدادی همچون ترجمه زند اوستا نمیتوانست از نگاه او دور بماند. در ابتدا او به سبک ولتر^۵ که هنوز در قید حیات بود، نامه هجوآمیزی در سال ۱۷۷۱م. علیه آنکتیل دو پرون نوشت و ترجمه او را زیر سؤال برد و محتوای کتاب زردشت را جدی نگرفت و حتی آن را فقط «منسوب» به وی دانست (گروه مؤلفان و مترجمان، ۱۳۸۶: ۳/۵۴۱) هموطنش، ادوارد براون^۶، این نامه آکنده از تنگ‌نظری یک جوان بیست و پنج‌ساله را مورد بررسی قرار داده و توجیهی هم برای آن دست و پا کرد (براون، ۱۳۵۶: ۷۶)؛ اما دیری نپایید که جونز متوجه حقانیت مترجم آن شد و برای جبران مافات علمی، او نیز عازم هند و سپس مقیم آن دیار شد و به فراگیری زبان

1. Etudes iraniennes = Iranologie.

2. La Compagnie des Indes.

3. Abraham - Hyacinthe Anquetil - Duperron (1731 - 1805).

4. *Zend - Avesta*, ouvrage de Zoroastre, traduit en français sur l'original zend, Paris, 1771, 3 vol.

5. Voltaire (1694 - 1778).

6. Edward Browne.

سانسکریت پرداخت. در هر حال، نخستین موفقیت بزرگ برای آنکتیل در آلمان روی داد و اسطوره‌شناس و زبان‌شناس بزرگ این کشور، یوهان فریدریش کلویکر^۱، کتاب او را با حواشی فراوان ترجمه و منتشر کرد. بنابراین، اولین شاخه خاورشناسی فرانسه و اروپا ایرانشناسی بود و اولین ایرانشناس رسمی هم آنکتیل دو پرون بود؛ اما قبطی‌شناسی^۲ که سابقه‌ی طولانی دارد و بیشتر مدیون کیرشر است، در اوایل قرن نوزدهم میلادی و پس از کشف رمز خط «هیروگلیف» توسط شامپولین (در سال ۱۸۲۲ م.)، در ۱۸۲۷ م. مصرشناس^۳ شده و مصرشناسی^۴ را در اواسط این قرن به اوج رساند. در طی این مدت اصطلاح «فیلولوگ» هم، در سال ۱۷۹۸ م.، بخاطر جدی شدن تحقیقات شرقی انگلیسیها در هند، به خاورشناسی^۵ تبدیل شد و سال بعد نیز فرانسویها اصطلاح «گرته‌برداری» شده از انگلیسی خاورشناس^۶ را وارد فرهنگ خود کرده و حتی فراتر از آن در سال ۱۸۳۸ م. اصطلاح «خاورشناسی»^۷ را در فرهنگستان کتیبه‌ها و علوم ادبی^۸ رایج کردند. این نکته هم قابل ذکر است که ایرانشناسی فرانسه مدیون دانشمندی بود که با قهرمانی و بی‌باکی به تنهایی اقدام کرد و نتیجه گرفت؛ در حالی که مصرشناسی فرانسه نتیجه لشکرکشی این کشور به مصر و سپس، بخاطر کوششهای متعددی بود که پس از بازگشت اعضای دانشمند این لشکرکشی و پیگیری مطالعات مصرشناسی توسط بعضی از آنان عاید فرانسویان شد.

به موازات تحقیقات جدید، کتیبه‌شناسی^۹؛ سکه‌شناسی^{۱۰}؛ تاریخ و بعدها، بجای فیلولوژی تطبیقی^{۱۱}، گرامر تطبیقی^{۱۲} از یاران کمکی خاورشناسی میشوند؛ اما لازم است، به یک مورخ بزرگ و ایرانشناس آلمانی، به نام گئورگ فریدریش گروتفند^{۱۳} که در سال ۱۸۰۲ م.، در «آکادمی

1. Johann - Friedrich Kleuker, *Zend - Avesta.. Zoroasterslebendiges Wort...*, Riga, 1777 - 1786, 5 vol.

2. Coptologie.

3. Egyptologie.

4. Egyptologie.

5. Orientalist.

6. Orientaliste.

7. Orientalisme.

8. Académie des Inscriptions et Belles - Lettres.

9. Epigraphie.

10. Numismatique.

11. Philologie comparée.

12. Grammaire comparée.

13. Georg -Friedrich Grotefend (1775 - 1852).

علوم مونیخ»، رساله کوتاهی در مورد بررسی و کشف رمز کتیبه‌های میخی پرسپولیس، براساس نمونه‌های قالب‌گیری شده نیبور، ارائه کرد (مول، ۱۸۷۹: ۱/۵۴۶)، اشاره‌ی شود. در واقع، به لطف کتیبه‌های قالب‌گیری و سپس قرائت کتیبه‌های پهلوی توسط سیلستر دوساسی که به کمک جلد سوم ترجمه زند اوستا توسط آنکتیل دو پرون، یعنی فرهنگ پهلوی- فرانسه آن، انجام گرفته بود، گروتفند نیز موفق شد عنوان شاهنشاه را روی کتیبه‌های پرسپولیس بخواند (همانجا) و اسامی گشتاسب، داریوش و خشایارشا را تشخیص دهد و در نتیجه الفبای پرسپولیس را تنظیم کند؛ اما کشفیات هوشمندانه او که به روش تاریخی انجام گرفته بود، به سادگی پذیرفته نشد. بعدها وقتی مشخص شد که اوژن بورنوف^۱ فرانسوی و کریستیان لاسن^۲ نروژی، کشفیات او را تأیید کرده‌اند، مراتب خوشحالی خود را ابراز داشت (همان: ۵۴۷).

در کنار این زبانهای خاموش که بتدریج نقاب را کنار زده و رونمایی میشدند، اهمیت زبان سانسکریت و به تبع آن زبان اوستا، بیش از پیش در فرانسه مورد توجه قرار گرفت؛ زیرا عصر رُسناس شرقی، رُسناسی که نوید تکمیل رُسناس غربی را میداد، با آن آغاز شده بود. سیلستر دو ساسی، برجسته‌ترین خاورشناس عصر در فرانسه از همان ابتدای دوره احیای سلطنت در فرانسه، در سال ۱۸۱۵م، تقاضای تأسیس کرسی زبان سانسکریت را در کِلُژ دو فرانس از دولت وقت خواستار شد و پس از تأسیس آن، یکی از برجسته‌ترین شاگردان خویش در زبان فارسی را، آنتوان لئوناردو شزی^۳، برای آن معرفی کرد. وی بزودی درسهایش را آغاز و از حسن اتفاق، اوژن بورنوف و فرانتس پوپ^۴ آلمانی جزء شاگردان او شدند.

بورنوف که در ابتدا نسبت به رشته تحصیلی مورد علاقه‌اش مردد بود، سرانجام به طرف زبان سانسکریت گرایش پیدا کرد. اراده و نبوغ او موجب گام نهادن فرانسه در زمینه‌هایی شد که انگلیس و آلمان به‌جهاتی پیشرفته‌های زیادی در آن کسب کرده بودند. چند صباحی نگذشت که او کفایت لازم را، برای تدریس زبان سانسکریت، در «دانشسرای عالی پاریس»^۵ بدست آورد و مدتی هم در آنجا تدریس کرد. در سال ۱۸۳۲م، پس از فوت شزی جانشین وی در کرسی زبان سانسکریت در کِلُژ دو فرانس شد. در مجموع نگاه او به تحقیقات آنکتیل دو پرون

-
1. Eugène Burnouf (1801 - 1852).
 2. Christian Lassen (1800 - 1876).
 3. Antoine - Léonard de Chézy (1773 - 1832).
 4. Franz Bopp (1791 - 1867).
 5. Ecole Normale supérieure.

و نیز به نوشته‌های بوپ بود. از اینرو، او این آثار را منتشر کرد: گزیده‌یی از تفسیر ترجمه جدید وندیداد ساده، یکی از کتابهای زردشت (۱۸۲۹ م.)؛ وندیداد ساده، یکی از کتابهای زردشت (تفسیر، ترجمه جدید و رساله‌یی درباره زبان زند با توجه به روابطش با زبان سانسکریت و زبانهای باستانی اروپا) (۱۸۴۳-۱۸۲۹ م.)؛ خویشاوندی زبان زند با گویشهای ژرمنی (۱۸۳۲ م.)؛ تفسیر یسنا، یکی از کتابهای دینی پارسیان (۱۸۳۵-۱۸۳۳ م.، ۲ جلد) که سندی برای پارسیان هند بشمار آمد و اغلب وقتی که با هم تفاهم علمی نداشتند و تنش درونی بوجود می‌آمد، به آن مراجعه میکردند؛ ملاحظاتی درباره آن بخش از دستور زبان تطبیقی فرانتس بوپ که با زبان زند همسان است (۱۸۳۳ م.) (گروه مؤلفان و مترجمان، ۱۳۸۲: ۲/۴۱۷).

فرانسویان، طبق رسمی که داشتند و بعدها «اروپا محوری»^۱ نامیده شد، همه چیز را از منظر گرامر عمومی که دیگر ارزش علمی خود را از دست داده بود و فیلولوژی تطبیقی که صرفاً به زبانهای عبری، یونانی و لاتینی بسنده میکرد، میدیدند؛ آنان به علم جدید گرامر تطبیقی که علاوه بر اروپا، تمدنهای دیگر دنیا را نیز مدنظر داشت، رغبتی نشان نمیدادند، حتی به قیمت عقب افتادن از کاروانی که بی‌وقفه به پیش میرفت؛ اما بورنوف، به هنگام تدریس در «دانشسرای عالی پاریس»، روش و نتایج تاریخی گرامر تطبیقی را تدریس و برای نخستین بار آن را در فرانسه معرفی کرد، ولی دروس او متوقف شد و او از ادامه کارش باز ماند (مول، ۱۸۷۹: ۴۶۰-۱/۴۵۸) بعد از درگذشت او، در سال ۱۸۵۲ م. دولت فرانسه و با عجله تمام، در همین سال، کرسی گرامر تطبیقی را برای شارل بنوا آز^۲ (هازه)، که دارای تبار آلمانی بود، در دانشکده ادبیات پاریس تأسیس کرد^۳ و وی بدون سروصدا و شوق علمی معمول به تدریس پرداخت.

فرانتس بوپ، پس از بازگشت به کشور در سال ۱۸۱۶ م. نخستین اثرش را درباره نظام صرفی زبان سانسکریت در مقایسه با زبانهای یونانی، لاتینی، فارسی و ارمنی (۱۸۱۶ م.) منتشر کرد، بعداً با حمایت ویلهلم فون هومبولت^۴ از علمای تصمیم‌گیر، وارد دانشگاه برلن شد و با خاطری آسوده، زبان سانسکریت را دست‌مایه علمی خود قرار داد. اراسم کریستیان راسک^۵، زبانشناس و ایرانشناس دانمارکی، تقریباً در همین سال رساله‌یی درباره خویشاوندی زبانهای اروپایی منتشر

1. Européocentrisme.

2. Charles - Benoit (Hase) (1864 - 1780).

3. *Biog, Didot.*

4. Wilhelm von Humboldt (1762 - 1835).

5. Erasme - Christian Rask (1787 - 1832).

کرد و سپس، در سال ۱۸۲۲م، زبان‌شناس آلمانی، یاکوب لودویگ کارل گریم^۱، نوشته‌ی را که بعدها قانون گریم^۲ نام گرفت، درباره‌ی خویشاوندی زبانهای هند و اروپایی انتشار داد. بوپ مقید بود که از نظر علمی تحقیقات خود را به خارج از اروپا هم تسری بدهد. اصطلاح زبانهای هند و ژرمنی که قبلاً توسط خاورشناس آلمانی مقیم پاریس، ژول کلاپروت^۳، رواج پیدا کرده بود، در نزد بوپ که گویی برای زبان‌شناسی و گرامر تطبیقی آفریده شده بود، معنای دیگری داشت، هر چند ژول مول^۴ نیز از آن به تواتر در انجمن آسیایی پاریس و به‌هنگام ارائه گزارشهای سالانه استفاده میکرد. در هر حال، بوپ در فکر زبانهای هندو اروپایی بود تا بتواند نظریه‌هایش را از طریق گرامر تطبیقی و در شش بخش مجزا و تحت عنوان دستور زبان تطبیقی زبانهای سانسکریت؛ زند؛ ارمنی؛ یونانی؛ لاتینی؛ اسلاوی کهن؛ گوتیک؛ آلمانی؛ لیتوانی؛ سلتی؛ پروسی کهن و آلبانیایی (برلن، ۱۸۵۲-۱۸۳۳م.) ارائه کند.

ژول مول، در ادامه گزارش سالانه مورخ ۱۳ ژوئن سال ۱۸۵۳م. خود با شدت و حرارت زیاد میگوید: «فکر نمیکنم که هرگز کتابی که تا این حد به پیشبرد علوم تاریخی کمک بکند وجود داشته باشد. آقای بوپ ابداع‌کننده این روش که به خوبی توانسته از آن چنین استفاده‌ی زیبایی بعمل آورند، نیستند؛ لازم است افتخار آن را برای آقای گریم گذاشت؛ یعنی اولین فردی که قوانینی را که براساس آنها زبانهای این خانواده عوض میشوند و تغییر مییابند، مقرر کردند؛ اما در دستان آقای بوپ و از طریق استعمال هوشمندانه‌ی که بر همه زبانهای این خانواده اعمال کردند، بخاطر ظرافت روشهایی که بکار گرفتند، بخاطر خردمندی که داشته‌اند تا از مشکل بزرگ سوژه خود احتراز کنند، آن هم با ظرافت تمام، این روش به ابزاری قدرتمند و دقیق و غیر قابل قیاس تبدیل شده است» (همان: ۵۱۳).

اگر از منظر تاریخی، راسک، بوپ و بورنوف، زبان‌شناس؛ به معنای ساختار جدید آن بودند، در اواخر قرن نوزدهم میلادی تحولات چندگانه‌ی فقط با یک فرد تحقق یافت: فردینان دوسوسور^۵. وی، با پیگیری تحقیقات پیشینان خود و با بنیانگذاری زبان‌شناسی تاریخی، روش‌شناسی جدیدی

1. Jacob - Ludwig - Carl Grimm (1785 - 1863).

2. *Loi de Grimm*.

3. Jules Klaproth.

4. Jules Mohl (1800 - 1876).

5. Ferdinand de Saussure (1857 - 1913).

را ارائه کرد که به «زبان‌شناسی عمومی»^۱ منتهی و این زبان‌شناسی هم در نهایت به معناشناسی^۲ منجر شد. بدینسان تحولات پی‌درپی قرن نوزدهم میلادی از طریق بررسی تطبیقی زبانهای هند و اروپایی که مول آن را «مشکل بزرگ سوژه» نامیده بود، معرف اهمیت جایگاه خاورشناسی از قرن شانزدهم میلادی است که فیلولوژی زمینه‌ساز آن بوده است. در ادامه با فاصله کوتاهی خاورشناسی علمی با معیارهای جدید، موجب درخششی استثنایی شد و مشعل علم را به زبان‌شناسی سپرد.

نتیجه‌گیری

فیلولوژی در قرن شانزدهم میلادی با کنجکاوی درباره زبانهای شرقی و مطالعه درباره ادبیات شرق و استفاده از آنها در علم الهیات رواج نسبی یافت و به پیروی از آن، اولین فیلولوگها هم خاورشناسانی بودند که درصدد نگارش دستور زبان و فرهنگهای لغت برای طالبان علم و نیز برای علاقمندان آن برآمدند؛ اما خویشاوندی زبانها توسط اومانیستها و سپس جدیت در این زمینه، راه جدیدی را فراروی محققان اروپایی گشود. آلمانیها با سعی وافر در زمینه خویشاوندی زبانها بکار پرداختند و در پی آن گرامر عمومی جای خود را به گرامر تطبیقی داد و از آن میان خاورشناسی لائیک؛ یعنی بررسی ادبیات شرقی، بعنوان یک موضوع مستقل مورد مطالعه و به دور از رابطه آن با علم الهیات، به منصفه ظهور رسید؛ اما موفقیتهای فرانتس بوب آلمانی درباره دستور زبان تطبیقی و اعمال آن در زبانهای هند و اروپایی، در اواسط قرن نوزدهم میلادی، ابتدا به خاورشناسی علمی و سپس به دستاورد بزرگ آن، زبان‌شناسی، منجر شد. در طول تحولات چهارقرنی این فرایند، فرهنگ و تمدن ایران موجب بیشترین کنجکاوایها برای ایرانشناسان شد و نیز بیشترین نتایج علمی را برای دنیای علم به ارمغان آورد.

منابع فارسی

- الگود، سیریل؛ تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه باهر فرقانی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- اولناریوس، آدام؛ سفرنامه آدام اولناریوس (ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی) ترجمه احمد بهپور، تهران: انتشارات ابتکار نو، ۱۳۸۵.

1. Linguistique générale.
2. Sémiologie.

- بدوی، عبدالرحمان؛ فرهنگ کامل خاورشناسان، ترجمه شکرالله خاکرند، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۵.
- براون، ادوارد؛ تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۶.
- دانشگاه کمبریج؛ تاریخ ایران: دوره صفویان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، ۱۳۸۰.
- پتی دولا کروا، فرانسوا؛ الف الفهار یا هزار و یک روز، ترجمه محمد حسن کمال الدوله قاجار محمد کریم خان قاجار، تهران: امیرکبیر، ادبیه، ۱۳۲۹.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ نه شرقی، نه غربی، انسانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- گروه مؤلفان و مترجمان؛ فرهنگ خاورشناسان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد‌های ۳-۱، ۱۳۸۶-۱۳۷۶.
- ماسه، هانری؛ تحقیق درباره سعدی، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمد حسن مهدوی اردبیلی، تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- متی، رودی؛ کدی، نیکی؛ ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱.
- نیبور، کارستین؛ سفرنامه کارستین نیبور، ترجمه پرویز رجبی، تهران: انتشارات ایران‌شناسی، ۱۳۹۰.

منابع لاتین

- Barthold, V. - V. (1947), *La découverte de l'Asie*. Histoire de l'orientalisme en Europe et en Russie. Traduit du russe par B. Nikitine. Paris, Payot.
- Hammer, Joseph von (1818), «Nachtragaurnächsten Verwandtschaft der deutschen und persischen Sprache, etc.», *Mines de l'Orient*, t. 6, 163-178 ; 390 - 391.
- *La Petit Robert des noms propres*. Rédaction dirigée par Alain Rey, La Robert, 2010.
- Mohl, Jules (1879), *Vingt - sept ans d'histoire des études orientales*. Paris, t. I.
- *Nouvelle Biographie générale (...)* par MM. Firmin - Didot frères, sous la direction de M. F. Hoefer. Paris, 1860, 46 vol.

هویت ایرانی به روایت شاهنامه فردوسی^۱

دکتر نصرت الله رستگار^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۲/۲۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۶/۵

چکیده

شاهنامه را میتوان اصلی‌ترین سند هویت و میراث مشترک ایرانیان دانست. فردوسی با تکیه بر روایات شفاهی و کتبی، در برخورد و مواجهه با بیگانگان و مهاجمان به بیان تعریفی از ایران و هویت ایرانی و سیر پیدایش آن، پرداخته است. هویتی که در یک روند تکاملی آهسته و با روال منطقی از بخش اساطیری شکل می‌گیرد و پس از طی مراحل مختلف ظهور و بروز مییابد. نویسنده در این مقاله کوشیده است، در یک تقسیم‌بندی، مشخصه‌های این هویت را از نگاه فردوسی، شناسایی و با استناد به رفتار تعدادی از شخصیت‌های شاهنامه و بررسی روند تکاملی روایات، تصویر بازسازی شده‌ی این هویت را ارائه دهد.

کلید واژگان

شاهنامه؛ هویت؛ هویت ایرانی؛ اساطیری؛ فردوسی.

۱. اصل این مقاله تحت عنوان «رد پای هویت ایرانی در شاهنامه» بصورت سخنرانی (زبان آلمانی) در سمپوزیوم هویت ایرانی در مسیر تاریخ (۲۰۰۵ م.) در رم ارائه شد و در سال ۲۰۱۰ م. در مجموعه مقالات همان سمپوزیوم به چاپ رسید:

N. Rastegar, "Spuren iranischer Identität in Firdausis Schahname", in: Iranian Identity in the Course of History, Proceedings of the Conference Held in Rom, 21- 24 September 2005, Serie Orientale Roma CV. OrientaliaRomana 9. Ed. By Carlo G. Cereti ..., Roma, Instiuto Italiano per L' Africa e L 'Oriente, 2010, pp. 265 - 287.

همین سخنرانی در ژوئن ۲۰۰۷ م. در انجمن فرهنگی ایران و اتریش در شهر گراتس این کشور بیان شد. متن فارسی این سخنرانی نیز، در شماره ۳۵ نشریه «آینه میراث» (۱۳۹۳-۱۳۹۴)، با عنوان «رد پای هویت ایرانی در شاهنامه» به چاپ رسید. همچنین خلاصه‌یی از این متن، بصورت یک سخنرانی با عنوان «هویت ایرانی در شاهنامه»، در مراسم یادمان دکتر حسن حبیبی (۱۲ بهمن ۱۳۹۲)، در «بنیاد ایرانشناسی» ایراد شد. اکنون همان متن با اندکی اصلاحات و اضافات در اولین شماره از فصلنامه «مطالعات ایرانشناسی» (شماره حاضر) به چاپ رسیده است.

۲. عضو بازنشسته هیئت علمی آکادمی علوم اتریش (۲۰۰۸-۱۹۸۳ م.) برای آگاهی بیشتر ن.ک. به:

http://www.oaaw.ac.at/iran/german/rastegar_nosratollah.html

بسی رنج بر دم بدین سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی^۱

این بیت که در اینجا بعنوان مطلع سخن نقل شد، بیان میکند که فردوسی طی سی سال کار بر روی شاهنامه کوشید تا به ایرانیان، تاریخ باستان و هویت فرهنگیشان را نشان دهد؛ به ایرانیانی که در زمان فردوسی، اعراب آنان را با تحقیر «عجم» (غیر عرب) مینامیدند.

سرانجام پس از سی و پنج سال کار مداوم بود که اگر به زبان هاینریش هاینه^۲ شاعر قرن نوزدهم آلمان بگوییم: «داستانی از عهد باستان» بوجود آمد «تا دیگر از ذهن» هیچ پارسی زبانی «بیرون نرود». این بدرستی همان انگیزه و رسالت فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است:

چو این نامور نامه آمد به بن

ز من روی کشور شود پرسخن

نمیرم ازین پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام

۳(۹۱۳-۹۱۲/خاتمه)

شاهنامه که بصورت «مثنوی» در بحر «مقارب»^۴ سروده شده و حدود پنجاه و چند هزار بیت را شامل میشود، به مثابه آئینه و واسطه‌یی برای بیان حماسی روایات فرهنگی و تاریخی ایران قبل از اسلام است. فردوسی روایات ایرانی مربوط به تاریخ و فرهنگ دوران پیش از اسلام را که در قرن چهارم هجری قمری، هنوز بصورت پراکنده، چه کتبی چه شفاهی، اینجا و آنجا بدست آورده بود،

۱. ن.ک. به: ژول مول، ۱۳۴۵: ۱۰۳ / دیباچه. جلال خالقی مطلق این بیت را مضبوط ندانسته و آن را در زیرنویس آورده است. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، ۸ جلد، دفتر هشتم، ۴۸۷: ۱۳۸۶، زیرنویس ۱۱.

2. Heinrich Heine (1797-1856.م):

Loreley

Ich weiß nicht, was soll es bedeuten,

Daß ich so traurig bin;

Ein Märchen aus alten Zeiten,

Das kommt mir nicht aus dem Sinn.

۳. نویسنده در نقل ابیات از متن فارسی، شماره‌گذاری کتابها و بیت شماری از روش ژول مول (۱۸۷۸-۱۸۳۸.م) و تصحیح آنها توسط فریتس ولف (۱۹۳۵.م) تبعیت کرده است، بدین صورت: اول شماره کتاب (پررنگ) و بعد از / شماره بیت.

۴. فاعولن فاعولن فَعَل.

بر پایه «هنجارهای همیشه ثابت»^۱ نشان نمیدهد؛ بلکه بدانها از دیدگاه «تطور تاریخی»^۲ مینگرد و آنها را به‌همین ترتیب منعکس می‌سازد؛ بعبارت دیگر این روایات شفاهی و کتبی مربوط به ایران پیش از اسلام در شاهنامه، طوری مرتب و بنظم کشیده شده‌اند که ما شاهد روند تکاملی و تطوری جوامع انسانی و گذار آنها از دوران اساطیری و پیش از تاریخ (کتابهای ۱۳-۱) به دوره نیمه تاریخی (کتابهای ۱۹-۱۴) و سپس به دوره تاریخی (کتابهای ۵۰-۲۰) هستیم؛ از اشکال اولیه و بدوی زندگی در عصر حجر (کتابهای ۲-۱) تا دوره فلز (کتابهای ۴-۲) و از زندگی روستایی به شهری (کتابهای ۶-۱) و از ساختارهای تشکلات مدنی و فرمانروایی محلی به حکومت‌های کشوری و دولتهای ملی و بین‌المللی (از کتاب ۵ به بعد). این نحوه نگرش به اصطلاح «تطوری» فردوسی، فقط دربرگیرنده تحول ساختارهای اجتماعی و حکومتی ایران که ابتدا در بخش اساطیری توصیف میشوند، نبوده است؛ بلکه مراحل تکوینی تحولات فرهنگی ایران و در همین زمینه نیز مراحل تکوینی هویت ایرانی را شامل میشود که در اینجا باید آن را دقیقتر مشخص کرد.

الف) مفهوم هویت ایرانی

در ابتدا این سؤال مطرح میشود که آیا در داستانهای روایی شاهنامه، اطلاعات منسجمی، بویژه درباره «هویت ایرانی» در ایران پیش از اسلام وجود دارد یا اینکه آیا فردوسی در شاهنامه، شخصاً درباره چنین «هویتی» یک نظریه مشخصی را ارائه داده است؟ پاسخ این پرسش هم منفی و هم مثبت است؛ منفی بدین دلیل که ما در هیچ بخشی از شاهنامه، نه در روایات باستانی که در آن منعکس شده و نه در ابیاتی که حاوی نظرات شخصی فردوسی است، مطلبی با این عنوان یا متن مستقلاً را برای این موضوع پیدا نمیکنیم و مثبت بدین دلیل که فردوسی در بسیاری از جاهای متن شاهنامه، ضمن نقل داستانها، بطور پراکنده مشخصه‌هایی را از رفتار و شخصیت تعدادی از شاهان، شاهزادگان، پهلوانان، رزمندگان، هنرمندان، مهندسان، صنعتگران، پیشه‌وران و حتی افراد معمولی و ساده را ارائه میدهد که ما میتوانیم آنها را ملاک برداشت ایرانیان از «هویت» خود قلمداد کنیم و بر همین اساس به بازسازی این «هویت» پردازیم؛ بطور مثال، بخشی از پیشگویی رستم فرخزاد در مورد پیروزی قریب الوقوع اعراب نو مسلمان بر ساسانیان و خطر انحطاط فرهنگ و هویت ایرانی به وضوح نشان میدهد که فردوسی (یا رستم

1. Normativ.

2. Evolutionär.

فرخزاد) یک تصور روشن و دقیق از سنت فرهنگی و هویت ایرانی در دوران قبل از اسلام داشته، اگرچه آن را مشخصاً و بطور مستقل و منسجم ارائه نکرده است.

چند بیتی از این پیشگویی مشهور و بسیار نقل شده را از زبان رستم فرخزاد بشنویم (۱۰۵ / ۵۰ به بعد):

چو با تخت منبر برابر شود
همه نام بوبکر و عمّار شود
تبه گردد این رنجهای دراز
شود ناسزا شاه گردن‌فراز
ز ایران و از ترک و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
سَخُنْها به کردار بازی بود

طبق فهرست فریتس ولف^۱، از کتاب ۴ به بعد، ابیات زیادی را می‌بینیم که در آنها نام کشور «ایران» و همینطور مترادفهای آن «ایران‌شهر»، «ایران‌زمین» و «بوم ایران» ذکر شده که اغلب برای تفکیک حد و مرز جغرافیایی ایران و یا برای بیان همبستگیها و ارتباطات ایران با کشورهای همسایه بکار رفته است. در جاهای دیگر متن، نام جغرافیایی «ایران» بطور استعاره و نمادین برای تمامی اعضای جامعه چند ملیتی ایران آمده است (۱۱۴ / ۴۰):

برآشفست ایران و برخاست گرد

همی هر کسی کرد ساز نبرد

در شاهنامه لفظ «ایرانی» که بعنوان صفت از نام کشور ایران مشتق شده است^۲ و اغلب بصورت جمع «ایرانیان» می‌آید، نشانه‌ی برای تعلق داشتن به یک حکومت و یک فرهنگ مشترک است که همه بدان وابسته و متعهدند، بویژه آنجا که «ایرانیان» را از «انیرانیها» منفک میکند؛ ایرانیان در

۱. Fritz Wolff (۱۹۴۳-۱۸۸۰ م. برلین)، خاورشناس و زبان‌شناس آلمانی، نویسنده فرهنگ شاهنامه فردوسی.
۲. زبان‌شناسان لفظ «ایران» را iran صورت جدیدی از لفظ پهلوی «ایران» ērān یا «ایران‌شهر» ērānšahr و پارتی «ایران» airān و فرس قدیم آریانام ariyānām (سرزمین آریاییها) که جمع اضافه ملکی «آریا» است، میدانند. همانطور که ذکر شد، در شاهنامه فقط صحبت از «ایران/ایران‌شهر/ایران‌زمین» یا «بوم ایران» است و از لفظ «آریا» (که در فرس قدیم، بصورت آریا arya است) اصلاً سخنی نیست. مقایسه شود: بیلی، ۱۹۸۷: ۶۸۱ به بعد.

مقابل تورانیان یا ترکان، تازیان و دیگران.^۱

از این گذشته، در شاهنامه از نقطه نظر فرهنگی و نیز سیاسی - دولتی، به عناوین و نشانه‌هایی برخوردار می‌کنیم که از کتاب ۶ به بعد آمده است؛ بعنوان مثال به این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. در زمینه‌های نظامی و جنگی در ابیات از عناوین «ایران گروه»، «سواران/گردان ایران» استفاده میشود که اقوام ایرانی «کوچ؛ بلوچ؛ کرد؛ خوزی؛ دیلمی؛ طبری؛ گیلی؛ ارمنی؛ الانی» و غیره^۲ بدانها تعلق دارند.

۲. صفت «پارسی» مشتق از نام استان «پارس» (جمع آن «پرسیان») که گاهی مترادف با «ایرانی» است و گاهی هم فقط جمعی از ایرانیان را بدان نام میخوانند.

۳. جا بجا نامها و عباراتی، مانند «دهقان» (ملاک بزرگ)، «آزاده/آزادگان» و «پهلوی» نیز بعنوان مترادف با «ایرانی»/«ایرانیان» آمده است.^۳

۴. عباراتی نیز وجود دارند، مانند «آیین پیشینگان»، «راه پدر» و نیز «رسم کیان» یا «رسم راه شاهان» که به سنتهای فرهنگی و حکومتی ایران قبل از اسلام اشاره دارند.

بنابراین جای تعجب است که در شاهنامه برغم اشاراتی که ذکر شد، هیچگونه مفهوم یا اسم عامی برای مفهوم «هویت ایرانی» وجود ندارد، مگر همان لفظ «ایرانی» که مانند قبل، به همان معنای صفت «ایرانی» و قید «ایرانی بودن» تا به امروز بکار میرود. واژه‌های جدید، مانند «هویت ایرانی»، «ایرانیّت» یا «ملت ایران» که در مباحث علوم سیاسی، بعنوان ترجمه واژه‌های غربی مثل "Iranische Identität" یا "Iranische Nation" یا "Iranische Nationalität" ساخته شده است، همگی واژه‌های نوینی هستند که از اواسط قرن نوزدهم میلادی (پس از شکل گرفتن یک دولت ملی مدرن در ایران و در بطن فرایند «جهانی شدن») در درجه اول، برای مرزبندی بین ایران و کشورهای همسایه که در آن زمان تحت سلطه استعمارگران بودند، وضع شده‌اند.

ب) مبانی اساطیری حکومت شاهنشاهی و فرهنگ ایران

همانطور که در آغاز ذکر شد، فردوسی سنتهای فرهنگی و حکومتی ایران پیش از اسلام را

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵، تحت «نیران»، لفظ پهلوی «نیران/انیران»؛ بمعنی «غیر ایرانی» در این ابیات آمده است: ۲۹۶، ۵۰۴، ۲۵۶۰/۴۳.

۲. برای ابیات مربوط ن.ک. به: همان منبع، تحت «سواران» و «گردان».

۳. در مورد این ابیات ن.ک. به: همان منبع، تحت این نامها، در شاهنامه الفاظ «پارسی» و «پهلوی» نیز بعنوان نام دو زبان ایرانی «پارسی» (فرس قدیم / پارتی) و «پهلوی» (زبان میانه ساسانی) نیز بکار رفته است.

نه از زاویهٔ هنجارهای ثابت (نرماتیو)؛ بلکه از دیدگاه «تطوری - تاریخی»، یعنی در بطن روند تکوینیشان به زنجیر کلام زیبا و موجز خود کشیده است. بنابراین وی در همان آغاز کتاب اول (کیومرث) به نقل آغازین‌ترین مراحل فرهنگی و حکومتی بشر برمیگردد و سپس تحول آن وقایع را در یک روند تکاملی نقل میکند و نشان میدهد که چگونه یک دولت و فرهنگ ایرانی شکل گرفته، ادامه یافته و چگونه در اواخر دورهٔ ساسانیان دچار از هم گسستگی و انحطاط میشود. در بطن همین تحولات است که «هویت ایرانی» هم بتدریج بوجود می‌آید و سرانجام به مخاطره می‌افتد. در اینجا بطور خلاصه نظری به این وقایع و تحولات^۱ می‌اندازیم:

۱. در سه کتاب اول شاهنامه (کیومرث، هوشنگ، تهمورث) نه از «ایران» و «ایرانی» و از «پارس» و «پارسی» و نه از هیچ کشور و مردم دیگری نامی برده نشده و همینطور از «آزاده / آزادگان»، کیومرث اولین شاه جهان است؛ او به تعلیم و تربیت انسانهای اولیه و عریان میپردازد و آنها را در غار ساکن میکند؛ به آنها می‌آموزد که از پوست پلنگ لباس تهیه کنند و ایشان را به «کیش» خود^۲ که بر مبنای ثنویت «خوب» و «بد» استوار است، دعوت میکند (۱۶ به بعد و ۴۷ به بعد / ۱ به بعد). شاهان بعدی هم تا کتاب چهاردهم به اشاعهٔ این باور و اعتقاد اولیهٔ یزدان پرستی اهتمام میورزند، به استثنای ضحاک که با ابلیس هم کیش و هم پیمان است (کتاب ۵)؛ اما «یزدان پرستی» در کتاب پانزدهم، بر اثر ظهور زردشت و دین و کتاب او، اوستا، تغییرات کمی پیدا کرده و بطور کتبی تثبیت میشود؛ البته اصول و ستونهای یزدان پرستی در تمام شاهنامه بدون تغییر میماند و یکی از ارگانهای اساسی و مهم فرهنگ ایرانی را در تمام قرون و اعصار تشکیل میدهد.

۲. رواج و توسعهٔ فرهنگ و تمدن در جهان پس از کیومرث توسط، هوشنگ، تهمورث و جم ادامه پیدا میکند:

- هوشنگ برای اولین بار، بعنوان «شاه هفت کشور» جهان تاجگذاری میکند؛ ولی نام این کشورها ذکر نمیشود (۲/۴)؛ وی آتش را کشف میکند؛ سپس آتش در آتشکده‌ها مورد احترام و ستایش واقع میشود؛ هوشنگ «جشن سده» را بنیان میگذارد؛ آیینی که بویژه بعد از ظهور زردشت در ایران، بعنوان یکی از مظاهر فرهنگ ایرانی تا به امروز برپا میشود^۳ (۱۴/۲۰؛ ۳۹ به بعد / ۱۵).

۱. برای شرح مبسوط این وقایع ن.ک. به: رستگار ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶.

۲. پلنگینه.

۳. یزدان پرستی.

۴. ابتدا در حکومت جهانی چهار پادشاه اول و سپس حداقل در ایران و توران.

۵. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۲۷۱، تحت «جشن سده».

هوشنگ در تداوم سنت کیومرث، به آبادانی کشورش میپردازد: از سنگ آهن، آهن را استخراج کرده، خود به پیشه آهنگری مشغول شده و ابزارهایی از آهن میسازد و نیز کانالهای آبرسانی ایجاد کرده، کشاورزی و دامداری را توسعه میدهد و نیز نحوه تهیه لباس از پوست و خز حیوانات یا چرم را به همگان می آموزد.

- تهمورث به تزکیه نفس و روان میپردازد، سپس اهریمن بد نهاد را به بند میکشد و سوار بر او به کشورگردی می رود. وی «دیوان» و پیروان او را نیز به بند میکشد و از همین دیوان «هنر»، «دانش» و «نبشتن»^۱ نزدیک «سی خط» را می آموزد:

چه رومی چه تازی و چه پارسی

چه سغدی چه چینی و چه پهلوی

(۳/۲۷-۴۷)^۲

- جم هم به توسعه و رشد فرهنگ و تمدن ادامه میدهد؛ سنت یزدان پرستی را سازمان میبخشد و خود در کنار مسئولیت فرمانروایی اش، وظیفه «موبد موبدان» را نیز بر عهده میگیرد: «هم شهریاری و هم موبدی»^۳ (۶/۶).

از این گذشته قشرهای اجتماعی را سامان میدهد و هریک از اقشار را برای وظایف اجتماعی معینی سازماندهی میکند؛ علوم را، بخصوص علم پزشکی و علوم ساختمان را توسعه میدهد؛ همینطور اسلحه سازی و وسایل نظامی، صنایع و هنرهای دستی، کشتیرانی و... (۴/۸ - ۵۰).

جم به مناسبت تاجگذاری و به تخت نشستن خود «جشن نوروز» را بنیاد می نهد که از آن پس به یک آیین ایرانی تبدیل میشود. جم در اواخر حکومت عادلانه اش که طی آن مرگ از میان می رود^۴ از راه راست و از یزدان پرستی منحرف میشود؛ خود را خدا پنداشته و از آن پس مستبدانه فرمان میراند. بنابراین مردم و سپاهیان، در حکومت جهانی ایرانی او، علیه وی قیام میکنند. در شاهنامه برای اولین بار (اینجا)، لفظ «ایران» مطرح میشود (۴/۱۸۸):

از آن پس برآمد از ایران خروش

پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش

۱. تهمورث دیو بند.

۲. نوشتن.

۳. در مورد «نویسندگان» و «دبیران» در شاهنامه ن.ک. به: سی. اِهلِرز، ۲۰۰۰: ۶ به بعد.

۴. در مورد مشروعیت مذهبی حکومت هخامنشیان که شباهتی به این حکومت دارد، ن.ک. به: گ. آن: ۱۹۹۲.

۵. عمر جاودانه.

۳. ضحاک (با همدستی ابلیس) پدر خود را در «گنگ دژ هوخ»^۱ به قتل رسانده، تخت او را تصاحب کرده و بدین ترتیب شاه اعراب میشود. وی کمی بعد به درخواست نظامیان شورشی ایران، به ایران آمده و بر تخت پادشاهی جم مخلوع و فراری مینشیند و بعنوان شاهنشاه ایران بر جهان حکومت میکند. از این پس یزدان پرستی که توسط جم سازماندهی شده بود از حکومت جدا میشود. آنچه از لحاظ سیاست دولتی بارز است، یکی، قیام کاوه آهنگر علیه ضحاک است؛ پیش‌بند چرمی کاوه که آن را بر سر نیزه‌یی کرده بودند از این پس به پرچم شاهنشاهی ایران تبدیل میشود و «درفش کاویانی» نام میگیرد؛ دیگری، پیروزی فریدون بر ضحاک است؛ «گرز» گاو سر» که فریدون خود آن را طراحی کرده بود، به نمادی برای شاهان و پهلوانان ایران و حتی بعد از او به نشانه قدرت کشور شاهنشاهی ایران تبدیل میشود.

۴. فریدون پس از آن که حکومت ظالمانه ضحاک را برمی‌اندازد (کتاب ۵)، بر تخت نشسته و بر جهان حکومت میکند (کتاب ۶)^۲. وی مرزهای سیاسی و جغرافیایی کشور جهان شمول ایران را مشخص میکند که آن را به سه بلوک بخش کرده و فرمانروایی بر هر یک از آن بلوکها را به یکی از سه پسرانش واگذار میکند (۳۰۲-۶/۲۹۰). در همین جا برای اولین بار محدوده این سه بلوک تعیین میشود:

- مناطق مرکزی و جنوبی ایران (۶/۳۲۱)؛

- خاور و روم؛

- مناطق شمالی در ترکستان و چین (توران زمین) و نیز مناطق شرق ایران و قسمتهایی از هند که همگی با هم «بوم ایران»، «ایران شهر» یا «دشت گردان ایران» نامیده میشوند.

بدین ترتیب به سلم، «خاور و روم» را واگذار میکند: «خاور خدای»؛ تور، «توران زمین» را دریافت میکند و «سالار ترکان و چین» میشود و به سومین و جوانترین پسرش، ایرج (که قبلاً پس از آزمون شایستگی ولایتعهدی سه پسرش، او را به جانشینی خود تعیین کرده بود)، «ایران» و «دشت نیزه‌وران» را میبخشد که عربستان و یمن را نیز در بر میگیرد و به «ایران خدای» معروف میشود (۳۲۱ و ۶/۳۰۰). لقب «ایران خدای» برای پادشاه ایران (ایرج) در شاهنامه برای اولین بار در

۱. بیت المقدس: اورشلیم - ۳۴۱ به بعد / ۵.

۲. در ابتدای فرمانروایی فریدون (کتاب ۶ در بیت ۹) می‌آید: «پرستیدن مهرگان دین اوست» که بعداً (همانجا، در ابیات ۴۰ به بعد) معلوم میشود که «مهرکشی» مترادف «یزدان پرستی» است. این یک اشاره تاریخی است به «مهرکشی» (Mithraismus) که در هزاره دوم ق.م. دین ایرانیان قبل از ظهور زردشت بوده است.

همین جا آمده است، بعد از آن القاب دیگری برای شاهان ایران در شاهنامه بکار برده شده است، مانند «شاهنشاه/شهنشاه/شهنشه/شاه ایران زمین»، «شهنشاه/شاه گیتی/جهان»^۱. شاهان ایران خود را «شاه هفت کشور جهان» میدانند.^۲

۵. تا این جای شاهنامه هنوز بین سکنه ایران (که شامل یمن، توران، روم و خاور است) از لحاظ ملیت، زبان یا فرهنگ تفاوتی که در متن به آن اشاره شده باشد، وجود ندارد. همه مردم تحت فرمان فریدون، چه در ایران یا در توران، روم و خاور و همه یزدان پرست هستند؛ همگی به یک زبان که همان زبان رسمی کشور است، سخن میگویند و همگی دارای یک سنت مشترک فرهنگی هستند؛ اما بزودی بین ایران و توران تخاصم و دشمنی بروز میکند، علتش هم به قتل رسیدن ایرج، ولیعهد محبوب ایران، به دست دو برادر بزرگترش در توران بود که انتخاب پدر را در مورد ولیعهدی ایرج قبول نداشتند. قتل ناجوانمردانه ایرج موجی از انزجار و تنفر را در ایران برانگیخت که در نتیجه جنگهای موسوم به «کین ایرج»، توسط منوچهر علیه توران را بدنبال داشت. منوچهر موفق شد سلم و تور، عموهای مادرش را گردن زده و سر آنها را به نزد پدر بزرگش، فریدون بفرستد که این خود کمی بعد موجب لشکرکشیهای کین طلبانه افراسیاب و ارجاسپ علیه شاهان ایران شد. این جنگهای خونبار باعث ایجاد فاصله بین ایران و توران و ایرانیان و تورانیان شد. ادامه، همین موضوع موجب شد که بین ایرانیان و تازیان و رومیان و هندیان از لحاظ فرهنگی-

اجتماعی و در نتیجه از نظر هویتی، فاصله بیفتد و از هم دور شوند (۱۱۰۴/۱۱).^۳ این وقایع و نیز یک سلسله از ماجراهای مهم فرهنگی و سیاسی-حکومتی دیگر و همچنین آیینهای مشترک که در کتابهای ۱ تا ۱۳ (بخش اساطیری) آمده‌اند، همگی موجبات استحکام فرهنگ مشترک و تثبیت قدرت شاهنشاهی ایران را فراهم میکنند. در اینجا چکیده‌ی آن را نقل میکنیم:

۶. مراحل تکوینی کشور چند ملیتی ایران: سایر اتفاقات مهمی که در بخش اساطیری (در کتابهای ۱۳-۵) شاهنامه در شکل‌گیری و انسجام کشور شاهنشاهی ایران و فرهنگ و هویت ایرانی نقش

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: زیر همین نامها.

۲. هرچند همیشه چنین نبوده است، ن.ک. به: شهبازی، ۱۹۸۳.

۳. در شاهنامه مرزهای سیاسی و جغرافیایی ایران و همسایگانش، معمولاً پس از هر جنگی با توجه به موفقیت یا شکست در لشکرکشی یا کشورگشاییها از نو تعیین میشود. همانطور که مستحضر هستید، کتاب ۲۰ از حکومت جهانی اسکندر حکایت میکند که شامل کشور ایران نیز هست؛ در کتاب ۲۱ ساختار حکومت اشکانیان «ملوک الطوایفی» نقل شده است. در این دوره، یک کشور مستقل و یا یک حکومت مرکزی به نام ایران وجود ندارد، هرچند تمام مردم این ملوک الطوایفی، ایرانی هستند. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: انوری، ۱۳۸۹: ۳۲-۴۲.

دارند، به اختصار و ترتیب عبارتند از:

لشکرکشیهای پیروزمندانه سام در زمان فریدون (کتاب ۶) و منوچهر (کتاب ۷)؛ تولد زال و به بیابان و دامنه کوه گذاشتن او توسط پدرش سام، سیمرغ از او نگهداری کرده او را در کنام خود میپروراند و تربیت میکند، زال بزرگ میشود و همه مشخصات پهلوانی را دارد، پشیمانی پدرش و بازآوردن او؛ منوچهرشاه، زال را به شاهی زابل و کابل منصوب میکند، ماجرای عشقی زال و رودابه، دختر مهرباب، شاه کابل که از نظر سیاسی پر دردسر بود؛ ولی در نهایت به ازدواج آن دو می‌انجامد؛ تولد رستم به راهنمایی سیمرغ (سزارین)؛ پهلوانیهای رستم نوباوه (پیروزی بر پیل سپید- کتاب ۷)؛ جنگ افراسیاب ولیعهد توران علیه نوذر، شاه ایران. او نوذر را به اسارت در آورده و به قتل میرساند، حکومت تورانیان بر ایران، برای مدت کوتاهی (کتاب ۸)؛ ایرانیان پس از قتل نوذر زو را به پادشاهی برگزینند؛ جنگ ایرانیان تحت فرمانروایی زو علیه تورانیان با وجود خشکسالی و قحطی در ایران و پیروزی آنان (کتاب ۹)؛ پس از مرگ زو، گرشاسپ به قدرت میرسد که او هم بعلت کهولت سن بعد از نه سال حکومت میمیرد؛ رام کردن رستم رخس را و جنگ او و زال علیه افراسیاب در حدود ری، جایی که بزرگان و آزادگان برای رفع بحران حکومتی در ایران، چاره‌جویی کرده و سرانجام کیقباد را به شاهی نامزد کرده و رستم او را از البرزکوه، به ایران می‌آورد. کیقباد، زال، رستم و دیگر لشکریان ایران، سپاه افراسیاب را متواری میکنند و کیقباد بر تخت مینشیند (کتابهای ۱۱-۹).

قهرمانیهای رستم برای آزادسازی کاووس شاه ماجراجو از اسارت دیوان در مازندران (کتاب ۱۲، «هفت خوان رستم») و بعداً رهاساختن او از زندان در هاماوران؛ ازدواج کاووس با سودابه، دختر شاه هاماوران (۱۳۴ به بعد ۱۲ ب)؛ تثبیت حکومت جهانی کاووس شاه؛ ازدواج رستم و تهمنه که در توران سهراب را بدنیآ آورد؛ آمدن سهراب به جنگ کاووس شاه؛ کشته شدن غم‌انگیز سهراب به دست پدرش، رستم که دل همه ایرانیان را به درد می‌آورد. ازدواج کاووس با شاهزاده فراری تورانی (بی‌نام) که سیاوش را به دنیا می‌آورد. سیاوش کمی بعد توسط رستم در سیستان پرورش یافته و تربیت میشود؛ محبوبیت شاهزاده سیاوش در ایران، عشق سودابه به او و چون جواب رد میشوند، به او اتهام میزند؛ گذشتن پیروزمندانه سیاوش از آتش و ثابت شدن بیگناهی؛ محبوبیت سیاوش در ایران؛ مهاجرتش به توران و ازدواج با فرنگیس (دختر افراسیاب، شاه توران) و جریره (دختر پیران، سردار تورانی)، محبوبیت سیاوش در توران؛ دشمنیهای بین توران و ایران برای مدت کوتاهی کنار گذاشته میشود؛ سیاوش به دسیسه گرسیوز و به دستور افراسیاب، کشته میشود و

کین خواهی مجدد ایرانیان و بروز جنگهای خونبار بین ایران و توران (کین سیاوش)، به سرکردگی رستم اوج میگردد؛ تولد کیخسرو پسر سیاوش و فرنگیس در توران و فرار کیخسرو^۱ از توران به ایران به نزد کاووس شاه و اعلام ولیعهدی کیخسرو توسط او؛ حکومت عادلانه و به اصطلاح «فدراتیو» (شاهنشاهی) کیخسرو در امپراتوری بزرگ ایران که شامل هفت کشور جهان است؛^۲ کشته شدن فرود، پسر سیاوش و جریره، به دست طوس؛ لشکرکشیهای خونبار؛ ولی پیروزمندانه کیخسرو علیه پدر بزرگش (افراسیاب) و کشتن او. کیخسرو پس از واگذاری جنجالبرانگیز پادشاهی اش به لهراسپ، منحصرأً به خداپرستی مشغول میشود؛ گم شدن اسرار آمیز او در برف. - طیف شخصیت‌های فعال در ۱۳ کتاب اول شاهنامه:

شاهان و خدم و حشم آنها؛ شاهزادگان و شه بانوان (از کتاب ۵ به بعد)؛ پهلوانان نامدار و بزرگان، دلاوران و رزمندگان و سواران؛ دهقانان؛ سربازان ساده؛ بازرگانان؛ پیشه‌وران تا پزشکان و همچنین سروش (فرشته ایزدی)؛ اهریمن؛ دیوان؛ ابلیس و جادوگران و ساحره‌ها؛ اژدها و ببرهای خطرناک و مرغ اسطوریی سیمرغ و اسبانی که هم‌رزم پهلوانانند، چون رخس و شب‌دیز و... افرادی هم وارد صحنه میشوند که از اهریمن و بدی تبعیت میکنند، کردار آنان نابخردانه و ناعادلانه است، به دروغ و کژی دست میزنند، دل ندارند و رشک میورزند و بدخواه هستند و صفات ناشایستی دارند («دشمنی / ریو / اریمن / ترس / ناتوانی») و بسیاری خصایص بد دیگر، مانند سیه‌دیو (کتاب ۱)، ضحاک (کتاب ۵-۴)، سلم و تور (کتاب ۷-۶)، افراسیاب (کتاب ۱۳-۸)، بعداً هم ارجاسپ (کتاب ۱۵-۱۴)، یزدگرد بزهکار (کتاب ۳۴)، شیروی (کتاب ۴۴) و بسیاری دیگر. یک چنین افراد و مستبدان ستمکار از پشیمانی بویی نبرده‌اند؛ مثلاً جم در اواخر حکومتش؛ سودابه، همسر کاووس شاه (کتاب ۱۲) ابتدا شخصیتی خوب است، بعد به فریبکاری و خدعه‌گری اصلاح‌ناپذیر تبدیل میشود، دشمنی او با سیاوش و زدن اتهام به او تا اینکه سرانجام به دست رستم کشته میشود.

در این میان تعدادی از شاهان و پهلوانان ایرانی هم هستند که برای مدتی توسط ابلیس و اهریمن گمراه شده‌اند؛ اما بعداً پشیمان شده و به راه راست برمیگردند؛ بعنوان مثال نودر (کتاب ۸)، کاووس (کتاب ۱۲)، گشتاسپ (کتاب ۱۵)، قباد (کتاب ۴۰) و نیز شاهزادگانی، مانند طوس و قهرمانانی

۱. در مورد فرنگیس و سیاوش ن.ک. به: رستگار، ۱۳۹۰ / ۲۰۱۱: ۶۲۶ به بعد.

۲. ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۱۹-۲۳-۱.

۳. در مورد «جایگاه و نقش اجتماعی زنان در شاهنامه» ن.ک. به: رستگار، ۱۳۹۰: ۶۳۶-۶۱۹.

مانند گرگین از این دسته بشمار می‌روند. این را هم باید گفت که بعضی از شاهان، پهلوانان و گردان خوب ایران، در مقابل دشمنان خود به دروغ و حيله متوسل می‌شوند و این شیوه را از نظر استراتژی و تاکتیکی مجاز می‌شمرند؛ مثلاً فریدون برای آزمون شایستگی ولایتعهدی سه پسرش، خود را بشکل یک اژدها در می‌آورد (۶/۲۳۸)؛ هجیر و رستم که به سهراب دروغ می‌گویند و او را به کام مرگ می‌کشند (۹۰۷ به بعد، ۷۵۵ به بعد / ث ۱۲)؛ گشتاسپ با نام دروغین فرخزاد به روم می‌رود و با دختر قیصر روم ازدواج می‌کند (۶۵۹ به بعد، ۲۵۷ به بعد / ۱۵) اسفندیار لباس مبدل بازرگانان را به تن می‌کند و بدین ترتیب ارجاسپ، شاه توران را گمراه کرده و به قصر او وارد شده و او را به قتل می‌رساند (۱۹۹۸ به بعد / ۱۵)؛ شاپور ذوالاکتاف هم به همین ترتیب قیصر روم را فریب می‌دهد (۱۶۶ به بعد / ۲۹)؛ اما همه، همانطور که ذکر شد، این روش را بدلائل استراتژیکی اعمال نموده تا هویت واقعی خود را به زیان خود فاش نکرده یا بر اثر حقیقت‌جویی خود به کشور ایران خیانت نکنند. این اتفاقات که در بخش اساطیری نقل شده‌اند، اهالی سرزمین ایران را بویژه در مواقع جنگ بر آن میدارد که پشت به پشت هم در مقابل دشمن بایستند و در بحران و قحطی دست در دست هم نهاده، یکپارچه و با همبستگی و همدلی با مشکلات رو در رو شده و در رنج و شادی یکدیگر سهیم باشند. اینان از زمان فریدون به بعد، (برغم تفاوت‌های قومی، قبیله‌یی و زبانی) با وجدان خود آگاه روزافزونی از تعهد و تعلق خود، نسبت به فرهنگ ایرانی و شاهنشاهی توانا و دشمن‌شکن ایران مغرور می‌شوند؛ زیرا این فرهنگ که از لحاظ اخلاقی از سایر فرهنگها بهتر و از نظر سیاسی و حکومتی، دست برتری دارد از خودشان است. بدین ترتیب فرهنگ و هویت ایرانی در همین دوره اساطیری و پیش از ظهور زرتشت، یعنی تا پایان حکومت کیخسرو، شکل ماندگار و منسجم خود را پیدا می‌کند.

۷. زبان رسمی کشور: در شاهنامه ارتباط زبانی بین ایرانیان و انیرانیان به یک زبان صورت می‌گیرد و آن زبان رسمی کشور ایران است؛ زبان پارسی یا پهلوی. بنابراین، ایرانیان و اهالی کشورهای همسایه، به زبان رسمی ایران تسلط داشته‌اند. از کتاب ۱۳ به بعد، گاهی در بیتی از «ترجمان» (مترجمین) یاد می‌شود، بی‌آنکه این امر برای کاربرد زبان رسمی در کشور ایران حائز چندان اهمیتی باشد. زبان، بعنوان مشخصه هویتی فقط در چند مورد نقش دارد و آن زمانی است که زبانهای همسایگان ایران مطرح می‌شود، مثل زبان رومی، تازی (عربی)، چینی و هندی.^۱

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵، تحت همین نامها. اساساً این موضوع که مرزهای جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی «ایران» و «انیران» در شاهنامه چگونه ترسیم می‌شود، باید جداگانه مورد پژوهش واقع شود؛ ولی این قدر میدانیم که مرزهای

ج) مشخصه‌های هویت ایرانی

تصویری که در ۱۳ کتاب اول شاهنامه از هویت اساطیری فرهنگی و حکومتی ایران ارائه شده است، در بقیه بخشهای شاهنامه؛ یعنی در بخش نیمه تاریخی و بخش تاریخی (کتابهای ۱۴ تا ۵۰)، به مثابه یک «الگوی ازلی»^۱ عمل کرده و تأثیر میگذارد. در شاهنامه از آن باعناوین «آیین پیشینگان/راه پدر» یا «رسم کیان» یا «آیین شاهان» یاد میشود. در اینجا سنت اساطیری و پیامبرگونه اولین پادشاهان و نیز اعتقاد به خداوند (یزدان پرستی) که توسط اولین پادشاه اساطیری؛ یعنی کیومرث پایه‌گذاری شده و توسط شاهان بعدی نیز مورد پشتیبانی و رواج وسیعتری واقع شده است، مهمترین مبانی فرهنگ ایران را تشکیل میدهد.

هرچند این دو سنت؛ یعنی اعتقاد به خدا و سنت شاهی، الگوهای ازلی بسیاری از فرهنگهای انسانی هستند؛ ولی این دو سنت در محدوده فرهنگ ایران، بصورت دیگری نزع یافته است: آبادانی، سازندگی، صلح و رفاه بین مردم، توسعه تمدن و دانش که در فرهنگ و حکومت «عادلان» پادشاهی ایران در سرلوحه کارها و وظایف قرار دارد^۲، بعنوان یک امر تقلیدی و وارداتی از یک فرهنگ بیگانه تلقی نمیشود؛ بلکه این وظایف و کوششها از فرهنگ ایرانی سرچشمه میگیرد. بنابراین مشخصه‌های اصلی این الگوی ازلی اساطیری ایرانی که ایرانیان اصول اخلاقی و هویت خود را از آن استنتاج میکنند، در بطن ۱. «یزدان پرستی/ایزدپرستی» و ۲. «آیین پیشینگان/راه پدر/رسم کیان/آیین شاهان» قرار دارد که در اینجا به جزئیات آنها میپردازیم:

سیاسی و جغرافیایی ایران و همسایگانش، معمولاً پس از هر جنگی، بسته به موفقیت یا شکست در لشکرکشی یا کشور گشاییها، از نو تعیین میشوند؛ اما این امر در مورد مرزهای فرهنگی به گونه‌ی دیگر است که در اینجا به آن ورود نمیکنیم. همین اشاره بس که مثلاً در کتاب ۲۰، حکومت جهانی اسکندر شامل کشورهای زیادی از جمله ایران است؛ ولی این امر بدان معنا نیست که بعد از پیروزی اسکندر، زبان و فرهنگ ایران، یونانی میشود؛ یا مثلاً همچنان که قبلاً هم بیان شد، در کتاب ۲۱ به ساختار ملوک الطوائفی حکومت اشکانیان اشاره شده است. در این دوره، یک کشور مستقل و یا یک حکومت مرکزی با نام ایران وجود ندارد، اگرچه تمام مردم این ملوک الطوائفی، ایرانی هستند. ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴؛ همو، ۲۰۰۵: ۱۷-۲۲ و نیز همو، ۲۰۰۶: ۱۷۴-۱۷۰. همچنین مقایسه شود با: انوری، ۱۳۸۹: ۴۲-۳۲.

2. Archet

yp/ Prototyp.

۲. ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۲۲ به بعد؛ همو، ۲۰۰۶: ۱۷۲-۱۷۰؛ در مورد سنت حکومتی و فرهنگی ایران پیش از اسلام ن.ک. به: گ. آن، ۱۹۹۲؛ بیات سرمدی، ۱۹۷۰؛ کناوت و نجم آبادی، ۱۹۷۵؛ ر. شمیت، ۱۹۷۷ و ۱۹۸۹ الف و ب (همانجا ۱-۳ و ۲۵-۳۱). همچنین ن.ک. به: ر. شمیت، همان منبع به سایر منابع در مورد فرهنگ و زبانهای ایرانی؛ شهبازی، ۱۹۸۰ و ۱۹۸۳؛ در مورد نامهای ایرانی در متون و زبان فرس قدیم هم ن.ک. به: م. مایر هوفر، ۱۹۷۹.

۱. یزدان پرستی، ایزد پرستی

اعتقاد به خداوند، خدای نیک و راه او «دین یزدان/راه یزدان»^۱ و پس از ظهور زرتشت «دین بهی/بهدینی» یا «نیک دینی» و نیز اطمینان از اینکه یزدان، انسان را در تمامی امور شخصی یا اجتماعی و نیز به هنگام مبارزه علیه بدی راهنمایی و رهبری میکند، ستونهای اصلی فرهنگ ایرانی پیش از اسلام را تشکیل میدهند. ایرانیان یزدان پرست، خدایی را میستایند که بطور مطلق «خوب/نیک» است. هرچه بدی است از ناحیه دشمن او؛ یعنی «اهریمن» ناشی میشود که تمام صفات بد و جبارانه («بدی»، «دروغ»، «ریمن» (تقلب و فریبکاری)، «کژی» و بسیاری دیگر از این قبیل صفات منفی) به او منتسب است.

بدیهی است که «خداپرستی» یک ارزش همگانی است؛ اما «یزدان پرستی» ایرانی در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام، همانطور که قبلاً عنوان شد، بدین جهت شاخص است که از بطن مبانی اساطیر ایرانی سرچشمه گرفته و بر اثر آن تبیین شده است (ن.ک. به: بالا: ب ۵ - ۱ و ذیلاً ج ۱۰۴ - ۱۰۱). اعتقاد به خدای نیک نه تنها ایجاب میکند که از بدی احتراز کرده، بلکه باید آنرا کیفر داد («بادافراه»). موبدان برای اولین بار در کتاب ۳ در کنار تهمورث مطرح میشوند؛ اما ایشان هنوز در سپاه شاه خدمت میکنند و تشکیلات سازمانی دیگری ندارند (۳/۳). در زمان پادشاهی جم، وی قشر موبدان («آموزیان/کاتوزیان») را از بقیه اقشار جامعه مجزا کرده و آنان را به دیری در کوهستانها اعزام میکند تا در آنجا به ذکر خدا مشغول باشند (۲۰ - ۴/۱۸). جم و منوچهر شاهان بزرگی هستند که خود را هم شاه و هم موبد میدانند.

البته، هرچند جدایی دین از حکومت، ابتدا به دست ضحاک صورت میپذیرد که در واقع هم پیمان با ابلیس است؛ اما در کشور او موبدانی نیز وجود دارند که گاه و بیگاه به او کمک میکنند (مثلاً برای تعبیر خواب او - ۷۶ به بعد/۵). در کتابهای بعدی، در بخش نیمه تاریخی و بویژه در بخش تاریخی نیز موبدانی هستند که در مناصب دولتی هم شاغلند.

در شاهنامه اعتقاد به خدا («دین یزدان» ۷/۲۰۱۹) هم قبل از ظهور زردشت که هنوز نام سازمانی مشخص ندارد (بجز در کتاب ۶ که دین فریدون «مهرگان» نامیده شده) و هم بعد از بنیانگذاری «دین بهی» توسط زردشت (۴۹ به بعد/۱۵)، بالاترین اصل اعتقادی مردم بوده و ضرورتاً بمعنی تعلق داشتن به یک سازمان مذهبی یا دینی خاص نیست. بجز شاهانی چون جم و منوچهر و

موبدانشان که با هم تشکیل یک سازمان مذهبی داده بودند، بقیه شاهان (خوب) ایران از یزدان پرستی و موبدان حمایت میکنند، بی آنکه خود را موبد بدانند، مانند کیکاوس، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ، اردشیر بابکان و تعدادی دیگر؛ حتی با وجود آنکه گشتاسپ و اسفندیار برای ترویج مذهب زردشت (بهدینی) به جنگهای مذهبی علیه معتقدان پیشین یزدان پرستی (مهرکیشی) دست میزنند، حال چه در کشور خودشان و یا علیه تورانیان؛ اما این دو خود به قشر موبدان تعلق ندارند و این جنگها را به این خاطر انجام نمیدهند که یک فرهنگ جدید با یک هویت سیاسی- دولتی جدیدی را بوجود بیاورند؛ بلکه وظیفه خود میدانستند که همه انسانها را در جهان، به یک نوع خداپرستی یا یزدان پرستی جدیدتر و بهتر وا دارند؛ یعنی به اعتقادی که اکنون با کتاب مقدس زردشت (زند / اوستا)، کتباً مشخص و تثبیت شده است.

در بخش تاریخی شاهنامه در کنار دین زردشت، مذاهب و ادیانی دیگر، مثل مسیحیت؛ دین یهود؛ مانویت؛ کیش مزدک هم مطرح میشوند. با وجود این، هویت ایرانی، بویژه در بخش تاریخی شاهنامه، به خاطر تعلق به یکی از ادیان ذکر شده، تبیین نمیشود. در بخش ساسانیان در دوره شاپور دوم می بینیم که ایرانیان زیادی مسیحی یا مانوی و در دوره قباد حتی پیرو کیش مزدک هستند؛ اما ایرانی باقی میمانند. آنچه که تمام مردم ایران را ملترم میسازد، این است که در تطابق با مذهبشان به اصول «نیکی» و «داد» و بطور خلاصه به «یزدان پرستی» پای بند باشند.^۱ کسی که به این اصول پای بند نباشد از پیروان بدی یا اهریمن تلقی شده که باید او را به راه راست هدایت کرد یا علیه او جنگید. یزدان پرستی در شاهنامه بر پایه این چهار اصل استوار است:

۱-۱. نیکی / نیکویی

۱-۲. داد / دادگری

۱-۳. راست، درست / راستی، درستی

۱-۴. پاکی

هر یک از این ارزشها یکی از فرامین اخلاقی و زیباشناختی است؛ زیرا همگی از صفات یزدان بوده و در زمینه کلی ثنویت مورد اشاره (خوب- بد)، بعنوان اصول نیک از مبانی فرهنگ و مشخصه های بارز هویت ایرانی بشمار میروند. در اینجا به هر کدام از این اصول میپردازیم:

۱. حتی در بخش پایانی شاهنامه این مطلب را از زبان رستم فرخزاد می شنویم (۹۱ به بعد / ۵۰):

همیشه به یزدان پرستی گرای

بپرداز دل زین سنجی سـرای

۱-۱. نیکی / نیکویی

در شاهنامه از خداوند با عبارت «یزدان نیک» و «یزدان نیکی دهش» یاد میشود. علاوه بر این دهها ترکیب دیگر با صفات «نیک / خوب / به» وجود دارد که هر یک مبین ارزشها و معیارهای اخلاقی «خوب» ایرانیان است، مثل «نیک اندیش»، «نکوکار / نیک کردار»، «نیکوسخن / خوب گفتار»، «نیک رای / خوب رای»، «نیک نام»، «نیک خوی / نیکونهاد»، «نیک روی» و امثال آنها. تنها کسانی زیبايند که نیکند، افراد بد زشتند، هم ظاهر و هم چهره آنها «ترسناک» است: «سیه دیو»، «ضحاک»، «افراسیاب»، جادوگران و زنان جادو (هر چند گاهی در چهره زیبا ظاهر شوند) و بعضی دیگر.^۲

۱-۲. داد / دادگری و دیگر ترکیبات آن

در بطن اعتقاد به خدای عادل (یزدان دادگر)، «داوری» و «دادگری»؛ بمعنی پاداش دادن به «نیکان» و مجازات «بدان» نهفته است (بادافراه ایزدی / بادافراهی).^۳

برای جلوگیری از طولانی شدن کلام، در اینجا از ذکر جزئیات مربوط به شدت شقاوت در مجازات «بدان» و نیز از بیان زشتیهای آن خودداری میکنیم که ایرانیان در مخاصمه با بدی یا در کین خواهیها یا در رزمهای تدافعی مرتکب میشوند. یک چنین کین خواهیهای بی رحمانه را، مثلاً در جنگ رستم و دیگران، علیه تورانیان می بینیم که کشتن زنان و مردان «برنا و پیر» و کودکان بی دفاع و ویران کردن شهرها و... را نیز شامل میشود^۴ و بیش از هر چیز، ناشی از حس عدالت خواهی ایرانیان از «داد» و «دادگری» و اصل «بادافراه ایزدی» است؛ حسی که گاهی هم بدلائل استراتژیک، ایرانیان مؤمن را برای گول زدن دشمن، به فریبکاری و دروغ و مثلاً پوشیدن لباس مبدل و کتمان هویت خود وادار میکند (ن.ک. به: بالا، ۶/۲ ب). اصل به فرمان یزدان به نیکی گردیدن و پاداش گرفتن و نیز مجازات بدکار و احتراز از بدی، مدلی است برای رفتار شاهان ایران و زیردستانشان و مشخصه‌ی است از هویت ایرانی. منوچهر به هنگام نشستن بر تخت میگوید (۷/۷):

۱. ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۸۳۴، تحت همین عناوین.

۲. در مورد این جنبه «اخلاقی-زیباشناختی» ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۲۵ به بعد؛ ۲۰۲۱ و ۲۰۰۶: ۱۷۸ به بعد.

۳. ن.ک. به: ولف، همان منبع، تحت «داد» و دیگر ترکیبات آن، «یزدان دادگر»، «داوری» و «دادگری» و نیز: ۱۰۲، تحت «بادافراه ایزدی / بادافراهی».

۴. مثلاً ن.ک. به: «کین سیاوش»، ۶۸ به بعد و ۱۲/۵۵.

همم دین و هم فره ایزدی
همم بخت نیکی و دست بدی
از مستلزمات «داد» و «دادگری»، «داد و دهش»، به معنی رفتار عادلانه و تقسیم عادلانه است که از نیکی و نیکویی به دست می‌آید: «یزدان نیکی دهش». متضاد دهش «آز» است که از صفات اهریمنی و بد است. تقریباً تمام شاهان نیک و عادل و نیز بزرگان و پهلوانان ایران، بویژه آزادگان، خود را متعهد به اصل اجتماعی «داد و دهش» میدانند. فردوسی از هر کسی چنین انتظاری دارد^۱ (۵/۵۳۲-۵۳۳):

فریدون فرسخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی

۱-۳. راست/راستی و درست / درستی

راستی و درستی نیز از اصول «یزدان پرستی» است. در شاهنامه اصطلاحاتی، مانند «راه راست»، «راست‌کیشی» مترادف یزدان پرستی است. «راستی» یکی از صفات خداوند است «داور راست گوی». در این مورد هم ترکیبات زیادی از «راست/راستی» وجود دارد که همگی از ارزشهای اخلاقی-اجتماعی خوبند: «راست‌پیشه»، «راست‌جو»، «راست دل»، «راستکاری»، «راست‌کوش»، «راست‌گوی»، «بی‌آزاری و راستی». در همین راستا ترکیباتی هم با «درستی» آمده است: «رای درست»، «سخن درست» و امثال آنها. متضاد «درستی» و «راستی»، «دروغ/ ناراستگویی» و «کژی» است که از صفات شاخص اهریمن بوده و باید از آنها احتراز کرد (۲۲/۵۷۴):

رخ پادشاه تیره دارد دروغ
بداندیش هرگز نگیرد فروغ

و نیز از زبان رستم فرخزاد (۵۰/۱۱۴):

ز پیمان بگردند و از راستی
گرامی شود کژی و کاستی

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴/۲۰۰۵: ۳۴ به بعد و ۲۰۰۶: ۱۷۷ به بعد.

۱-۴. پاک و پاکی

این دو نیز از صفات خداوند هستند: «یزدان پاک / داور پاک». به همین دلیل در شاهنامه، اعتقاد به یزدان پاک «پاک دینی» نامیده شده و می‌بینیم که تمام ایرانیان برای «پاکی» ارزش والایی قائل هستند. فریتس ولف برای «پاک / پاکی» ۲۱ ترکیب و برای «پاکیزه» ۱۰ ترکیب دیگر را ضبط کرده است.^۱ این ۳۱ عبارت به جنبه‌های مختلفی از پاکی توجه دارند که میتوان آنها را در کل به دو دسته تقسیم کرد: «پاکی ظاهری» و «پاکی درونی». از توضیح درباره پاکی ظاهری، مثلاً پاکی «بدن»، «لباس»، «زمین» و غیره در اینجا صرف نظر میکنیم؛ اما پاکی درونی بیش از هر چیز، شامل پاکی روان، فکر، رای، سخن و پاکی دل است؛ بعبارت دیگر پاکی به دور از هر چه بدی و دروغ و کژی و صفات بد است.

شاهانی چون تهمورث و فریدون که قبلاً فر شاهی داشتند («فر کیانی / فر شاهی / فر شاهنشهی») که اشاره به «تعلق داشتن به خاندان شاهی» است، «فر ایزدی / فره ایزدی» را ابتدا در طول حکومت عادلانه خود بدست می‌آورند؛ مثلاً تهمورث آن را پس از گذراندن یک دوره آموزشی زهد و تزکیه، نزد شیداسپ^۲ و پس از پالوده کردن نفس و روانش، در نتیجه بر اثر پاک شدن از هر چه بدی کسب میکنند^۳ (۳/۲۶):

چنان شاه پالوده گشت از بدی

که تابید از او فره ایزدی

از ملازم پاکی درونی، پاکی «تخم / پی / نژاد» است: «پاکیزه تخم»، «پاک نژاد»، «نژاد پاک». در اینجا باید ابتدا این مطلب را کمی باز نماییم تا سوء تفاهمی را قاطعانه رفع کنیم که بیشتر آریاییهای به اصطلاح ایرانی و انیرانی امروزی، بدان مبتلا هستند. اینان از قرن نوزدهم میلادی به بعد، به تبع اروپاییها، مفهوم «آریایی» را به غلط به معنی «نژاد»، در معنی امروزی آن می‌پندارند. در شاهنامه هرچند به کرات از «نژاد / تخم / پی / خون» و حتی از «نژاد ایرانی» سخن گفته شده است: «از آن کش ز ایرانیان بد نژاد» (۲۹/۲۱۰)؛ اما این به معنی امروزی نژاد نیست و نباید این معنی، به لفظ «نژاد» هزار سال پیش القا شود که اشتباه است؛ اشتباهی که ابتدا اروپاییان در قرن نوزدهم میلادی

۱. ن. ک. به: ولف: همانجا، تحت «پاک» و «پاکی» و ترکیبات آنها.

۲. شیداسپ، وزیر تهمورث و راهنمای او بود.

۳. ن. ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۲۴ به بعد: ۲۰۱. و ۲۰۰۶: ۱۷۷ به بعد.

و بعد از آن پی در پی مرتکب آن شده‌اند. اوج این نژادپرستی غیرعلمی و نابخردانه را بویژه در دوران نازیهای هیتلری می‌بینیم. همچنین سوء تفاهم ایرانیان از عبارات «نژاد آریایی» و «نژاد ایرانی» که باید در جای دیگر بدان رسیدگی شود.

«نژاد» به معنی امروزی آن در شاهنامه هرگز بکار نرفته است. به همین دلیل معادلهای آلمانی را که فریتس ولف، برای «نژاد» و همینطور «تخم»، «پی» و «خون» آورده، مسلماً درست بوده است. وی مثلاً برای «نژاد» معادلهای آلمانی، به معنی «از تبار / از قبیله / از خانواده» و یا گاهی هم «از نسل» آورده که درست به همین مفهوم، در اصل شاهنامه مراد بوده است.

البته در شاهنامه مسئله اصل و نسب خانوادگی در رابطه با هویت ایرانی از آنجا مهم است که این موضوع هم مثل مذهب از دیدگاه «نیک» یا «بدی» مورد توجه قرار میگیرد. این موضوع با عباراتی، مانند «نیک نژاد»، «نیک پی»، «از تخم پاک»، «از تخم نیکان» یا «از تخم شاهان» نقل میشود. اگر کسی، مثلاً شاهزاده، سوار و یا پهلوانی از «نژاد / تخم / پی / خون» خوب باشد، در جامعه از احترام ویژه و از مزایای درباری برخوردار میشود. این نحوه نگرش برای هویت ایرانیان که برای قشر خود در جامعه جایگاه خاصی قائلند، بی‌اهمیت نیست؛ زیرا انسانها با توجه به ثنویت «نیک و بد» که قبلاً بدان اشاره شد، به دو دسته تقسیم میشوند، آنهایی که از تبار نیکان و آنان که از تیره بداندند.^۱ همین مطلب را از زبان رستم فرخزاد بشنویم (۵۰/۱۲۰):

شود بنده بی‌هنر شهریار

نژاد و بزرگی نیاید بکار

ایرانیان، بویژه آنان که به قشرهای مرفه و بالای جامعه تعلق دارند، خیلی نسبت به پاکی خون و اصالت خود حساسیت و توجه دارند. این موضوع را در داستان زال و رودابه (در کتاب ۷) بخوبی مشاهده میکنیم:

زال عاشق رودابه زیبا شده و میخواهد با او ازدواج کند؛ ولی او که دختر مهرباب، شاه کابل است، ریشه‌اش از طرف پدر به ضحاک میرسد. سام، پدر زال و همه بزرگان کشور ایران و در رأس همه، منوچهر، شاهنشاه ایران، فقط به همین دلیل با ازدواج زال و رودابه مخالفت میکنند، با آنکه

۱. حتی سعدی هم چنین میندارد، وقتی میگوید:

«پرتو نیکان نگیرد آنکه بنیادش بد است

تربیت نا اهل را چون گردوان بر گنبد است».

برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: گلستان سعدی، باب اول (در عبرت پادشاهان)، حکایت هفتم.

هر دو ایرانی هستند. خون اصیل زال، پهلوان جوان کشور، نباید با خون ناپاک و بد رودابه (تخمه ضحاک / پلیدی) مخلوط شود. سرانجام همگی (براساس نظر پیشگویان سام و منوچهر شاه) در این مورد خاص گذشت میکنند و بر آن میشوند که: «مخلوط کمی از خون بد با خون خوب برای جنگ با بدی مفید خواهد بود». رستم، قویترین پهلوان ایران، نتیجه این سازش است (۱۴۰۱ به بعد، ۸۰۶ به بعد ۷). به هر حال این برداشت، در مورد پاکی تخم، بویژه به هنگام ازدواج (که حتی امروز هم رایج است)، باید بعداً بطور جداگانه مورد پژوهش واقع شود.

۲. آیین پیشینگان / راه پدر / رسم کیان / آیین شاهان

رجوع به اصل و تبعیت از سنتهای آبا و اجدادی (راه پدر / آیین پیشینگان) نه تنها تمام جنبه‌های سنت «یزدان پرستی» را در برمیگیرد؛ بلکه سنتهای مربوط به حکومت شاهنشاهی ایران را هم که لازمه آن وفاداری به فرهنگ و وفاداری به شاهنشاهی ایران است، شامل میشود.^۱ پای‌بند بودن به سنت، بخش مهمی از ایدئولوژی تاریخ و حکومت ایران را تشکیل میدهد و از این‌روی نه تنها شاه ایران ملزم به حفظ آن است، بلکه همه مردم این سرزمین، بویژه آزادگان نیز باید در حفظ آن بکوشند.^۲ مهمترین صفات و ارزشهایی که ناشی از فهم فلسفی ایرانیان از تاریخ، سنت و ایدئولوژی حکومت است و مبنای خودآگاهی آنان را (بویژه در طبقات مرفه و بالای جامعه) از هویت خود تشکیل میدهد، در واقع الگوی ازلی اساطیری هویت ایرانی را در ۱۳ کتاب اول شاهنامه تبیین میکند.

این صفات و ارزشها عبارتند از:

۲-۱. خرد / بخردی، دانش و هنر

۲-۲. آرام / آرامش / ایمنی

۲-۳. خوشی و شادی

۲-۴. سوگ و عزاداری

۲-۵. آزاده / آزادگی

۱. در مورد ابیات مربوط به «مهر» و «وفاداری» ن.ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۷۸۳، تحت «مهر» شماره ۹ و ۱۰.

۲. ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵: ۱۵ به بعد و ۲۰۰۶: ۱۸۸ - ۱۶۶.

۲-۱. خرد / بخردی، دانش و هنر

خرد و هنر از نعمات خداوندند و هر فردی از آن برخوردار؛ اما این دو نعمت را باید از طریق «آموزش» پرورش داد و بسوی خوبی، یعنی «بخردی / دانشمندی» و «هنرمندی» سوق داد. البته در مورد «هنر» علاوه بر آموزش، «گوهر» یا «مایه» فردی نیز نقش دارد. بخردی، دانش و هنر (و در این ارتباط «توانایی» و «نیک اندیشی») استعدادهایی هستند که از یک طرف مشروعیت یا شایستگی حکومت شاهان نیک را تقویت و حتی تعیین میکنند.^۱ از طرف دیگر ارزشهایی در بخش اساطیری شاهنامه هست که توسط چهار پادشاه اول، همچون پیامبران در چهارچوب یزدان پرستی به جهانیان آموزش داده میشود. در ادامه این فرایند، دیگر فقط شاهان نیستند که به آموزش و ترویج جهانیان می‌کوشند؛ بلکه این کار بیشتر بر عهده آموزگاران متعددی، مانند «موبدان»، «فرهنگیان»، «بخردان» و «داناان» گذاشته شده است. این آموزگاران در کنار وظایف شغلی خود، به تربیت و تعلیم شاهزادگان و افرادی از قشرهای مختلف اجتماع می‌پردازند و به آنها دانش عصر و زمان خود را منتقل میکنند. اردشیر بابکان در اندرز به مردم میگوید (۴۶۸ و ۴۸۷ / ۲۲):

دگر آن که دانش مگیرید خوار

اگر زیر دستید، اگر شهریار

زمانی می‌سای از آموختن

اگر جان همی خواهی افروختن

یا از زبان شاپور ذوالاکتاف (۶۴۷ / ۲۹):

بیاید خرد شاه را ناگزیر

هم آموزش مرد برنا و پیر

و فردوسی شاهنامه را آغاز میکند با:

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

و در چند بیت بعد میگوید:

توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود

۱. در مورد «مشروعیت حکومت» ن.ک. به: رستگار، ۱۳۸۴/۲۰۰۵: ۲۲ به بعد و ۱۸۲:۲۰۰۶ به بعد.

و در پایان، شاهنامه را با اشاره به «هرخردمند» به او هدیه میکند (۵۹۰ / ۵۰ و نیز در هجونا مه):

بدین نامه بر عمرها بگذرد

بخواند هر آنکس که دارد خرد

۲-۲. آرام / آرامش / ایمنی

آرامش و ایمنی ارزشهایی هستند مطلوب همه؛ اما در شاهنامه می بینیم که این ارزشها در برنامه حکومتی شاهان مستبد و ظالم قرار ندارند؛ بلکه در سرلوحه برنامه حکومتی شاهان خوب و عادل دیده میشوند؛ بعنوان مثال اردشیر بابکان میگوید (۴۵۷ / ۲۲):

شما را خوشی جستم و ایمنی

نهان کردن کیش اهرمنی

در اینجا و در اکثر کتابهای شاهنامه، شاهان خوب و امیران آنها تلاش دارند که صلح، رفاه، امنیت و شادی را در ایران رواج و توسعه دهند.

۲-۳. خوشی و شادی

خوشی و شادی دو مشخصه اصلی هویت ایرانی هستند. مردم و بزرگان ایران اکثر اوقات، حداقل به مناسبتهای فردی و خانوادگی، مانند عروسی، تولد فرزند، پذیرایی از مهمان در منازل خود یا برای برگزاری آیینهای مشترک، مثل جشن نوروز، مهرگان، سده در دشت و صحرا یا با برگزاری مسابقات ورزشی در میادین بازی یا در مراسم تاجگذاری و بار عام در دربار یا به هنگام بدرقه مسافران و یا با آیین بندی به هنگام پیشواز از تازه واردان و بویژه به هنگام بازگشت شاهان و سرداران و سپاهیان فاتح از میادین رزم که اغلب به خیابانها میریزند و یا از پشت بامها هلهله میکشند و... این نوع جشنها که اغلب با سرود و آواز رامشگران و هنرمندی چامه گویان و هنرپیشهها همراه است، معمولاً چند روز و شب و گاهی هم چند هفته ای طول میکشد و طی آن شراب مینوشند و اغذیه خوشمزه ایرانی بویژه کباب میخورند.^۱ به همین جهت است که فردوسی علاقه وافر ایرانیان را نه فقط به «رزم»؛ بلکه به «بزم» هم به کرات نقل میکند. این گرایش عشق به خوشگذرانی؛ حتی امروز هم یکی از مشخصه های بارز فرهنگ و هویت ایرانی است. بهرام گور، شاه ساسانی، هزاران «لوری»^۲ را از هند به ایران فرا میخواند تا مردم از هنر آنان لذت ببرند. برای این کار وی دستور میدهد که همه مردم کشورش فقط نصف روز کار کنند و نیمه دیگر روز را با

۱. ن. ک. به: ولف، ۱۹۳۵: ۷۸۵، تحت «می» و نیز: ۶۳۱ تحت «کباب».

۲. رامشگر.

جشن و پایکوبی بسر برند. رستم فرخزاد که نگران از بین رفتن فرهنگ ایران به دست اعراب است، با حسرت میگوید (۱۲۷-۱۲۶/۵۰):

چنان فاش گردد غم و رنج و شور
که شادی به هنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام
همه چاره و تنبل و ساز دام

۲-۴. سوگ و عزاداری

متضاد «خوشی و شادی» سوگ و عزاداری است که حتی امروزه هم با آنها از مشخصه‌های بارز فرهنگ و هویت ایرانی بشمار می‌آیند. ایرانیان همانطور که به شادی اهمیت زیادی میدهند، به همان نسبت هم به عزاداری و سوگهای جانگداز و توأم با درد میپردازند. مثالهای آن در شاهنامه کم نیست؛ سوگ کیومرث بخاطر سیامک، سوگ ایرانیان بخاطر ایرج و سیاوش، سوگ رستم و تهمینه بخاطر سهراب و سوگ جریره برای فرود، سوگ شیرین برای خسرو پرویز و سوگهای دیگر.

۲-۵. آزاده / آزادگی

آزادگی یکی از فضیلت‌های بنیادین در فرهنگ ایران است که آن را به بهترین وجه در شخصیت، پندار، گفتار و کردار بزرگان، پهلوانان و گردان ایران زمین می‌بینیم. ترجمه این لفظ به زبان آلمانی آسان نیست، همانگونه که اگر بخواهیم هویت ایرانی را در یک عبارت کوتاه تعریف کنیم. اگر بخواهیم هویت ایرانی را با یک کلمه بیان کنیم، چیزی جز «آزادگی» شایسته آن نیست. بی‌دلیل نیست که فردوسی لفظ «آزادگان» را بعنوان مترادف با «ایرانیان» بکار میبرد.^۱ یک آزاده میتواند شاه یا یک انسان معمولی و ساده باشد؛ فقط کافی است که در زندگی خصوصی و اجتماعی با رفتارش نسبت به ایران و ایرانیان و حتی بیگانگان نشان دهد که آزاده است. یک آزاده یزدان پرست، نیک اندیش، نیکوکار، نیکو کردار، نیکو سخن، خوب گفتار، پاک اندیش و اهل داد و دهش، درستکار و راستگوی است. کردارش مبتنی بر خرد و دانش و هنر و رای دادخواه و بر احساس نیک استوار است، هم دل دارد و هم مهر و وفا و دوستی، هم شور و شادی دارد و هم

۱. نویسنده در سخنرانی و مقاله‌یی در راونا (ایتالیا)، درباره این گروه اجتماعی و ایدئولوژی آن بطور مشروح توضیح داده است (۲۰۰۶م). در این مورد ن.ک.به: رستگار، ۱۳۸۴: ۴۰-۹ و نیز ن.ک.به: ولف، ۱۹۳۵: ۱۱، تحت آزادگان.

خشم و اندوه و غم و سوگ. دانش و توانایی توأم با تعهد و جانبداری از مشخصات اوست؛ اهل پیمان و سوگند است و سربلند از ایرانی بودنش. او دلیر است و دشمن روز و ستم؛ او علیه ظلم می‌جنگد، حال از طرف هر کسی باشد؛ با هرگونه استبداد مخالف است، حتی اگر از طرف شاه ایران یا کشورهای همسایه باشد.^۱ آزادگان، شاهان خود را که ظالمانه حکومت میکنند و از ظلم خود هم نادم نمیشوند از حکومت ساقط میکنند، (مثلاً جم، قباد) و اگر لازم شود، شاه جدیدی را بر میگزینند، مانند زو، کیقباد، پوراندخت یا تعدادی دیگر؛ بعنوان مثال وقتی که طوس، آن شاهزاده پیر، با بی‌اعتنایی به دستور کیخسرو، فرود برادر او را از روی حسد میکشد، کیخسرو، مقام آزادگی را از او سلب میکند (۱۳۰۶ - ۱۲۹۵ / ۱۳).

آزادگان در زمان بحران جمع میشوند و در مورد اوضاع کشور به شور می‌نشینند. شادی و جشن به اندازه سوگ، کین و کین‌خواهی از علائق قلبی آنان است؛ زیرا نمیتوانند بی‌عدالتی و ظلم را بی‌جواب و بدون مجازات بگذارند. آنها با سربلندی که یک ایرانیند، زندگی میکنند و می‌میرند. آزادگان نماد هویت ایرانی هستند و با پندار، کردار و گفتار نیک خود نماینده نیکی و راستی و دشمن بدی‌اند. در پایان بر مصداق یک شعار سربازان آلمانی که می‌گویند «همه سربازان مردند، ولی همه مردان سرباز نیستند» باید بگوییم:

همه آزادگان ایرانی هستند، ولی همه ایرانیان آزاده نیستند.

۱. رفتار و کردار شاهان و پهلوانان و بزرگان ایران، اغلب خردمندانه و نیک است. اگر شاهی یا پهلوانی هم ناپرخدانه عمل کند و یا سخنی نابسزا بگوید، همه بویژه آزادگان بر او ایراد می‌گیرند و در اصلاح او میکوشند، مثلاً نوزر، شاهزاده طوس، کاووس شاه، گرگین، بهرام چوبینه، شیروی و تعدادی دیگر.

منابع فارسی

کتاب

- رستگار، نصرت‌الله؛ جایگاه و نقش اجتماعی زنان در شاهنامه، دفتر دوم، فردوسی پژوهی، تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۰.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۸ جلد، ۱۳۸۶، دفتر هشتم.
- مول، ژول؛ شاهنامه فردوسی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۳.
- ولف، فریتس؛ فرهنگ شاهنامه فردوسی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.

مقاله

- انوری، حسن؛ «ایران در شاهنامه»، بخارا، شماره‌های ۷۸ - ۷۷، مهر و دی ۱۳۸۹، ص ۳۲-۴۲.
- رستگار، نصرت‌الله؛ «رد پای هویت ایرانی در شاهنامه»، آینه میراث، شماره ۵۳، ۱۳۹۳-۱۳۹۲، ص ۶۳۶ - ۶۱۹.
- _____؛ «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی»، آینه میراث، شماره ۲۹، ۱۳۸۴، ص ۴۰-۹.

منابع لاتین

1. Primärliteratur

Šāhnāme-Ausgaben

- Bertel's et al. (Hrsg.), Firdousi: *Šāhnāme*. Kričičeskij tekst. Tom LIX. Pod redakcijej E. È. Bertel'sa [et al.]. (Pamjatniki literatury narodov Vostoka. Teksty. Bol'saja serija II). Moskva 1960-1971.
- Khaleghi-Motlagh (ed.), Abu'l-Qasem Ferdowsi: *The Shahnameh* (The Book of Kings), ed. by Djalal Khaleghi-Motlagh, Vol. 1-5, Costa Mesa, California - New York 1988, 1990, 1992, 1994, 1997. Vol. 6 (Persian Text Series. N.S. 1), ed. by Djalal Khaleghi-Motlagh - Mahmoud Omidisalar, New York 2005. [.: شاهنامه s. o. Anm. 3.]
- Macan, Turner: *The Shah Name*. 4 vol., Calcutta 1829.
- Mohl, Jules: *Le Livre des Rois*. 7 vol., Paris 1838-1878.

- Vullers, Joannes Augustus: *Firdusii Liber Regum qui inscribitur Schahname*. Lugduni Batavorum. 1877-1884. Tomus primus MDCCCLXXVII. Tomus secundus MDCCCLXXIX. Tomus tertius, MDCCCLXXXIV.

2. Sekundärliteratur

- Ahn, Gregor: *Religiöse Herrscherlegitimation im achämenidischen Iran: Die Voraussetzungen und die Struktur ihrer Argumentation*. (Acta Iranica 31), Leiden 1992.

- Bailey, H. W.: s.v. *Arya*. In E. Yarshater, ed., *Encyclopedia Iranica*, II, pp. 681-683, London-New York 1987.

- Bayat-Sarmadi, Dariusch: *Erziehung und Bildung im Schahname von Firdousi. Eine Studie zur Geschichte der Erziehung im alten Iran*. (Islamkundliche Untersuchungen 4), Freiburg 1970.

- Ehlers, Jürgen: *Mit goldenem Siegel. Über Briefe, Schreiber und Boten im Šāhnāme*. (Beiträge zur Iranistik 19), Wiesbaden 2000

- Knauth, Wolfgang/Nadjmabadi, Sejfoddin: *Altiranisches Fürstenideal von Xenophon bis Firdausī nach den einheimischen Quellen dargestellt*. Wiesbaden - Stuttgart 1995.

- Rastegar, Nosratollah: „Das heroische Naturbild in Firdausīs Šāhnāme“. In: Scholz, Bernhard (Hrsg.): *Der orientalische Mensch und seine Beziehung zur Umwelt*. Beiträge zum 2. Grazer Morgenländischen Symposion (2.-5. März 1989). Graz 1989, 137-147.

- Rastegar, Nosratollah: „Spuren iranischer Identität in Firdausis Schahname“, in: Iranian Identity in the Course of History, Proceedings of the Conference Held in Rom, 21-24 September 2005, Serie Orientale Roma CV. *Orientalia Romana* 9. Ed. By Carlo G. Cereti ..., Roma, Istituto Italiano per L' Africa e L' Oriente, 2010, pp. 265- 287.

- Rastegar, Nosratollah: „Herrschaftslegitimation aus der Sicht Firdausīs: Machtergreifung iranischer Könige im Šāhnāme. Prolegomena zu einer historisch-vergleichenden Studie“, in: *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europæa held in*

Ravenna, 6-11 October 2003 Vol. II: Classical & Contemporary Iranian Studies, Edited by Antonio Panaino & Riccardo Zipoli, Mimesis Milano 2006, pp. 165-188.

– Rastegar, Nosratollah: Zum Stellenwert der Frauen in Firdausī Schahname. [Vorgetragen am 19.09.2007 an der 6th European Conference of Iranian Studies, 18.09.– 22 September 2007, Vienna, Austria]; erschienen 2011 in: *Studia Iranica. Cahier 45: Mediaeval and Modern Iranian Studies. Proceedings of the 6th SIE Conference of Iranian Studies (Vienna, 2007)*, Paris 2011, pp. 149–165 . [ISBN: 978-2-910640-31-6].

– Schmitt, Rüdiger: „Königtum im Alten Iran“. *Saeculum* 28, 1977, 384-395.

– Schmitt, Rüdiger: *Compendium Linguarum Iranicarum*. Wiesbaden 1989:

Schmitt, Rüdiger: „Iranische Sprachen: Begriff und Name“, 1.3.–

Schmitt, Rüdiger: „Altiranische Periode. 2.0: Die altiranischen Sprachen im Überblick“, 25-31.

– Shahbazi, A. Shapur: „An Achaemenid Symbol II. Farnah‘ (Go given) Fortune’ symbolized“. *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, N.F. 13 (1980), 119–147 .

– Shahbazi, A. Shapur: „Darius’ ‘haft kišvar’“. In: Koch, Heidemarie/MacKenzie, David Neil (Hrsg.): *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben*. (Archäologische Mitteilungen aus Iran. Erg.– Bd. 10). Berlin 1983, 239-246. .

– Wolff, Fritz: *Glossar zu Firdosis Schahname* [mit Supplementband: Verskonkordanz]. Berlin 1935. [Reprogr. Nachdruck Hildesheim 1965 _hiernach zitiert].

تأثیر صنعت نساجی بر توسعه کالبدی شهر اصفهان در دوره صفوی (با تکیه بر سفرنامه‌ها)

دکتر پوران طاحونی^۱

مریم بیات^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۲

تاریخ پذیرش قطعی: ۱۳۹۴/۲/۱

چکیده

در دوره صفوی به دلیل علاقه بسیار دولتمردان به هنر و صنعت و حمایت آنها از هنرمندان و صنعتگران، صنعت رشد چشمگیری داشت و در این میان صنعت نساجی از جایگاه و موقعیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. رشد بالای این صنعت، تأثیر آن در خودکفایی کشور در زمینه نساجی و صادرات گسترده آن به دیگر کشورها را بخوبی در این دوره میتوان یافت. همچنین در این دوره اصفهان، یکی از مهمترین مراکز بافت پارچه‌های ابریشمی و زربفت محسوب میشد، که حجم قابل ملاحظه‌ای از پارچه مورد نیاز برای استفاده عموم و صادرات را تأمین میکرده است. طبق اسناد و شواهد موجود، در این دوره اصفهان به لحاظ توسعه کالبدی، رشد بسیاری پیدا کرد که صنعت یکی از مهمترین عوامل، مؤثر بوده است. این پژوهش^۳ با هدف بررسی نقش صنعت نساجی بر توسعه کالبدی شهر اصفهان، در دوره صفوی انجام شده است. نقش صنعت بر توسعه شهر، مسئله‌ی جدید و مربوط به قرنهای متأخر است و در منابع و مدارک موجود از دوره صفوی، مطلب یا گزارشی مستقیمی از رابطه صنعت و توسعه شهری وجود ندارد؛ اما در این پژوهش با پردازش و تحلیل داده‌های تاریخی در منابع کتابخانه‌ای، مانند سفرنامه‌ها، مشخص شد صنعت نساجی در توسعه کالبدی شهر در دوره مورد مطالعه مؤثر بوده است.

کلید واژگان

صنعت؛ نساجی؛ توسعه کالبدی؛ اصفهان؛ صفوی؛ سفرنامه.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی بنیاد ایرانشناسی.

۲. کارشناسی ارشد ایرانشناسی گرایش عمومی، بنیاد ایرانشناسی (دانشگاه شهیدبهشتی).

۳. مقاله منتج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان توسعه شهری و صنعت نساجی در دوره صفوی (با تأکید بر سفرنامه‌ها).

مقدمه

در تئوریهای شهرسازی، صنعت، یکی از عوامل مؤثر بر کالبد شهر است. صنایع گوناگون، بواسطه ایجاد فضاهای صنعتی (اعم از کارخانه‌ها، کارگاهها و شهرکهای صنعتی)؛ جذب نیروی کار از مناطق مختلف؛ تخصیص فضاهای مورد نیاز برای اسکان و زندگی کارگران و متخصصان و... بر کالبد شهرها اثر میگذارد.

بدلیل وقوع انقلاب صنعتی در اروپا و تأثیر صنعت بر شهرها، تحقیقات گسترده‌یی در این زمینه، بخصوص در رشته شهرسازی در کشورهای اروپایی صورت پذیرفته است؛ از آنجایی که ایران هیچگاه بطور کامل یک کشور صنعتی بشمار نیامده، اینگونه پژوهشها هم در آن انجام نشده است. با توجه به اهمیت مسئله، در سالهای اخیر تحقیقات موردی و کوچک درباره تأثیرات صنعت در ایران انجام گرفته است؛ اما تاکنون هیچ پژوهشی درباره صنایع ایران در دوران تاریخی مشخص صورت نگرفته است. در دو دوره تاریخی ایران (کمتر صفویه و بیشتر قاجاریه)، همواره با این مسئله مهم که: «چرا صنعتی نشدیم؟»، مواجه بوده‌ایم. در خلال همین بررسیها به شروع روند صنعتی شدن در دوره صفویه اشاره شده است؛ ولی هیچگاه به صنعت، بعنوان عامل مؤثر بر کالبد شهر، توجه نشده است.

در طول دوره صفوی، بدلیل اهمیتی که دولتمردان آن، برای صنعت نساجی قائل بودند، این صنعت به درجه‌یی از رشد و کمال خود رسیده بود که علاوه بر خودکفایی کامل کشور در زمینه نساجی، مقدار زیادی از این محصولات مرغوب و زیبا به کشورهای مختلف دنیا نیز صادر میشد. در نوشته‌های تاریخی، به وجود کارگاههای بسیاری در شهرهای مختلف که به بافت پارچه‌های ابریشمی و زربفت مشغول بودند، اشاره شده است. یکی از این شهرها که از مهمترین پایگاههای بافت پارچه‌های مرغوب در دوره صفوی بود، اصفهان است.

شهر اصفهان، بعنوان پایتخت حکومت صفوی، دلایل زیادی برای رشد و توسعه کالبدی خود داشت. فرض بر این است که صنعت نساجی در عصر صفوی، یکی از این دلایل بوده است. برای اثبات این فرضیه، در منابع کتابخانه‌یی، اعم از سفرنامه‌ها و کتابهای تاریخی، اطلاعات مربوط به شهر اصفهان و صنعت نساجی این شهر جمع‌آوری شد. از آنجایی که هیچ گزارشی مستقیمی مبنی بر رابطه صنعت نساجی و توسعه شهر در میان منابع وجود نداشت، سعی شد تا از میان جملات خبری و اطلاعات پراکنده موجود در کتابهای تاریخی و سفرنامه‌ها، داده‌های لازم جمع‌آوری شود؛ اما بدلیل اینکه سفرنامه‌ها، شامل اطلاعات بیشتری درباره شهرها؛ ساکنین؛

مشاغل؛ تجارت و... میشدند از سفرنامه‌ها استفاده بیشتری شد. پس از جمع‌آوری اطلاعات و تحلیل داده‌ها، رابطه بین صنعت و توسعه شهری در اصفهان عصر صفوی معین شد. در این پژوهش روش تحقیق، تاریخی و از نوع توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است.

صنعت

از آنجا که صنعت نساجی، در دوره تاریخی خاص (صفوی) بررسی خواهد شد، مشخص کردن معنی دقیق آن بسیار اهمیت دارد.

از گذشته تا به امروز هم، معانی بسیاری برای صنعت ذکر شده است که بر حسب نیاز تنها به چند مورد از آنها اشاره خواهد شد. میرفندرسکی از بزرگترین علما و دانشمندان قرن یازدهم هجری قمری در کتاب خود بنام رساله صنایع به معرفی صنعت از دیدگاه خود پرداخته و شکل‌های مختلف آن را بررسی کرده است. در این رساله، میرفندرسکی، «صنعت» را اینگونه تعریف میکند: «صناعت همان است که به فارسی دری به آن «پیشه» میگویند... صناعت استعداد و توانایی است بر انجام کار با فکر صحیح در جهت غرضی محدود که در موضوع خاصی اثر میگذارد (میرفندرسکی، ۱۳۸۷: ۵۸). شهرام پازوکی در شرح این معانی به نکته ظریفی اشاره میکند. او مفهوم پیش از مدرن صنعت را ارتباط میان نظر و عمل میداند. به همین دلیل از نظر او در حکمت اسلامی میان مفاهیم «هنر» و «صنعت» هیچگاه فاصله‌یی نبوده است.^۱ در کتاب‌های مختلف نیز همیشه نساجی ذیل عنوان هنر قرار گرفته است. راجر سیوری؛ آرتور پوپ؛ فیلیس آکرمن و... از جمله افرادی هستند که نساجی را تحت عنوان هنر بررسی کرده‌اند؛ البته با بررسی انواع منسوجات، باقی مانده از دوره‌های مختلف تاریخی ایران نیز مشاهده میشود که در خلق پارچه و منسوجات، هنر بافنده و طراح، همیشه حرف اول را میزند.

علامه دهخدا در لغتنامه خود صنعت را «پیشه و هنر» معنی کرده است. در فرهنگ معین، صنعت هم بمعنای هنر و هم بمعنای بکاربردن مهارت و سلیقه در جلوه جمال، بواسطه تقلید یا ابتکار ذکر شده است؛ یعنی دهخدا و معین، صنعت را با هنر و کار و پیشه هم معنا میداند؛ اما در فرهنگ آموزگار که جدیدتر است، صنعت بمعنی ساختن است.

صداقت کیش صنعت را اینگونه تعریف میکند: «صنعت عبارت از مجموعه فعالیت‌هایی است

۱. این مطلب را ایشان در سخنرانی خود با موضوع «معنای صنعت در حکمت اسلامی بر اساس صنایع میرفندرسکی» در تاریخ ۱۳۸۹/۱۱/۶ در مؤسسه حکمت و فلسفه ایران عنوان کردند.

که هدفش سازندگی است و از استخراج و ترکیب یا تبدیل مواد اولیه، محصول جدیدی بوجود می‌آورد» (صیامی، ۱۳۸۱: ۲۸). سپس با توجه به همین تعریف، او صنایع را بطور کلی به دو دسته «صنایع دستی» و «صنایع ماشینی» تقسیم می‌کند. بدلیل آنکه بستر تحقیق پیش‌رو، دوره صفوی است، شایسته نیست که از تعاریف امروزی صنعت که صرفاً برای صنایع ماشینی مناسبند، استفاده شود. در نتیجه به همین تعاریف ارائه شده، بسنده می‌شود.

با توجه به اینکه در دوره صفوی هنوز ماشین آلات و دستگاههای نساجی ظهور نکرده بودند، منظور از صنعت یا هنر نساجی این دوره، صنایع دستی و غیرماشینی است. شاید اینگونه بنظر برسد که نمیتوان نساجی دوره صفوی را صنعت نامید؛ اما به دو دلیل ما آن را صنعت میدانیم؛ اول، اینکه «ریشه فعالیتهای صنعتی در ایران به قرون شانزدهم و هفدهم میلادی (که مقارن با سلسله صفویه است) باز میگردد. در این دوران تولیدات صنعتی به مرحله تولید پیشه‌وری و کارخانه‌یی ارتقا یافته بود. ایران در مقیاس آن زمان، کشوری صنعتی بشمار می‌آمد که کالاهای تولید شده توسط صنایع دستی آن به کشورهای دیگر صادر میشد. در واقع در این دوران که مقارن با تغییر و تحولات سیاسی در اروپا و شکست فئودالیسم توسط سرمایه‌داری و پایان حاکمیت قرون وسطا بود، نطفه صنعت در ایران بسته شد» (همان: ۶۶) در این نقل قول، ریشه فعالیتهای صنعتی در ایران، به قرنهای شانزدهم و هفدهم نسبت داده شده است؛ در حالی که اینگونه فعالیتها بسیار ریشه‌دارترند و در طول تاریخ ایران نمونه‌های آن را میتوان یافت.^۱ در این دوره تاریخی؛ یعنی همزمان با دوره صفویه در نوع روش تولید تغییراتی حاصل شد. همچنین بدلیل افزایش تولید پیشه‌وری و کارخانه‌یی در این دوره، روش تولید سرمایه‌داری در ایران بوجود آمد.

با این حال، افزایش کارگاههای بافت پارچه‌های ابریشمی و زری بی‌نظیر در شهرهای مختلف، صادرات انواع پارچه، تعداد بسیار زیاد کارگران و صنعتگران شاغل در رشته‌های مختلف مربوط به صنعت نساجی، تشکیل شهرکهای کارگاهی که فقط در آنها پارچه بافته میشد و... از جمله دلایلی هستند برای اثبات این موضوع که نساجی را در آن دوره میتوان، صنعت نامید.

دوم، با توجه به تقسیم‌بندی صداقت کیش، صنایع خود به دو دسته تقسیم میشوند که براحتی میتوان صنعت نساجی دوره صفوی را جزئی از صنایع دستی بحساب آورد؛ البته صنعتی (دستی) که در همان زمان با تولید انبوه و کیفیت بسیار خوب، بسیاری از بازارهای جهانی را در اختیار خود داشته است.

رابطه صنعت و شهر

در دنیای امروز، تأثیر صنعت بر توسعه کالبدی شهر امری ثابت شده است. بعد از انقلاب صنعتی، کالبد شهرها چنان تحت تأثیر صنعتی شدن قرار گرفت که بسیاری از صاحب نظران رشته شهرسازی را بر آن داشت تا به منظور کم کردن مشکلات و بهینه ساختن زندگی در شهرهای صنعتی که روز به روز بزرگتر میشدند، مدل‌های مختلفی از شهر را طراحی کنند. در نتیجه «تحول در صنعت به تحول در نظرات شهرسازی نیز منجر شد»^۱ (شیعه، ۱۳۸۹: ۵۲).

همانگونه که گفته شد، این دوره تاریخی، بدلیل همزمانی با آغاز عصر سرمایه‌داری و تولید انبوه در اروپا که از مقدمات انقلاب صنعتی بوده، بسیار حائز اهمیت است. تولید انبوه پارچه و منسوجات در کارگاههای شهری در این دوره که هم بمصرف داخل میرسید و هم به کشورهای دیگر صادر می‌شد، یکی از نشانه‌های آغاز صنعتی شدن است. اینجا دلیل انتخاب صنعت نساجی نیز مشخص میشود. در دوره صفوی نساجی، بزرگترین صنعت کشور محسوب میشد و در میان صنایع آن زمان، صنعت نساجی پیشتاز بود.

توسعه صنعت نساجی اصفهان در دوره صفوی

در میان پژوهشهای انجام شده درباره دوره صفوی، همواره به رونق و توسعه صنعت نساجی اشاره شده است. برای بررسی توسعه صنعت نساجی در این دوره تاریخی، ابتدا وضعیت کارگاهها و کارخانه‌های نساجی در این شهر مورد بررسی قرار میگیرد. یکی از اولین اظهارنظرها درباره کارخانه، به دلاواله مربوط است. او در سفرنامه‌اش اینگونه نوشته است:

«کارخانه به معنای منزل و جایگاه ساختن اجناس است... محلی که در آن پارچه‌های ابریشمی و بعضی اجناس دیگر میسازند که در آمد و عایدی زیادی دارد و در تمام شهرها، شاه مالک مهمترین

۱. بعد از انقلاب صنعتی و تأثیر روزافزون آن بر شهرها و شکل ظاهری آنها، نظریه‌های بسیاری برای بهبود وضعیت شهرهای شلوغ صنعتی مطرح شد؛ نظریه‌هایی که برای کاهش مشکلات اجتماعی اقتصادی و زیستی ناشی از وجود صنعت در شهرها مطرح شد. اهمیت این موضوع به حدی است که هنوز هم برای کاهش اثرات زیانبار صنعت بر شهرها، شهرسازان نظرات جدیدی برای ساخت شهرهای جدید ارائه میدهند؛ نظریه‌هایی از قبیل «شهر خطی ماتا»، «طرح اصلاح شهرهای کامیلو زیت»، «باغشهر ابنزرهاورد»، «شهر صنعتی گارنیه»، «ایجاد فضاهای باز اتو واگنر»، «دگرگونی شهرهای بزرگ اوژن هنارد»، «وحدت شهر و محیط طبیعی آن پاتریک گدس»، «شهر معاصر ادوارد جینرت» و... طرحهای دیگری که نمیتوان از همگی آنها نام برد. همانگونه که گفته شد بیشتر این طرحها به منظور تسهیل زندگی در شهرهای صنعتی مطرح شدند. برای اطلاعات بیشتر ن.ک. به: شیعه، ۱۳۸۹.

و قابل ملاحظه‌ترین کارخانه‌هاست؛ البته تنها افراد ممتاز جامعه می‌توانند، چنین مؤسساتی داشته باشند و عده زیادی در نقاط مختلف دارای کارخانه و بالتجربه در آمد قابل توجهی هستند و این کارخانه‌ها کارگران بسیار ماهر و متخصص، بخصوص در زمینه بافت پارچه‌های ابریشمی دارند که بزرگترین ثروت ایران است. خلاصه، کاری را که صنعتگران و تجار در کشور ما انجام می‌دهند، اینجا منحصر به طبقه اشراف است» (دلواله، ۱۳۸۰: ۵۹۳). در این تعریف دلواله چند نکته مهم وجود دارد:

اول، اینکه او کارخانه را تنها، بعنوان محل بافت پارچه ابریشمی معنی کرده است، نه هیچ صنعت دیگری؛ بعبارت دیگر، در ابتدا تنها برای «نساجی» از این اصطلاح استفاده می‌شد؛ یعنی، در زمان شاه‌عباس اول، مهمترین صنعت، صنعت نساجی بوده و تنها محل بافت منسوجات به لحاظ تعداد کارگر؛ وسعت؛ اهمیت و... در حد کارخانه بوده است.

دوم، اینکه «شاه» و بعضی از افراد جامعه و به قول دلواله «اشراف»، امتیاز داشتن کارگاههای بافت پارچه‌های ابریشمی را در اختیار داشتند. این موضوع می‌تواند بمعنای آغاز شیوه تولید سرمایه‌داری در اصفهان باشد. ورود افرادی از جامعه غیر از شاه و درباریان به چرخه تولید صنعتی؛ یعنی وارد شدن بخش خصوصی و در نتیجه، تولید به شیوه سرمایه‌داری.

سوم، اینکه تعداد این کارخانه‌ها زیاد بوده و از درآمد بالایی نیز برخوردار بودند. تعداد زیاد کارخانه‌ها؛ یعنی اصفهان شهری صنعتی بوده و درآمد بالای آنها، بمعنی رونق صنعت و وجود کالاهای صنعتی در آن زمان بوده است.

چهارم، اینکه او پارچه‌های ابریشمی را بزرگترین ثروت ایران دانسته است. این نکته نیز نشان دهنده رونق صنعت نساجی در این شهر است.

و در آخر، اینکه در دوره صفوی کارگران بسیار ماهر و متخصص بافت پارچه‌های ابریشمی در ایران وجود داشته است.

اروج بیگ بیات در سفرنامه‌اش از مراکز در اطراف اصفهان سخن گفته که در زمان شاه‌عباس اول، در آنها علاوه بر پرورش کرم ابریشم، قماشهای ابریشمی نیز بافته می‌شد (بیات، ۱۳۳۸: ۶۰). این مراکز یا کارگاههای بافت پارچه در اطراف اصفهان، یادآور «مانوفاکتورها»^۱ هستند. مراکز

۱. مانوفاکتور، مرحله گذار تولید کوچک خانگی و پیشه‌وری به صنعت بزرگ ماشینی است. مانوفاکتور با تقسیم کار، بسیاری از مراحل کار را ساده کرد و موجب تخصصی شدن ابزار کار و اصلاح قابل توجه آنها شد و کارگران متخصص را تربیت کرد (فیوضات، ۱۳۷۲: ۱۲۸).

کارگاهی مستقل که با سرمایه شخصی افرادی غیر از شاه راه اندازی شده و به کار بافت انواع پارچه مشغول بودند؛ عبارت دیگر، جمع میان صحبت‌های دلواوله و بیات، دو نتیجه مهم را در بر دارد. اول، اینکه معنی این فعالیت‌های متمرکز، تولید به شیوه سرمایه‌داری است. دوم، اینکه کشیده شدن این فعالیتها بسمت حومه و اطراف اصفهان، به توسعه کالبدی شهر اشاره دارد. در این دوره، بافت پارچه تنها در کارگاه‌های متمرکز انجام نمیشد؛ بلکه در سطح شهر و در میانه بازار نیز کارگاه‌های بسیاری بودند که در آنها پارچه بافته میشد. بسیاری از این کارگاهها نیز در کنار هم قرار داشتند. در اطراف «میدان شاه» (میدان نقش جهان)، بازارهای بسیاری وجود داشت که هر قسمت مربوط به صنف خاصی بوده است. کاتف در میان بازارهای اصفهان به بازاری دارای ۲۰۰ دکان اشاره کرده که در مقابل دروازه‌های شاهی قرار داشته و در آن ابریشم و پارچه‌های نخی تهیه میشد (کاتف، ۲۵۳۶: ۶۶).

سالها پس از دلواوله، تاورنیه نیز تعریفی مشابه او از کارخانه ارائه داده است: «کارخانه عبارت از خانه دستگاه‌های تولیدی است که در آنجا قالیهای اعلی از طلا و نقره، یعنی زری و ابریشم و پشم و پارچه‌های زری اعلی و مخمل و تافته و سایر اقسام حریر بافته میشود» (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۵۷۸). نکته مهم این است که تاورنیه نیز کارخانه را تنها برای انواع بافت از قبیل قالی و پارچه بکار برده است. در زمان شاه صفی بدلیل تولید انبوه پارچه‌های کتانی و ابریشمی در ایران، قیمت آنها بسیار ارزان بود (اولثاریوس، ۱۳۸۵: ۲۶۹).

سالها بعد از آن دو، نیز، مانند دلواوله، شاه و بزرگان کشور را صاحبان کارگاه‌های بزرگ معرفی کرده است؛ البته منظور او از کارگاه فقط کارگاه‌های نساجی نبوده و صنایع و هنرهای دیگر را نیز شامل میشده است. کارگاه‌هایی از قبیل اسلحه‌سازی؛ صحافی؛ رنگرزی؛ زرگری و... (شاردن، ۱۳۷۲: ۲۲۶). شاردن بطور خاص کارخانه را اینگونه تعریف کرده است:

«به محل کار کارگران، کارخانه گفته میشده است. برای جمع‌آوری این کارگران، پادشاه از هر گروهی استادان و اهل فن آن را از شهرهای مختلف در پایتخت گردهم آورده و برای هر فنی کارخانه‌یی به پا داشته بود. هر صنف و گروه نیز صرفاً اجازه داشت در کارگاه خود مشغول کار شد». شاردن تعداد کارخانه‌های شاه را ۳۲ عدد ذکر کرده که بطور متوسط در هر یک از آنها ۱۵۰ کارگر مشغول بکار بوده‌اند (همان: ۱۴۲۰). در تذکره‌الملوک تعداد این کارگاهها ۳۳ عدد ذکر شده است (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۴۹). در کتاب تذکره‌الملوک، این کارگاه‌های سلطنتی، «بیوتات» نامیده شده‌اند که مسئول کل آنها ناظر بیوتات خوانده میشد (همان: ۹). در تعلیقات این کتاب

آمده است که «بیوتات کاملاً جنبه خانگی داشتند، مانند آشپزخانه، ایایخانه و انبارهای مختلف و غیره و همچنین کارگاههای کوچک، مثل خیاطخانه؛ قیجایی خانه (کارخانه بافندگی) و جواهر سازی» (همان: ۹۱). این ۳۲ یا ۳۳ کارگاه، بیوتات سطنتی بودند که در درون ساختمانهای شاهی قرار داشتند. از میان این کارگاهها فقط تعداد کمی به نساجی مشغول بودند. همانگونه که گفته شد از زمان شاه عباس اول، کارگاههای نساجی بسیاری حتی در حومه شهر، مشغول بافت پارچههای ابریشمی و زربفت بودند.

شاردن نظر خود را درباره کارگاههای نساجی اینگونه بیان کرده است:

«حقیقت این است که صنعت نساجی نخ و پشمی ایران که شامل پشم و کرک گوسفند و شتر میباشد، پیشرفت کلی یافته است، مخصوصاً در صنعت تولید ابریشم و بافتن پارچههای ابریشمین، موفقیتهای عظیمی نصیبشان شده است و کارخانههای بزرگ و مجهزی به کار انداخته اند». او همچنین اشاره کرده که بهترین پارچههای زربفت و سیمین را در کارخانههای یزد، کاشان و اصفهان میبافند (شاردن، ۱۳۷۲: ۸۹۵).

در زمان شاه سلیمان، کارگاه ابریشم کاری تعطیل شده بود و کارهای این کارگاه بعهده کسانی بود که برای خود در سطح بازار کار میکردند. در همین زمان هنوز کارخانههای شاه پارچه میبافتند، چون شاردن ذکر کرده است که این پارچههای بافته شده را برای رنگرزی و نقاشی به استادان خصوصی شهر می سپردند. علاوه برین طبق گفته همین جهانگرد، رشتن و تابیدن نخ مخصوص، برای پارچههای معمولی و زربفت نیز به استادان خصوصی سپرده میشد (همان: ۱۴۲۱) این نکته بسیار بااهمیت است؛ چرا که نشان دهنده تخصصی شدن کارهای مربوط به صنعت نساجی است؛ یعنی در این زمان در شهر متخصصینی یافت میشد که برای خود کار میکردند. با این توصیفات، سپردن کار به بخش خصوصی؛ یعنی شیوه تولید، شیوه سرمایه داری است.

دلایله در زمان شاه عباس اول، تنها اشراف را، بعنوان صاحبان این صنعت معرفی کرده بود؛ اما بمرور زمان افراد بسیاری وارد جرگه بافت پارچه و منسوجات شدند. در این مرحله از تولید، کارگاههای بسیاری با سرمایه افرادی غیر از شاه و درباریان، به راه افتاد که وظیفه تولید منسوجات و حتی رنگ کردن آنها را بعهده گرفته بودند. در کتاب تذکره نصرآبادی مربوط به دوران شاه سلیمان صفوی، فردی به نام حاج شاه باقر، بعنوان صاحب دستگاههای شعربافی معرفی شده است (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱۹۸). همچنین از وجود ۲۰۰ دکان پنبه کنی در «قریه بی وسیع در اطراف اصفهان به نام «ورنوسفادران» نام برده است. وسعت این قریه به حدی بوده که برای خود

بیمارستانی نیز داشته است (همان: ۲۹۳).

کمپفر، دایرشدن کارگاههای سلطنتی را در راستای تأمین احتیاجات دربار دانسته است. در این کارگاهها، صنعتگران بسیاری در رشته‌های مختلف صنعتی بکار مشغول بودند. او از کارگاههای شالباف خانه؛ حلاج‌خانه؛ خیاط‌خانه؛ زرگرخانه؛ مسگرخانه؛ ضرابخانه؛ نقاشخانه و... نام برده است (همان: ۱۵۰). او همچنین اشاره کرده است که به جز کارگاههای بافت پارچه، بقیه کارگاهها در مقابل دید مردم هستند (همان: ۱۹۷) و کارگاههای سلطنتی را که در آنها پارچه‌های ابریشمین و همچنین زری مییافتند، شالباف‌خانه نامیده است. این کارگاهها از تعداد زیادی اتاق تشکیل شده بود (همان: ۱۵۰) و همچنین به وجود کارگاههای بافت پارچه در اطراف میدان کهنه اصفهان، اشاره کرده است (همان: ۱۹۲).

کارری نیز از وجود کارگاههای بسیاری در اواخر حکومت شاه سلیمان در اصفهان خبر داده است که در دربار و مقابل در مطبخ وجود داشته‌اند. در این کارگاهها، صنعتگران بسیاری در رشته‌های مختلف بکار مشغول بودند (کاری، ۱۳۴۸، ۸۰). طبق گفته او در این کارگاهها، علاوه بر تهیه پارچه‌های زربفت مورد نیاز دربار، شمشیر؛ تیر؛ کمان و انگشترهای نقره‌ی نیز ساخته می‌شد. (همان: ۱۶۷) سانسون نیز در سفرنامه‌اش به کارگاههای نساجی که در شهرهای مختلف ایران، از جمله اصفهان وجود داشته، اشاره کرده است. در این کارگاهها مقدار زیادی از ابریشم تولیدی کشور به پارچه‌های ابریشمی تبدیل می‌شد (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۹۱).

در آخرین سالهای حکومت خاندان صفوی، در گزارشات دری افندی، سفیر عثمانی در زمان حکومت شاه سلطان حسین در ایران، به وجود بازرگانان توانگری اصفهان اشاره شده است که کارگاههای بافت ابریشم داشته‌اند (نویسی، ۱۳۶۰: ۲۱) و همچنین اظهار کرده که جامه‌ی که مردم ایران میپوشند، کالای سرزمین خودشان است و از نظر لباس به کشور دیگری نیازمند نیستند (ریاحی، ۱۳۶۸: ۹۴). نکات ذکر شده توسط سفیر عثمانی، باز هم تأکیدی بر وجود کارگاههایی با مالکیت غیرحکومتی است که تعداد آنها بحدی بوده که هیچ نیازی به واردات پارچه از خارج، وجود نداشته است.

نکته مهم درباره صنعت نساجی در دوره صفوی این است که در این زمان هنوز استفاده از پارچه‌های فرنگی باب نشده بود؛ در نتیجه مقدار قابل توجهی از پارچه مورد نیاز برای استفاده عموم و صادرات آن به خارج از کشور، در کارگاههای داخلی تأمین می‌شد. به گفته شاردن، جمعیت اصفهان در دوره شاه سلیمان در حدود ۶۰۰ تا ۶۵۰ هزار نفر بوده است. میتوان تصور

کرد که تأمین پارچه برای این جمعیت، به چه تعداد کارگاه و دستگاه نساجی و شعربافی احتیاج داشته است.

تحویله‌دار در کتابش، *جغرافیای اصفهان*^۱، درباره جمعیت و دستگاههای جماعت شعرباف یا ابریشم باف، اینگونه مینویسد:

«زمان صفوی را گزاف گویند، عهد خاقان مغفور، ۱۲۵۰ دستگاه بود، عهد شاهنشاه مبرور، ۴۶۰، اوایل دولت جاوید مدت، ۲۴۰ و حال رسیده است به ۱۲ کارخانه» (تحویله‌دار، ۱۳۴۲: ۱۰۲). احتمالاً منظور او از خاقان مغفور، فتحعلی‌شاه از شاهنشاه مبرور، محمد شاه و دولت جاوید، ناصرالدین شاه است. نکته مهم، عدد دستگاهها در زمان فتحعلی‌شاه است. در آن زمان ۱۲۵۰ دستگاه شعربافی، پس از حمله افغانها و خرابیهایی که در شهر ایجاد کرده بودند، در شهر بکار مشغول بودند. بر طبق این توضیحات، نویسنده اذعان میکند که در زمان صفوی دستگاههای بافتندگی بسیار بیشتر از این تعداد بوده‌اند. اگر علاوه بر این دستگاهها که فقط مربوط به صنف شعرباف بوده، دستگاههای صنف نساج و صنف مشکی‌باف (نوعی از شعرباف) را که (هیچیک کمتر از دیگری نبوده‌اند) نیز در نظر بگیریم، بخوبی توسعه صنعت نساجی را در اواخر دوره صفوی در این شهر میتوان حدس زد.

شاغلان بخش صنعت در اصفهان

از نوشته‌های دلواله در *سفرنامه* خود برمی‌آید که شاه‌عباس اول، بدنبال درخدمت گرفتن استادکاران بافت پارچه‌های اطلسی ونیزی بود؛ ولی در آن زمان تنها یک بافنده مسیحی یونانی‌الصل در خدمت شاه بود. او در اصفهان و در کارگاههای نساجی بکار مشغول بوده است (دلواله، ۱۳۸۰: ۵۷۲).

در زمان حکومت شاه صفی، وضعیت شغلی و معیشتی مردم را از *سفرنامه اولتاریوس* میتوان دریافت. او پس از باغداری و کشاورزی که شغل اکثر مردم ایران است، بسیاری از مردم را شاغل در انواع حرف و صنایع میداند. او در *سفرنامه*‌اش از تعداد زیادی کارگر و صنعتگر یاد کرده است

۱. کتاب *جغرافیای اصفهان* مربوط به دوره قاجار است؛ اما میتوان در آن اطلاعات باقیمتی درباره اصناف دوره صفویه به دست آورد. اطلاعاتی که این کتاب درباره اوایل حکومت قاجار ارائه میدهد، براحتی قابل تعمیم به دوره صفویه است؛ پس از حمله افغانها و طی دو دوره افشاریه و زندیه، اصفهان به درجه‌یی از ویرانی رسیده بود که نه نادر و نه کریمخان و نه جانشینانش، هیچیک اصفهان را به پایتختی برنگزیدند؛ در نتیجه تا دوره قاجار در اصفهان، کاری در زمینه نساجی صورت نپذیرفت.

که در بازارها و میادین شهرهای ایران بکار مشغول بوده‌اند. از میان این کارگران و صنعتکاران نیز، بافندگان و رنگرزان، بیشترین تعداد را دارا بوده‌اند (اولثاریوس، ۱۳۷۹: ۶۵۸). او از بافنده‌ها، رنگرزه‌ها و گلدوزانی نام برده که می‌توانستند با پنبه و ابریشم بر روی پارچه معمولی و پارچه‌های زربفت که هر قواره‌اش بیش از ده یا دوازده ساعد درازا نداشته است، گل بدوزند (همان: ۲۷۹). تاورنیه نیز از استادی ایرانیها در زری‌بافی و ملیله‌دوزی و ابریشم‌بافی سخن گفته است. او همچنین مهارت استادکاران قالی‌باف را در بافت قالیهای ابریشمی که با نقره و طلا میبافند، ستوده است (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۵۹۸).

علاوه‌بر پیشه‌وران ایرانی که به گفته اولثاریوس بیشتر آنها در کار نساجی و رنگرزی بودند، صنعتگرانی از کشورهای دیگر نیز در دوره‌های مختلف در خدمت شاهان صفوی بوده‌اند. تاورنیه از تعدادی از این فرنگیهایی که در استخدام شاه بودند و در جلفا زندگی میکردند، نام برده است (همان: ۳۸۶). تعداد زیادی از این افراد، ساعت‌سازان اروپایی بودند که کارگاه اختصاصی نیز نداشتند (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۴۲۳). به گفته شاردن، شاه از هر فن و حرفه‌یی، استادان آن را از تمام نقاط کشور به پایتخت آورده بود تا در کارگاههای سلطنتی به کار مشغول شوند. او بطور متوسط شاغلین هر کارخانه را ۱۵۰ نفر ذکر کرده است (همان: ۱۴۲۰).

کمپفر نیز در گزارشات خود نوشته است که ۷ زرگر، ساعت‌ساز و میناکار در خدمت شاه‌عباس دوم صفوی بوده‌اند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۹۷). کارری نیز به وجود صنعتگران فرانسوی که در دربار بکار مشغول بودند، اشاره کرده است (کارری، ۱۳۴۸: ۸۰).

در گزارشهای سفیر عثمانی در زمان حکومت شاه سلطان حسین، آمده که در تمام نقاط ایران، چه در شهرستان، چه در شهرکها و دهکده‌ها، تعداد بازرگانان و کسبه و اصناف بیش از تعداد کشاورز و برزگر است (ریاحی، ۱۳۶۸: ۹۴).

با توجه به آنچه گفته شد، بنظر میرسد، شاغلان صنعت نساجی در اصفهان، بیش از سایر صنایع بوده‌اند. شاهد این ادعا میتواند گزارشهای پراکنده‌یی باشد که درباره نوآوریهای نساجان وجود داشته است. شاردن مهارت متخصصین نساجی را ستوده است. او عنوان کرده که این افراد برای پیشبرد کارهای خود در این رشته، دستگاههای ریسندگی و بافندگی، دوکها و چرخهایی را اختراع کرده بودند که با ماشینها و ابزار و آلاتی که اروپاییان در این صنعت بکار میبردند، رقابت میکرد (شاردن، ۱۳۷۲: ۸۹۵). یکی دیگر از این ابداعات نیز مربوط به بافت پارچه‌های زربفت گرانبهایی بوده است که هر گز آن ۵۰ تومان ارزش داشت. در این نوع بافت، بطور همزمان ۵ یا

۶ کارگر چابک‌دست از ۲۴ تا ۳۰ نوع ماکو و قلاب مختلف برای بافت پارچه استفاده میکردند (همان: ۸۹۶). همچنین اولتاریوس از نوعی کاغذ که از خرده‌های پارچه‌های ابریشمی تهیه میشد، نام برده است (اولتاریوس، ۱۳۷۹: ۶۷۵).

در کارگاههای بسیاری که در شهر اصفهان وجود داشت، کارگران و متخصصان بسیاری به کار مشغول بودند. در گزارش احمد دری نیز به دربار عثمانی، آمده است، در ایران بازرگان و کسبه و اصناف بسیار هستند؛ ولی کشاورز و برزرگر کم است (دری، ۱۳۶۸: ۹۴). این نکته نشانگر این مسئله است که حداقل در شغل مردم از ابتدای دوره صفوی تا پایان آن تغییرات عمده‌ی صورت گرفته است. اولتاریوس شغل بیشتر مردم را در زمان شاه صفی، کشاورزی و باغداری ذکر کرده است، در حالی که در زمان حکومت شاه سلطان حسین، اذعان میکند که شغل بیشتر مردم، بازرگانی و پیشه‌وری بوده است.

در کتاب *جغرافیای اصفهان* آمده که: «اقلاً عَشْر اصناف اصفهان، نساج بود» (تحویلدار، ۱۳۴۲: ۱۰۱). در ادامه این مطلب به صنایع دیگری نیز اشاره شده است، مانند شَعْر بافی؛ زربافی؛ زرکشی و چیت‌سازی که در گذشته اصناف بزرگی بودند؛ ولی در روزگار قاجار از شکوه و رونق آنها کاسته شد.

در اوایل حکومت قاجار، صنف نساج به‌تنهایی یک‌دهم جمعیت کل اصناف اصفهان را شامل میشد و صنف شعرباف نیز به اندازه نساجان، جمعیت و دستگاه خاص خود را داشته‌اند (همان: ۱۰۲)؛ عبارت بهتر با در نظر گرفتن حمله افغانها و خرابیهای پس از آنها، به یقین تعداد اعضای این صنف در دوره صفوی از این هم بیشتر بوده است. علاوه برین، اگر صنفهای وابسته به نساجی، مانند صباغ؛ نداف؛ چرخ‌تاب؛ ریسمان‌کش؛ سیم‌کش؛ حلاج؛ گازر و زرکش را نیز در نظر بگیریم، متوجه میشویم که رقم بزرگی از جمعیت صنعتگران اصفهان، به نساجی و صنایع وابسته بدان مشغول بودند. همانگونه که پیشتر گفته شد، تحویلدار تعداد دستگاههای شعربافی را در اصفهان دوره صفوی، بسیار زیاد ذکر کرده است که در حالی که تعداد آنها در دوره فتحعلی‌شاه به ۱۲۵۰ دستگاه رسید. از آنجایی که بر روی بعضی از دستگاههای شعربافی بیش از یک نفر کار میکردند، میتوان تصور کرد که به احتمال زیاد در هر کارگاه، چند نفر مشغول کار نساجی و شعربافی بوده‌اند.

تجارت محصولات صنعتی اصفهان

کارگاههای بزرگ و کوچکی که در دورترین نقاط شهر و اطراف آن وجود داشتند، محصولات

بسیاری را روانه بازار می‌کردند. بدلیل حجم بالای تولیدات صنعتی، بمرور زمان بازار شهر نیز گسترش یافت تا با میزان تولید هماهنگ باشد.

شاه اسماعیل صفوی در سال ششم سلطنت خود؛ یعنی سال ۹۱۱ ه.ق. در اطراف میدان قدیم اصفهان چهار بازار ایجاد و عرصه میدان قدیم را نیز گشاد کرد (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۸). در کتاب *روضه‌الصفویه* آمده است که در سال ۱۰۱۲ ه.ق. که کار ساخت میدان شاه آغاز شد، در اطراف آن علاوه بر کاروانسراها؛ گرمابه‌ها؛ مساجد و مدارس مرغوب؛ چهار بازار، شامل مغازه‌ها و بزازخانه‌ها بوجود آوردند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۵۹). در دوران شاه‌عباس اول؛ تعداد مغازه‌های موجود در دروازه‌های شهر که داخل بازارها بوده و به فروش منسوجات و خوار و بار اختصاص داشته‌اند، در حدود ۱۰ هزار باب دکان بوده است (بیات، ۱۳۳۸: ۶۰).

این چهار بازار را شاه‌عباس اول در اطراف بزرگترین میدان شهر (میدان نقش جهان) بوجود آورده بود. چندسال بعد این بازارها به هم متصل شده و اطراف میدان را کاملاً فرا گرفته بودند (فیگوئرا، ۱۳۶۳: ۳۴۰).

در طول زمان، بازار شهر چنان دورن محلات شهر تنیده شده بود که بیشتر کوچه‌های شهر بوسیله بازارهای سرپوشیده قطع میشدند. در نوشته‌های مسافران مختلف این دوره که از بازار اصفهان دیدن کرده بودند، بازار شهر از خیابانهای مسقف (که بین صنوف مختلف تقسیم شده بود) تشکیل میشد. دلاواله نیز در اطراف میدان نقش جهان از خیابانهای مسقف بسیاری نام برده است. او این خیابانها را خیابان مسقف قهوه‌چپها؛ کفاشها؛ بزازها؛ عطارها و... نامیده است. در میان بازار، کاروانسراهایی نیز وجود داشته که محل تجارت و کسب و کار بازرگانان مختلف بوده است (دلاواله، ۱۳۸۰: ۸۸۳). توماس هربرت نیز برخی از مغازه‌های داخل میدان را محل فروش پارچه و جواهرات ذکر کرده است (هربرت، ۱۹۲۸: ۱۲۹). بازار بزرگ اصفهان به چندین کوچه سرپوشیده یا بازارهای فرعی هم تقسیم میشد که در آن کالاهای مختلفی یافت میشد. در این بازار و دیگر بازارهای شهر، شغل‌های همسان در کنار هم قرار داشتند. در انتهای شمال میدان نقش جهان سمت راست، راهی وجود داشت که به بازار منتهی میشد. داخل این بازار، قیصریه بزرگی وجود داشت که محل خرید و فروش کالاهای گرانبهایی بود (اولثاریوس، ۱۳۷۹: ۶۱۱). تاورنیه نیز به این بازار اشاره کرده و آن را محل فروش زری طلایی و نقره‌ی و پارچه‌های اعلان‌نامیده است (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۳۹۱).

شاردن بازار اصفهان را شلوغترین نقطه شهر خوانده است. این ازدحام جمعیت، بحدی بود که «مردم از سر و دوش هم بالا میرفتند» (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۳۹۱). او امتداد این بازارها را از یک سوی شهر بسوی دیگر دانسته است. همچنین از بازار قیصریه، بعنوان محل فروش پارچه‌های گرانقیمت نام برده است (همان: ۱۴۳۹). بجز جواهرات و سنگهای قیمتی از گرانبهارترین کالاهایی که در شهر اصفهان بین تجار معامله میشد، پارچه‌های زربفتی بود که هر گز آن ۵۰ تومان ارزش داشت. شاردن این پارچه‌ها را گرانترین پارچه‌های دنیا قلمداد کرده است (همان: ۸۹۵).

با وجودی که شاه‌عباس دوم برای انتقال صنعتگران و تاجران میدان شاه، میدان نو^۱ را در شهر اصفهان ایجاد کرده بود؛ ولی تا دوره حکومت شاه سلیمان، میدان شاه کماکان محل فروش انواع و اقسام اجناسی بود که زیر چادر به فروش میرسیدند (سانسون، ۱۳۴۶: ۶۵) در این زمان، هنوز میدان شاه، نقش بزرگترین بازار شهر را ایفا میکرد.

کمپفر در دالانهای مسقف بازار میدان شاه از تعداد زیادی دکان نام برده که محل فروش پارچه‌های پشمی، زری، منسوجات پنبه‌یی و ابریشمین بوده‌اند. او این بازار را قیصریه خوانده و آن را معیار مناسبی برای اظهار نظر درباره رفاه اجتماعی و توسعه دادوستد در هر ناحیه دانسته است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۰). کاری که مسافر اصفهان در دوره شاه سلیمان است، نیز بازارهای اصفهان را انباشته از کالاهای گرانقیمت دانسته است (کاری، ۱۳۴۸: ۶۵). او همچنین در گوشه میدان شاه از بازاری نام برده است که در آن پارچه‌های زربفت و نقره‌بافت و ابریشمهای اعلاهی هندی بفروش میرسید (همان: ۸۳).

البته در بازار اصفهان، علاوه بر تجاری که کارشان تجارت در داخل کشور بود، تجار و بازرگانانی هم از دورترین نقاط ایران و دنیا حضور داشتند که این منسوجات را به خارج از کشور صادر میکردند. شاه‌عباس اول به منظور کسب سود بیشتر و جذب سرمایه، اقدام به صادرات ابریشم خام کرد. او به شخصه مسئولیت تجارت این کالای با ارزش را بعهده گرفته بود، در نتیجه قیمت آن را نیز خود تعیین میکرد (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۴۰۲).

در زمان شاه صفی، تولید ابریشم ایران در حدود ۲۰ هزار عدل که هر عدل معادل ۲۱۶ پوند بوده است. مصرف ابریشم در داخل ایران ۱۰۰۰ عدل بوده و بقیه این ابریشم که مقدار قابل ملاحظه‌یی هم بوده است، به کشورهای هند؛ عثمانی؛ ایتالیا؛ انگلستان و هلند صادر میشد (اولناریوس، ۱۳۷۹: ۶۵۹).

۱. شاردن در سفرنامه خود مینویسد: «میدان نو اصفهان را شاه عباس ثانی بنا نهاد تا همه صنعتگران و سوداگران و دست‌فروشان را که در میدان شاه به کسب و کار اشتغال داشتند، بدان میدان منتقل کند» (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۴۶۱).

صدور این مقدار ابریشم به خارج از کشور، نشان از توسعه صادرات این کالا در این زمان داشته است. پس از شاه‌عباس اول تا پایان حکومت صفوی، ابریشم، اصلیت‌ترین کالایی بود که از ایران به کشورهای مختلف آسیایی و اروپایی صادر میشد. شاردن ایران را بزرگترین کشور صادرکننده ابریشم در دنیای آن روزگار معرفی کرده است. تنها هلندیان هر سال در حدود ۵۰۰ یا ۶۰۰ هزار لیور ابریشم از راه دریای هند به اروپا حمل میکردند. عثمانی و روسیه نیز از خریداران این محصول بودند؛ البته روسیه بجز ابریشم خام، مقدار زیادی از انواع پارچه‌های ابریشمی و دیگر اقسام منسوجات را نیز از ایران خریداری میکرد (شاردن، ۱۳۷۲: ۹۰۴). شاردن، بهای کلیه محصول ابریشمی را که در ایران تولید میشد بیش از ۱۲ میلیون لیور دانسته است. از نظر او چون محصول ابریشم سال به سال بیشتر میشد، این مبلغ نیز در طول زمان افزایش مییافت (همان: ۹۰۳). شاردن صادرات تولیدات نساجی ایران را در دوران حکومت شاه سلیمان صفوی، اینگونه معرفی کرده است: «ابریشم، پارچه‌های زربفت و سیمین تار و دیگر منسوجات گرانبها و نفیس و قالی و جواهر» (همان: ۸۹۹).

ایرانیها تنها بخشی از ابریشم تولیدی خود را صادر و باقیمانده این ابریشم را برای تهیه پارچه‌های ابریشمی مصرف میکردند. بخشی از این پارچه‌های ابریشمی را نیز صادر کرده و بخش دیگر را برای مصرف داخلی نگاه میداشتند (کاری، ۱۳۴۸: ۱۴۹). «از منابع تاریخی لهستانی چنین برمی آید که در قرن هفده میلادی، پادشاهان لهستان، تجار ارمنی را به اصفهان و کاشان میفرستادند، تا قالیهای ابریشمی و نخ طلائی را برای آنها سفارش دهند» (دیماند، ۱۳۸۳: ۲۶۹).

در زمینه تجارت نیز از ابتدا تا انتهای دوره صفوی، تغییرات عمده‌یی صورت گرفته است. کاتف در سفرنامه‌اش ذکر کرده که از هند و عربستان متقال وارد شهر می‌شد. (کاتف، ۲۵۳۶: ۶۵) اولتاریوس نیز به واردات ماهوت از انگلستان اشاره کرده است؛ ولی دری گفته است که ایرانیان از حیث جامه، نیازمند کشورهای دیگر نیستند و جامه‌یی که میپوشند، کالای خودشان است (ریاحی، ۱۳۶۸: ۹۴) این عبارت به معنی تولید انبوه منسوجات در این دوره است. تولید انبوه نیز وقتی مصرف داخلی و صادرات خارجی را بدنبال داشته باشد، به این معنی است که تجارت و محصولات صنعتی در کشور پر رونق و گسترده است.

شاغلان بخش تجارت در اصفهان صفوی

وقتی در شهری تولید یک محصول صنعتی رونق مییابد، یعنی علاوه بر شاغلان بخش صنعت در

این شهر، افراد زیادی نیز در بخش تجارت این محصولات مشغول به کار هستند. در بخش پیش گفته شد که اصفهان در دوره صفوی بازارهای پررونقی داشته است که در آنها کارگاههای بسیاری علاوه بر تولید پارچه، به کار خرید و فروش این محصولات صنعتی نیز میپرداختند. بجز مغازه‌های داخل بازار، کاروانسراهای زیادی در محدوده بازار وجود داشتند که تجار و بازرگانان عمده در آنها مستقر شده و به کار مشغول بودند. بسیاری از این بازرگانان از سایر نقاط ایران و حتی دنیای آن روز در اصفهان گرد هم آمده بودند. کاری شهر اصفهان را بدلیل داشتن موقعیت ممتاز تجاری، دلیل مراجعه بسیاری از بازرگانان از نقاط مختلف دنیا دانسته است (کاری، ۱۳۴۸: ۶۵). ارامنه اصفهان یکی از بزرگترین گروههای تجار در اصفهان بودند. اولتاریوس ثروتمندترین و معتبرترین تاجران ایرانی را ارامنه مسیحی دانسته است (اولتاریوس، ۱۳۷۹: ۶۵۹). شاه‌عباس اول با دادن ابریشم بصورت مساعده به ارامنه‌یی که آنها به جلفا کوچانده بود، آنها را تشویق به کار تجارت کرد. این افراد پس از فروش ابریشمها به اصفهان مراجعه کرده و پول آن را به شاه میپرداختند (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۵۶). بازرگانانی که در کار تجارت با کشورهای خارجی بودند، منافع بسیاری بدست آورده بودند. به گفته یان اسمیت بسیاری از این تاجران ارمنی بوده‌اند (فلور، ۱۳۵۶: ۸۲). یکی از معروفترین این بازرگانان خواجه نظر ارمنی بوده که در زمان شاه‌عباس اول، «کلانتر ارامنه» نیز بوده است (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۶۳). شاردن نیز از ارمنیانی نام برده که بیش از دیگر بازرگانان به کار فروش ماهوت انگلیسی مشغول بودند (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۴۴۴).

به جز ارامنه، گروههای بزرگ دیگری از تجار نیز در اصفهان ساکن بودند. دلواله در زمان شاه‌عباس اول، در میان خارجیانی که برای داد و ستد به ایران سفر میکردند، تعداد هلندیها را بیش از همه دانسته است. پس از آنها نیز به تعداد زیاد بانیان یا تجار هندی اشاره کرده است (دلواله، ۱۳۸۰: ۴۸۴). پس از این زمان تعداد بانیان در دوره‌های پس از شاه‌عباس بحدی زیاد شد که تعداد آنها در دوره شاه صفی ۱۲ هزار نفر و در دوره‌های بعد از آن تا ۲۰ هزار نفر نیز گزارش شده است.

بازرگانانی که بطور انفرادی به اصفهان آمده و در آن ساکن شده بودند، گروهی از تاجران خارجی تحت‌عنوان «شرکتهای تجاری» کشور متبوع خود، در اصفهان حضور داشتند. از زمان شاه‌عباس اول، صاحبان این تجارتخانه‌ها در ایران، دفتر تجاری خود را تأسیس کردند. اولین دفتر تجاری مربوط به هلندیان و پس از آنها مربوط به انگلیسیها بوده است. حوزه فعالیت این مؤسسات نیز، بیشتر تجارت ابریشم و پارچه‌های ابریشمی بود. عکس این مسئله هم وجود داشت؛ یعنی در

دوره صفوی، بعضی از بازرگانان ایرانی نیز در کشورهای مثل سوئد و چین عامل یا نمایندگی داشتند (شاردن، ۱۳۷۲: ۹۰۴).

در اصفهان علاوه بر پارچه‌های ابریشمی، بازار خرید و فروش پارچه‌های نخی نیز پر رونق بود. اولتاریوس به تعداد زیادی از تاجران که به خرید و فروش پنبه اشتغال داشتند، اشاره کرده است. از این پنبه‌ها برای بافتن پارچه‌های نخی استفاده میشد (اولتاریوس، ۱۳۷۹: ۶۱۹).

توسعه کالبدی اصفهان

برای بدست آوردن وسعت اصفهان در دوره صفوی، بهترین منبع سفرنامه‌ها هستند؛ زیرا در میان این نوشته‌ها میتوان محیط شهر اصفهان را بطور تقریبی پیدا کرد. تمام اطلاعاتی را که در سفرنامه‌ها درباره وسعت شهر اصفهان در طول دوره صفوی ذکر شده، میتوان در این جدول مشاهده کرد:

(جدول ۱). محیط شهر اصفهان در طول دوره صفوی^۱

دوره	نویسنده	اندازه	توضیحات
آق قویونلو	باربارو	۱۰ مایل یا ۱۶ کیلومتر ^۱	با حومه
شاه عباس اول	هربرت	۹ مایل یا ۱۴/۴ کیلومتر	_____
شاه صفی	اولتاریوس	۸ مایل یا ۱۲/۸ کیلومتر	با حومه
شاه عباس دوم	ژان تونو	۹ یا ۱۱/۲ کیلومتر	برای دور زدن شهر ۴ تا ۵ ساعت زمان لازم است.
شاه سلیمان	شاردن	۱۲ تا ۲۴ مایل یا ۱۹/۲ تا ۳۸ کیلومتر	با حومه
	کمپفر	۳۶ کیلومتر	با حومه
	کارری	۳۰ مایل یا ۴۸ کیلومتر ۱۲ مایل یا ۲۰ کیلومتر	با حومه طول حصار

با وجودی که محیط ذکر شده برای شهر اصفهان تخمینی است؛ اما بخوبی میتوان گسترش فضایی شهر را در طول حکومت صفوی مشاهده کرد. با توجه به اعداد و ارقام ذکر شده در سفرنامه‌ها،

۱. در اینجا از روش محاسباتی کمپفر استفاده شده است. در روش او برای طی مسافت یک فرسنگ، یک ساعت زمان لازم است و از طرفی ۱۶ فرسنگ را معادل ۳۶ کیلومتر محاسبه کرده است؛ در نتیجه مسافتی که در ۴ یا ۵ ساعت بتوان طی کرد، در حدود نه تا ۱۱/۲ کیلومتر تخمین زده میشود.

بیشترین جهش توسعه کالبدی شهر را در زمان شاه‌عباس دوم مشاهده می‌کنیم. با مراجعه به متون تاریخی، مشاهده می‌شود که شاه‌عباس دوم در سال ۱۰۶۹ ه. ق.، گبران را از خانه‌هایشان در گبرآباد به انتهای محله جلفا کوچاند تا بجای آن باغ سعادت‌آباد را بسازد (واله اصفهانی، ۱۳۸۲، ۴۳۸). او همچنین تمام مسیحیانی را که در محلات مختلف اصفهان زندگی می‌کردند، به جلفا کوچ داد (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۵۵۶). این دو نمونه بخوبی نشان می‌دهد که منطقه جلفا در زمان شاه‌عباس دوم، بسیار بزرگتر از سابق شده بود.

همانگونه که پیشتر نیز گفته شد، دلایل توسعه کالبدی اصفهان بسیارند. با جستجو در متن سفرنامه‌ها میتوان مهمترین آنها را این چنین خلاصه کرد:

- مناسب بودن موقعیت جغرافیایی اصفهان و فراوانی آب و حاصلخیزی جلگه آن (کارری، ۱۳۴۸: ۶۲)؛
- تصمیم شاه‌عباس اول مبنی بر انتخاب این شهر بعنوان پایتخت صفوی (اولثاریوس، ۱۳۷۹: ۶۰۴)؛
- علاقه و تلاش شخصی شاه‌عباس اول برای توسعه شهر اصفهان (فلور، ۱۳۵۶: ۸۲)؛
- قصد شاه‌عباس اول برای الحاق محلات جدید حومه شهر به اصفهان و تبدیل آنها به یک شهر واحد (دلواله، ۱۳۸۰: ۴۷۲)؛
- کوچاندن عده زیادی از مردم شهرهای مختلف به طرف اصفهان توسط شاهان صفوی (اولثاریوس، ۱۳۷۹: ۶۰۴)؛

- مرکزیت تجاری این شهر و قرار گرفتن در مسیر جاده اصلی بازرگانی (همان، ۶۱۳)؛

- افزایش جمعیت به دلیل اعتقاد مردم به وجود امنیت و رفاه بیشتر در پایتخت (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۸۵)؛

- مرکزیت صنعتی اصفهان و وجود کارگاههای متعدد صنعتی در این شهر، بخصوص صنعت نساجی.

بیشتر دلایل توسعه شهر، مربوط به دوره حکومت شاه‌عباس اول است؛ البته این مسئله به این معنا نیست که در دوره شاه‌عباس اول، اصفهان از نظر کالبدی بیشترین وسعت را در کل دوره صفوی داشته است؛ بلکه در این زمان، مقدمات لازم برای توسعه فضایی شهر، توسط شخص شاه فراهم شد. این تمهیدات چنان دقیق و اصولی طراحی شده بود که پس از مرگ شاه‌عباس اول، اصفهان همچنان به توسعه خود ادامه داد. با توجه به ارقام ذکر شده در جدول مذکور از زمان شاه‌عباس اول تا زمان شاه سلیمان، محیط شهر تقریباً سه برابر شده بود. این رقم تا پایان حکومت صفوی، بسیار بیش از این بوده است؛ زیرا شاه سلطان حسین، با ساختن شهرک فرح‌آباد در دامنه کوه صفا، محدوده شهر را بسیار بزرگتر کرده بود.

البته رشد اصفهان تنها شامل خود شهر نبود؛ بلکه دهات و آبادیهای اطراف شهر نیز در دوره

صفوی گسترش یافتند. اولتاریوس تعداد آبادیهای اطراف شهر را ۱۴۸۰ شمرده است (اولتاریوس، ۱۱۳۷۹: ۶۱۶) در حالی که در زمان شاردن این تعداد به بیش از ۱۵۰۰ آبادی افزایش یافته بود (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۵۸۶). با توجه به اینکه شاردن و اولتاریوس به فاصله ۳۰ سال از هم این آبادیها را شمارش کرده‌اند، این افزایش رقم قابل توجهی است. همانگونه که مشاهده میشود، تعداد آبادیهای اطراف شهر نیز در زمان شاه‌عباس دوم افزایش یافته است. اروج بیگ بیات، سفیر شاه‌عباس اول، در نوشته‌هایش آورده است که در نواحی اطراف اصفهان، کرم ابریشم پرورش می‌یافت و در همان حوالی قماشهای ابریشمی، با نهایت مهارت بافته میشد (بیات، ۱۳۳۸: ۶۰). زیاد شدن آبادیهای اطراف اصفهان با وجود این روستاهای صنعتی، نمیتواند بی‌ارتباط باشد. شاید گسترش باغات توت یا ازدیاد کارگاههای بافت قماشهای ابریشمی یا نخی در این مناطق دلیل این افزایش باشد.

ساکنین اصفهان

گونگونی ساکنین یک شهر نشان‌دهنده رونق و توسعه یک شهر است. این تنوع میتواند در حد اقوام گوناگون و یا ملیتهای مختلف باشد. اصفهان در دوره صفوی، شهری با ساکنینی مختلف بوده که در کنار یکدیگر زندگی میکردند. نمیتوان ادعا کرد که تمامی ساکنین اصفهان، بدلیل توسعه صنعتی و تجاری شهر که پیشتر گفته شد، در این شهر ساکن شده‌اند؛ اما بطور قطع، توسعه صنعتی و تجاری و در نتیجه آن توسعه اقتصادی اصفهان، شرایطی را فراهم کرده بود که شهر مردم بیشتری را برای زندگی بسوی خود جلب کند.

بر اساس نوشته‌های مسافران خارجی، حضور ساکنان غیرایرانی در اصفهان به این دلایل است:
- بعضی از این افراد، بعنوان نمایندگان سیاسی یا سفیر در اصفهان حاضر بودند. مثل برادران شرلی و همراهانشان (شرلی، ۱۳۸۷: ۱۴۷) و سفرای کشورهای لهستان؛ روسیه؛ سیام؛ عربستان؛ ترکستان و گرجستان (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۴۸).

- برخی از این افراد صنعتگرانی بودند که در خدمت شاهان صفوی بودند (کاری، ۱۳۴۸: ۸۰)، مانند هفت زرگر و ساعت‌ساز و میناکار فرانسوی (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۳۸۶) یک بافنده یونانی الاصل (دلاواله، ۱۳۸۰: ۵۷۲).

- برخی از آنها نمایندگان طریقه‌های مختلف اروپایی در ایران بودند، مانند دومینیکنها، کارمها و ... (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۹۷).

- بسیاری از این افراد، بازرگانانی بودند که بدلیل رونق تجارت در اصفهان حضور داشتند، مثل

بازرگانی از کشورهای مختلف اروپا و آسیا (کاری، ۱۳۴۸: ۶۵).

- برخی شرکتهای تجاری که علاوه بر اهداف تجاری، اهداف سیاسی نیز داشتند، مثل تجارخانه‌های هلند و انگلیس (دولیه دلد، ۲۵۳۵: ۲۱)

- بسیاری از آنان مثل هندیها یا بانیان، بدلیل رونق اقتصادی شهر در اصفهان جمع شده بودند و با پول خود کار میکردند (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۴۰۹).

با توجه به آنچه گفته شد از گروههای ذکر شده میتوان حضور چند گروه را با صنعت نساجی مرتبط دانست. صنعتگران و بازرگانی که در کار پارچه بودند، افرادی هستند که بطور مستقیم با این صنعت ارتباط داشتند و به منظور خرید، فروش و تجارت این کالای صنعتی در شهر اصفهان زندگی میکردند. برخی از این افراد در شهر خانه داشتند؛ ولی بسیاری از آنها در کاروانسراهایی که محل کارشان نیز محسوب میشد، زندگی میکردند.

بجز بازرگانان، هندیان یا بانیان بودند که اگرچه بطور مستقیم با صنعت نساجی مربوط نبودند؛ اما بطور غیرمستقیم حضور آنها را میتوان به رونق صنعتی شهر نسبت داد. بدلیل گردش پولی زیاد ناشی از توسعه صنعت و تجارت کالاهای صنعتی در شهر، آنها در اصفهان با پول خود کار میکردند. تعداد این افراد به مرور زمان و از ابتدا تا انتهای دوره صفوی بسیار زیاد شده بود؛ اما ساکنان ایرانی اصفهان، شامل مسلمانان؛ زرتشتیها؛ ارمنیها و یهودیان بودند. از میان آنها ارمنه جلفا بیشتر در کار تجارت با کشورهای دیگر و با بازرگانان ایرانی در داخل کشور تجارت میکردند. در کنار این افراد صنعتگرانی نیز در رشته‌های مختلف صنعتی مشغول به کار بودند که تعدادشان کم نبود. تعداد اندکی از زرتشتیان و به گفته اولتاریوس تعداد زیادی از مسلمانان هم به کارهای صنعتی و پیشه‌وری اشتغال داشتند.

توسعه عناصر شهری

تعداد اماکن عمومی یا بناهای عام‌المنفعه، مانند مسجد؛ کلیسا؛ کاروانسرا؛ پل و... وضعیت آنها در یک شهر یکی از نشانه‌های توسعه شهری است. در زمان شاه‌عباس اول تعداد مساجد شهر اصفهان بسیار زیاد بود و جانشینان او نیز مساجد بسیاری در این شهر ساختند تا حدی که شاردن تعداد مساجد شهر را ۱۶۲ باب برشمرده است. درآمد بسیاری از مساجدی که در شهر اصفهان ساخته شده بود، از محل موقوفات تأمین میشد. بدین ترتیب آبادانی مساجد در دوره صفوی را میتوان به تعداد زیاد موقوفات و درآمد خوب آنها نسبت داد. این موقوفات خود، شامل اماکن عمومی،

مثل کاروانسرا؛ حمام و بازار بودند؛ بعبارت بهتر، توسعه مساجد، به معنی توسعه موقوفات است. افزایش تعداد موقوفات نیز، یعنی افزایش تعداد بناهای عام‌المنفعه. از طرفی گفته شد که گسترش تعداد این اماکن یکی از نشانه‌های توسعه شهری است و توسعه شهر نیز همانگونه که گفته شد از عوامل زیادی سرچشمه میگیرد که یکی از آنها توسعه صنعتی و تجاری آن شهر است. بنابراین آبادانی مساجد اصفهان در دوره صفوی به توسعه صنعتی و بازرگانی شهر نسبت داده میشود.

در قسمتهای پیشین ذکر شد که یکی از خصوصیات اصفهان دوره صفوی، وجود اقوام و ملل مختلف در میان ساکنین این شهر بوده است. بدلیل افزایش روزافزون ساکنین خارجی و غیرمسلمان در اصفهان، شاهان صفوی به اقلیتهای مذهبی اجازه داده بودند تا برای برگزاری مراسم دینی خود، کلیسا و دیر مذهبی بسازند. در زمان شاه‌عباس اول، کارملیتها و آگوستینها کلیساهای بسیار خوبی داشتند (فلور، ۱۳۵۶: ۸۶). در همین زمان، ارامنه جلفا و تبریز و کلیمیان اصفهان هر یک عبادتگاههای مخصوص بخود داشتند (کاتف، ۲۵۳۶: ۷۱).

تاورنیه کلیساهای اصفهان را بسیار متمولتر و ثروتمندتر از کلیساهای کشورهای مسیحی معرفی کرده است. او دلیل ثروت و تمول این کلیساها را رونق تجارت در میان ارامنه در زمان شاه‌عباس اول دانسته است. او در سفرنامه‌اش اینگونه نوشته است:

«از وقتی که ارامنه پایشان به اروپا باز شده، بر زینت و تجملات کلیساهای خود بسی افزوده‌اند. در صحن کلیساها قالیهای قیمتی، گسترده و برای زینت آن از صنعتگران قابل استفاده کرده و پارچه‌های اعلا به کار میبرند و از هیچ چیز مضایقه نمی‌نمایند» (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۴۳۱). همچنین تاورنیه به وجود ۱۶ کلیسا و نمازخانه در جلفا که دو تا از آنها دیر دختران بودند، اشاره کرده است (همان: ۴۰۸). دولیه دلدن در زمان شاه‌عباس دوم به بیش از ۲۰ کلیسا که گنبدهای آنها خوب ساخته شد و داخل آنها بسیار پاکیزه بوده، اشاره کرده است (دولیه دلدن، ۲۵۳۵: ۴۷) به نظر میرسد او دیرها، صومعه‌ها و نمازخانه‌ها را نیز بعنوان کلیسا بشمار آورده است. شاه سلیمان صفوی نیز به تبعیت از جد خود شاه‌عباس اول به هیئتهای مبلغین دین مسیح اجازه داده بود که در هر نقطه‌یی که بخواهند مؤسسات خود را دایر کنند (سانسون، ۱۳۴۶: ۳۴). در همین زمان، کمپفر نیز در جلفا وجود ۱۳ کلیسا را گزارش کرده است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۸۶).

نکته‌یی که تاورنیه در سفرنامه‌اش ذکر کرده، بسیار حائز اهمیت است. او با صراحت دلیل ثروت و مکنت کلیساهای اصفهان را ثروت ارمنیان جلفا میداند. بدین ترتیب، یکی از دلایل اضافه شدن تعداد کلیساها و رونق و ثروت آنها، رونق تجارت و بازرگانی در میان ارامنه است. قبلاً گفته شد

که بیشتر ارمنیان جلفا، تاجران ابریشم و منسوجات ابریشمی بودند. بنابراین رشد و توسعه نساجی، گسترش تجارت و بازرگانی کالاهای ابریشمی را در این منطقه بدنبال داشته است. در نتیجه شاید بتوان اینگونه گفت که تعداد کلیساها و تمکن آنها ارتباط مستقیمی با رونق صنعت نساجی در اصفهان داشته است.

تاورنیه پلهای روی زاینده رود را چهار عدد ذکر کرده است. «پلی که در وسط خیابان تقاطع میکند، موسوم به پل الله وردی خان که بانی آن بوده است، میباشد و آن را پل جلفا هم میگویند» (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۳۹۶).

«سه پل دیگر هم روی این رودخانه بنا شده که یکی بالاتر از پل جلفا و دو دیگر در زیر دست آن هستند. پل اول خیلی ساده؛ ولی برای آرامنه بسیار راحت است که از روی آن راه را میان بر کرده، برای کسب و کار خود به شهر آمده مراجعت مینمایند و گرنه بایستی دوری ممتد را طی کرده و تمام اصفهان را پا بزنند.

دو چیز شاه عباس را مشوق شد که در این محل پلی بنا نماید: یکی همان صفا و منظره رودخانه و دیگری مجاورت محله گبرها به آن مکان که آنها از روی پل رفت و آمد کنند و دیگر به خیابان بزرگ چهار باغ نروند و از آنجا عبور ننمایند؛ زیرا از روی این پل راهشان برای رفتن به شهر اصفهان خیلی نزدیکتر بود. محله گبرها تقریباً قریه بزرگی است و اولین خانه‌های آن از کنار رودخانه شروع میشود» (همان: ۳۹۸-۳۹۷). اهمیت پلهای اصفهان را از گفته‌های تاورنیه براحتی میتوان درک کرد. دو عدد از این پلها (پل جلفا و پل مارنان) دقیقاً عبور و مرور ارمنیان را به بازار شهر و در نتیجه محل کسب و کارشان راحت کرده بود. شغل ارمنیها (تجارت ابریشم و پارچه‌های ابریشمی) برای دولت و شهر بسیار مهم بود، چون درآمد بسیاری از آن حاصل میشد. بنابراین شرایط طوری رقم میخورد که آنها براحتی بتوانند در محل کسب و کار خود حاضر شوند. درباره وجود پلها نمیتوان بحثی کرد، چون برای ایجاد ارتباط بین دو سوی زاینده رود، باید پل ایجاد میشد؛ مسئله مهم در این مبحث مکان‌یابی پلهاست. از آنجایی که پیشه ارمنیان مربوط به صنعت نساجی بوده، بطور غیرمستقیم میتوان مکان‌یابی این پلها را به صنعت نساجی ربط داد.

از ابتدا تا انتهای دوره صفوی، کاروانسراهای بسیاری احداث شدند. علاوه بر کاروانسراهای بسیاری که در زمان شاه عباس اول در شهر ساخته شده بودند، پس از او نیز بر تعداد این اماکن افزوده شد؛ بطوری که ناظر بیوتات شاه عباس دوم به تنهایی ۱۴ کاروانسرا ساخته بود (وحید

بدلیل آمد و شد بسیار بازرگانان و رونق تجارت در اصفهان، کاروانسراها درآمد زیادی داشتند (دلواله، ۱۳۸۰: ۸۷۴) اولثاریوس در شهر اصفهان از ۲۴ کاروانسرا یاد کرده که به تنهایی، هر یک سالانه ۲۰۰ تا ۳۰۰ تومان مالیات می‌دادند (اولثاریوس، ۱۳۷۹: ۷۴۵).

مکان کاروانسراها نیز در آن زمان بسیار مهم بوده است. کاروانسراها هر چه به مرکز شهر و بازار نزدیکتر بودند، کاربری‌شان تغییر میکرد. کاروانسراهای داخل بازار، علاوه بر اسکان مسافر، دارای حجره‌هایی بودند که بسیاری از بازرگانان در آنها مشغول کسب و کار و تجارت بودند. در روضه الصفویه، دقیقاً ذکر شده که شاه‌عباس اول در اطراف میدان شاه، چهار بازار مشتمل بر چندین دکان و کاروانسرا... ساخته بود (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۵۹). در بسیاری از این کاروانسراهای داخل بازار، منسوجات در معرض فروش قرار میگرفتند.

تعداد مهمانخانه‌ها یا همان کاروانسراها، در عصر شاه‌عباس بیش از ۱۰۰ عدد ذکر شده است (کاتف، ۲۵۳۶: ۶۴). این در حالی است که اروج بیگ تعداد کاروانسراهای شهر را در حدود ۶۰۰ باب ذکر کرده است (بیات، ۱۳۳۸: ۵۹). شاردن نیز این تعداد را ۱۸۰۲ کاروانسرا دانسته است (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۵۸۴) که این عدد از نظر بسیاری از صاحب‌نظران مردود است؛ البته اگر تعدادی که اروج بیگ بیات گفته صحیح باشد، با توجه به رشد و گسترش اصفهان از زمان شاه‌عباس اول تا زمان شاه‌سلیمان، تعداد کاروانسراهایی که شاردن ذکر کرده، میتواند، صحیح باشد. از طرف دیگر گفته شده که شاه‌عباس اول ۹۹۹ کاروانسرا ساخته است (راوندی، ۱۳۸۲: ۵۸۳). با توجه به این عدد، شاید منظور شاردن نیز کاروانسراهایی است که شاه‌عباس اول در کل ایران ساخته است نه شهر اصفهان به تنهایی؛ ولی آنچه مسلم است، اضافه شدن تعداد این کاروانسراها در دوره‌های پس از شاه‌عباس اول است. در این جدول تعداد کاروانسراهای اصفهان در طول دوره صفوی مشخص شده‌اند.

(جدول ۲). تعداد کاروانسراهای عصر صفوی

شاردن	راوندی	بیات	کاتف	نویسنده دوره
	۹۹۹	۶۰۰	بیش از ۱۰۰	شاه‌عباس اول
۱۸۰۲				شاه سلیمان

وجود کاروانسراهای بسیار در یک شهر، بدلیل رونق و توسعه تجارت و بازرگانی در آن شهر است. «چون که در اصفهان تجارت و معاملات بزرگی انجام میگردد، کاروانسراهای بزرگ وجود دارد که مرکز رفت و آمد و معاملات تجار عمده است» (اولثاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۴)؛ اما در مورد

اصفهان، چون حجم قابل ملاحظه‌یی از تجارت بر پایه ابریشم و منسوجات بوده، میتوان وجود کاروانسراهای بسیار را تا حدی مربوط به توسعه صنعت نساجی در این شهر دانست. وجود این اماکن عمومی نه تنها برای مردم و مسافران اهمیت خاص داشت؛ بلکه منبع درآمد مهمی برای دولت صفوی نیز محسوب میشد. کمپفر در سفرنامه خود رقم پنجم درآمدهای حکومت را: «... از کاروانسراها، گرمابه‌ها، خانه‌ها و میدانهای متعلق به شاه که وی اجاره داده است...» اعلام کرده است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۱۸) با وجودی که بیشتر این اماکن وقفی بودند؛ ولی ساخت آنها بطور کامل توجه اقتصادی داشته است.

نتیجه‌گیری

شهر اصفهان، پایتخت حکومت صفوی از زمان شاه‌عباس اول، یکی از بزرگترین مراکز بافت انواع پارچه‌های ابریشمی و مخمل در این دوره بوده است. همچنین این شهر در طول دوره صفوی تغییرات بسیاری را شاهد بوده که در ادامه به آنها اشاره میشود. یکی از عمده‌ترین تغییرات، در محله‌های شهری اصفهان مشاهده میشود. شاه‌عباس اول با احداث چند شهرک اقماری در اطراف اصفهان راه را برای گسترش شهر ایجاد کرد. در ابتدا تنها سه شهرک شاه‌عباس، جلفا و گبرآباد بودند که تا پایان حکومت شاه‌عباس اول، حسن‌آباد نیز به آنها افزوده شده بود. این شهرکها در طول زمان بحدی وسعت یافتند که در دوران حکومت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به شهر اصلی وصل شدند؛ بطوری که شاردن از شاه‌عباس و حسن‌آباد، بعنوان محله‌های شهر یاد کرده، در حالی که جلفا را بعنوان بزرگترین حومه شهر جهان نامیده است. این شهرکها، جمعیت بسیاری را با ملیتها و قومیتهای مختلف در خود جای داده بودند. جمعیت شهر اصفهان از ۸۰ هزار نفر پیش از دوره صفوی، به ۲۰۰ هزار نفر در دوره شاه‌عباس اول و بحدود ۶۵۰ هزار نفر در دوره شاه سلیمان رسیده بود. از جمعیت اصفهان در سالهای انتهایی حکومت صفوی عددی در دست نیست؛ ولی کم شدن زمین در شهر اصفهان هم‌زمان با حکومت شاه سلطان حسین و احداث «فرح‌آباد»، نشان از افزایش جمعیت در این زمان دارد. این افزایش جمعیت را، بخصوص در منطقه جلفا میتوان مشاهده کرد. جمعیت این منطقه از ۳۰۰۰ نفر در سال ۱۰۱۲ ه. ق.؛ یعنی در زمان شاه‌عباس اول به ۱۰۰۰۰ نفر در سالهای انتهایی حکومت شاه‌عباس اول و در نهایت به ۳۰۰۰۰ نفر در زمان شاه سلیمان رسیده بود. درست است که مقداری از افزایش جمعیت، مربوط به انتقال تمام ارامنه اصفهان به منطقه جلفا بوده؛ ولی افزایش جمعیت

جلفا بیش از این نقل مکان بوده است. علاوه برین از زمان شاه‌عباس دوم و با انتقال آرامنه به جلفا، وسعت شهرک جلفا بشدت افزایش یافت. پس از این زمان شاردن و مسافران پس از او جلفا را بزرگترین حومه شهر جهان خوانده‌اند.

اهمیت منطقه جلفا برای این پژوهش در این است که بیشتر مردم جلفا، تاجرانی بودند که در کار تجارت ابریشم و پارچه‌های ابریشمی بودند. در نتیجه گسترش این منطقه شهری و افزایش جمعیت آن، به معنای توسعه صنعت نساجی نیز هست. در *سفرنامه اولیویه*، به وسعت تجارت این منطقه با ممالک عثمانی؛ هند؛ روس و تمام آسیا در دوره صفوی اشاره شده است. یکی از نشانه‌های اهمیت این منطقه برای دولت صفوی، نزدیکی دو پل از چهار پل روی زاینده‌رود به محله جلفاست. این دو پل رفت و آمد بازرگانان و اهالی جلفا را به مرکز شهر و بازار راحت می‌کردند.

علاوه برین، رونق تجارت در میان آرامنه، به ثروت و تمول کلیساها در شهر اصفهان منجر شده بود. این ارمنیان ثروتمند از انواع اشیای گرانبیای گرانقیمت برای زینت و تجمل کلیساهایشان استفاده می‌کردند. پس از زمان شاه‌عباس دوم، کلیساهای جلفا، با پارچه‌های زربفت و ابریشمی و کالاهای زینتی گرانقیمت تزئین شده بود. در همین زمان بدلیل اهمیتی که شاه‌عباس دوم به اتباع خارجی میداد، تعداد کلیساها افزایش یافت؛ بعبارت بهتر افزایش تعداد کلیساها و رونق و تمکن آنها با رونق تجارت و بالطبع رونق صنعت نساجی، ارتباط مستقیم داشت. کارگاههای بسیاری در داخل شهر و حومه آن وجود داشت که به کار بافت پارچه مشغول بودند. تعداد کارگاههای سلطنتی در زمان شاه سلیمان ۳۲ یا ۳۳ باب ذکر شده است که تنها تعداد کمی از آنها به صنعت نساجی و صنایع وابسته به آن تعلق داشته‌اند. از تعداد کارگاههای غیر سلطنتی موجود در شهر و اطراف آن در منابع دوره صفویه اطلاعی در دست نیست. منابع دوره قاجار تعداد کارگاههای پارچه‌بافی را در دوره صفوی بسیار زیاد قلمداد کرده‌اند. تحویلدار بازارهای مختص جماعت چیت‌ساز را در دوره قاجار چهار بازار دانسته که مشتمل بر ۲۸۴ باب دکان و حجره و کارخانه بوده‌اند. با وجود این، وی عنوان کرده است که بدلیل ورود پارچه‌های فرنگی، جماعت چیت‌ساز به نسبت گذشته نصف شده‌اند. بعبارت بهتر این صنف، در ابتدای حکومت قاجار در حدود ۶۰۰ باب کارگاه داشته‌اند. از آنجایی که اصفهان در ابتدای دوره قاجار، بدلیل صدمات ناشی از حمله افغانها وضع بدی داشت، میتوان حدس زد که تنها صنف چیت‌ساز، فضایی بیش از ۶۰۰ کارگاه و چهار بازار اختصاصی را در شهر اشغال می‌کردند. این اعداد و ارقام وقتی اهمیت پیدا میکنند که اصناف

مختلفی که با صنعت نساجی در ارتباط بودند در کنار هم قرار گیرند؛ اصنافی، مانند جماعت نساج؛ شراباف؛ زرکش؛ زرباف؛ صباغ (رنگرز) قدک؛ صباغ ابریشم؛ مشکباف؛ نخکوب؛ نقش‌بند؛ مخمل‌باف و... اگر برای هر یک از این جماعت تنها چهار بازار در نظر گرفته شود، میتوان تصور کرد که چه محدوده‌یی از شهر را این صنعت اشغال کرده است.

بررسی وضعیت معیشت مردم در طول دوره صفوی نیز نشان از توجه بیشتر مردم به صنعت نساجی و تجارت آن دارد. در زمان حکومت شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه. ق.) پس از کشاورزی و باغداری که شغل اکثریت مردم بود، تعداد زیادی از مردم، رنگرز و بافنده بودند. علاوه بر صنعتگران ایرانی، صنعتگرانی از دیگر کشورها نیز در خدمت شاهان صفوی بودند؛ بعنوان مثال یک صنعتگر یونانی در زمان شاه عباس اول در کارگاههای سلطنتی اصفهان به کار مشغول بوده است. دعوت صنعتگر خارجی به ایران، توسط شاهان از اهمیتی که به نساجی داده میشد، خبر میدهد. پیشرفت نساجی و رونق صنعتی و تجاری آن در زمان حکومت شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه. ق.) بحدی رسیده بود که در این زمان، تعداد بازرگانان و کسبه و اصناف بیش از کشاورزان و برزرگان بود. در منابع دوره قاجار نیز آمده است که در اوایل حکومت قاجار، حداقل یک‌دهم اصناف اصفهان، نساج بوده‌اند. اگر اصفهان را پیش از حمله افغانها در نظر بگیریم و تعداد زربافان، زرکشان، شرابافان و چیت‌سازان را به تعداد نساجان شهر اضافه کنیم، در دوره صفوی، تعداد افراد مشغول در صنعت نساجی بیش از یک‌دهم کل اصناف بوده است. علاوه برین، اگر صنفهای وابسته به نساجی مثل صباغ؛ نداف؛ چرخ‌تاب؛ ریسمان‌کش؛ سیم‌کش؛ حلاج؛ گازر و زرکش را نیز در نظر بگیریم، متوجه میشویم که رقم بزرگی از جمعیت صنعتگران اصفهان به صنعت نساجی و صنایع وابسته به آن مشغول بوده‌اند.

از زمان شاه عباس اول، در روستاهای اطراف شهر علاوه بر باغهای توت، کارگاههای ابریشم‌بافی نیز وجود داشته است. اضافه شدن بیش از ۲۰ ده در اطراف شهر در محدوده زمانی حدود ۲۵ سال (از زمان شاه صفی تا دوره شاه سلیمان)، بمعنای گسترش کارگاههای نساجی در این مناطق است. تنها در قریه «ورنوسفادران» در نزدیکی اصفهان، ۲۰۰ دکان پنبه‌کنی وجود داشته است که باعث رونق این ده شده بود. وجود همین کارگاههای متمرکز در حومه اصفهان، یادآور مانوفاکتورهای اروپای پیش از انقلاب صنعتی است. همانگونه که در متن گفته شد، در زمان حکومت شاه عباس اول، این کارگاهها توسط «اشراف» راه‌اندازی شده بودند؛ درحالی که در سالهای انتهایی حکومت صفوی برخی از بازرگانان و تجار عمده، صاحب کارگاههای بافندگی بیشماری در شهر و حومه

آن بودند. از زمان شاه سلیمان با تعطیلی کارگاههای ابریشم‌کاری و رنگرزی سلطنتی، دربار به متخصصان داخل شهر سفارش کار میداد. در این مراکز کارگاهی، صنعتگران زبردست مشغول کار بودند. بوجود آمدن این مراکز، به تخصصی‌شدن کارها منجر شده بود. کارگاههای صباغی (رنگرزی)، نخ‌تایی، ابریشم‌کاری، نساجی و شعربافی از یکدیگر جدا شده و هر صنعتی، متخصصی در زمینه کاری خود داشت. این امر، یعنی تخصصی‌شدن کارها، به افزایش تولید محصولات منجر شده بود.

تولید انبوه پارچه‌های مرغوب در اصفهان، بحدی بود که مقدار زیادی از این محصولات، علاوه بر مصرف داخلی به کشورهای دیگر نیز صادر میشد. بیشتر این محصولات، پارچه‌های ابریشمی و زربفتی بودند که به همراه ابریشم خام (که بیشترین درصد صادرات را بخود اختصاص میداد) به عثمانی، روسیه، کشورهای اروپایی و آسیایی صادر میشدند. رونق صادرات محصولات صنعتی، به رونق تجاری شهر اصفهان کمک بسیاری کرده بود. تاجران و بازرگانان بسیاری با ملیتها و قومیت‌های مختلف در اصفهان زندگی میکردند. رونق تجارت و گردش پول در این شهر بحدی بود که در طول دوره صفوی، همواره تعداد بانیان هندی که در اصفهان صرافی داشتند (با پول خود کار میکردند)، بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر بوده است.

یکی دیگر از نشانه‌های گسترش شهر و توسعه کالبدی آن را میتوان در گسترش بازارها مشاهده کرد. در ابتدای حکومت شاه‌عباس اول در اصفهان چهار بازار ساخته شده بود که به مرور زمان این بازارها گسترش زیادی پیدا کردند. یکی از بازارهایی که شاردن آن را گزارش داده است، فاصله دو دروازه را پر میکرده است؛ یعنی بازار از ابتدای حکومت شاه‌عباس اول تا زمان شاه‌سلیمان بشدت گسترش یافته بود. علاوه برین در زمان شاه‌سلیمان با تعطیل‌شدن برخی از کارگاههای سلطنتی، متخصصان و کارگران این کارگاهها وارد شهر شده بودند؛ مثلاً بازار رنگرزا که تا زمان شاه‌سلیمان، یک بازار بزرگ در نزدیکی میدان نقش جهان بود، در دوره شاه سلطان حسین، به دو بازار طولانی و وسیع در همان مکان، تبدیل شده بود.

همچنین در بسیاری از این بازارها، کاروانسراهای بزرگی ساخته شده بودند که علاوه بر اینکه محلی برای اسکان بودند، محل خرید و فروش و تجارت نیز محسوب میشدند. شمار دقیقی از تعداد کاروانسراهای اصفهان در دست نیست. تعداد آنها در زمان شاه‌عباس اول، سه عدد ذکر شده است؛ بیش از ۱۰۰، ۶۰۰ و ۹۹۹ کاروانسرا. شاردن نیز این تعداد را در زمان شاه‌سلیمان، بیش از ۱۸۰۰ کاروانسرا دانسته است. مسافران بعد از او نیز تنها به بشمار بودن این تعداد اشاره کرده‌اند.

با وجود مشخص نبودن تعداد دقیق کاروانسراها، میتوان پذیرفت که تعداد کاروانسراها بسیار زیاد بوده است. تعداد زیاد کاروانسراهای موجود در اصفهان نه تنها از رونق تجارت در شهر؛ بلکه از گسترش فضای شهری خبر میدهند. علاوه برین وجود تعداد زیادی کاروانسرا؛ حمام؛ مسجد؛ کلیسا و سایر عناصر شهری؛ به معنی افزایش خدمات شهری و گسترش بیشتر شهر است. همانگونه که در متن گفته شد، وسعت شهر اصفهان در دوره صفوی نسبت به دوره‌های پیش از این حدود ۱۰ مایل به حدود ۳۰ مایل رسیده بود؛ یعنی وسعت شهر در حدود سه برابر افزایش یافته بود. همانگونه که پیشتر گفته شد، توسعه کالبدی اصفهان دلایل مختلفی داشته است، این دلایل عبارتند از: مناسب بودن موقعیت جغرافیایی و فراوانی آب و حاصلخیزی جلگه آن؛ انتخاب شهر بعنوان پایتخت زمان شاه عباس اول؛ کوچاندن عده زیادی از مردم شهرهای مختلف، بطرف اصفهان، توسط شاهان صفوی؛ افزایش جمعیت، بدلیل اعتقاد مردم بوجود امنیت و رفاه بیشتر در پایتخت؛ مرکزیت تجاری این شهر و قرار گرفتن در مسیر جاده اصلی بازرگانی و قصد شاه عباس اول، برای الحاق محلات جدید حومه شهر به اصفهان و تبدیل آنها به یک شهر واحد. با توجه به رشد صنعت نساجی در اصفهان و تأثیر آن بر کالبد؛ تجارت؛ عناصر شهری و معیشت مردم، میتوان ادعا کرد که صنعت نساجی نیز یکی از عوامل مؤثر بر توسعه شهری در شهر اصفهان بوده است.

منابع فارسی

- استرآبادی، سید حسن بن مرتضی؛ از شیخ صفی تاشاه‌صفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- اولتاریوس، آدام؛ سفرنامه اولتاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران: ابتکار نو، ۱۳۸۵.
- _____؛ اصفهان خونین شاه‌صفی (سفرنامه)، ترجمه حسین کردبچه، تهران: هیرمند، دو جلد، ۱۳۷۹.
- اولیویه، ا؛ سفرنامه اولیویه، ترجمه محمد طاهر میرزا، بتصحیح غلامرضا وهرام، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱.
- باربارو، جوزفه و دیگران؛ سفرنامه ونیزیان، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۱.
- بیات، اروج بیگ؛ دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
- بیات، مریم؛ توسعه شهری و صنعت نساجی دوره صفوی (با تأکید بر سفرنامه‌ها)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی و بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۹۰.
- تاورنیه، ژان باتیست؛ سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تهران و اصفهان: کتابخانه سنایی و تأیید اصفهان، ۱۳۳۶.
- _____؛ سفرنامه تاورنیه، ترجمه حمید شیرانی، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۳.
- تحویلدار، حسین‌خان؛ جغرافیای اصفهان، جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار اصناف شهر، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- جناب‌دی، میرزا بیگ؛ روضه الصفویه، بتحقیق غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۸.
- دری، احمد و دیگران؛ سفارت‌نامه احمد دری، به کوشش محمد امین ریاحی. تهران: توس، ۱۳۶۸.
- دلاواله، پیترو؛ سفرنامه دلاواله، ترجمه محمد بهفروزی، تهران: قطره، دو جلد، ۱۳۸۰.
- دولیه دلند، آندره؛ زیباییهای ایران، ترجمه دکتر محسن صبا، تهران: انجمن دوستداران کتاب، ۲۵۳۵.
- دیمانند، موریس اسون؛ راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- راوندی، مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران. تهران: نگاه، ۱۳۷۸.
- ریاحی، محمد امین؛ سفارت‌نامه‌های ایران: گزارش مسافرت و مأموریت سفیران عثمانی در ایران؛ تهران: توس، ۱۳۶۸.
- سانسون؛ سفرنامه سانسون (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران: چاپخانه زیبا، ۱۳۴۶.
- شاردن، ژان؛ سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس، ۱۳۷۲.

- شرلی، آنتونی؛ سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۷.
- شیعه، اسماعیل؛ آهنگ صنعت، آوای شهر، تهران: انتشارات دانشگاه علم و صنعت، ۱۳۸۹.
- صیامی دودران، زهرا؛ بررسی تاریخی موانع توسعه صنعت در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- فلور، ویلم؛ اولین سفرای ایران و هلند: شرح سفر موسی بیگ سفیر شاه عباس به هلند و سفرنامه یان اسمیت سفیر هلند در ایران؛ به کوشش داریوش مجلسی و حسین ابوترابیان، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶.
- فیگوئرا، دن گارسیا دسیلوا؛ سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئرا، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
- فیوضات، ابراهیم؛ بررسی تحولات نظام استاد شاگردی در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۲.
- کاتف، فدت آفاناس یویچ؛ سفرنامه کاتف، ترجمه: محمدصادق همایون فرد، تهران: کتابخانه ملی، ۲۵۳۶.
- کاری، جملی؛ سفرنامه کاری، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ؛ تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸.
- کمپفر، انگلبرت؛ سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری؛ تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.
- کنتارینی، آمبروسیو؛ سفرنامه آمبروسیو کنتارینی، ترجمه قدرت الله روشنی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.
- میرزا سمیعا؛ تذکره الملوک: سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک؛ ترجمه: مسعود رجب نیا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- میرفندسکی، میرزا ابوالقاسم؛ رساله صناعیه، بتحقیق حسن جمشیدی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
- نوائی، عبدالحسین؛ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰.
- نیبور، کارستن؛ سفرنامه نیبور، ترجمه پرویز رجبی، تهران: توکا، ۱۳۵۴.
- واله اصفهانی، محمد یوسف؛ خلد برین (ایران در روزگار صفویان)؛ به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۲.
- وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر؛ تاریخ جهان آرای عباسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.

منابع لاتین:

- Herbert, Thomas (1928) Travels in Persia, Abridged and Edited by SIR William Foster CIE. London: published by GEORGE ROUTLEDGE & Sons LTD.

پرسشها و چالشهای پیش روی ایرانشناسی

فاطمه فریدی مجید^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۸

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۳/۱

چکیده

سخن گزافی نیست اگر گفته شود، تمام علوم که اکنون بعنوان شاخه‌یی از علم، در مفهوم Science جایگاه دانشگاهی و نهادینه‌شده‌یی دارند، برای اثبات علم بودنشان به تناسب پیدایش و سیر تاریخی خود بارها مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند. در این راه پرفراز و نشیب، علوم انسانی مسیر ناهموارتری را طی نموده و بیشتر مورد انتقاد و واکاوی قرار گرفته تا به جایگاه کنونی خود رسیده‌اند. با این وجود درباره‌ رشته، حوزه یا گرایش ایرانشناسی، بعنوان شاخه‌یی از علوم انسانی، این نقد و بررسیها انجام نشده و این رشته از علوم انسانی برای یافتن جایگاه علمی خود سخت نیازمند این کنکاشهاست. نویسنده در این مقاله با طرح برخی پرسشها و چالشهای موجود درباره‌ ایرانشناسی و مسائل آن، تلاش کرده است، گامی اولیه در وادی نهادینه کردن علم ایرانشناسی بردارد و امید دارد با یافتن پاسخ مورد قبول، در آینده‌یی نزدیک بتوان جایگاه علمی ویژه‌یی را برای آن تعریف کرد.

کلید واژگان

علم، علوم انسانی، شرق‌شناسی، ایرانشناسی، مطالعات ایران.

۱. عضو هیئت علمی بنیاد ایرانشناسی.

با مروری بر تاریخ علم در جهان، همواره چالشها و مجادله‌های جدی، میان نظریه‌پردازان و دانشمندان حوزه‌های مختلف، بر سر چیستی و چرایی دانشهای هر عصر در جریان بوده است.^۱ از زمان ارسطو بر سر علمی چون ریاضی، مابعدالطبیعه، شعر و... چالشهایی آغاز شد و با پرسشهای جدی رنه دکارت^۲ (۱۶۵۰-۱۷۱۵ م.) به یک مبحث مهم در مناظرات و نوشته‌های علمی و فلسفی بدل شد. از همین زمان بود که فیلسوفان متعددی درصدد اثبات استقلال دسته‌ی علوم که ما امروزه به آنها علوم انسانی (اخلاق، تاریخ، ادبیات، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و...) می‌گوییم، برآمدند.

بدنبال مقام و جایگاهی که دکارت در قرن هفدهم میلادی، برای علوم ریاضی و تجربی قائل شد، در سراسر قرنهای هفدهم، هجدهم و نوزدهم میلادی، مباحث متعددی در خصوص قائل شدن مقام و مرتبه، برای علوم انسانی آغاز شد. در این مسیر بود که ویکو^۳ (۱۷۴۴-۱۷۶۸ م.) نام «علوم جدید» را بر این علوم نهاد و برای آنها درجه علمی قائل شد (ژولین، ۱۳۸۷: ۱۶). استوارت میل^۴ (۱۸۷۳-۱۸۰۶ م.) و دیلتای^۵ (۱۹۱۱-۱۸۳۳ م.) نظریه‌پردازانی هستند که برای علوم انسانی، تعاریف و شیوه منظمی را ارائه کرده‌اند.^۶

صرف نظر از منازعه بی‌پایانی که هنوز در این عرصه و در مورد پاره‌یی از شاخه‌های علمی رواج دارد، باید اذعان کرد که این دسته از علوم با تنوع و گستردگی ذاتی خود توانسته‌اند، جایگاه شایسته خویش را در جامعه دانشگاهی و علمی جهان بازیابند.

اکنون حدود دو قرن از عمر شرق‌شناسی، به معنی عام «مطالعات منظم درباره شرق»^۷ گذشته است

۱. عموماً در تمامی کتابها و مقالاتی که به‌نوعی به تاریخ علم و فلسفه علم پرداخته شده است، مباحث جدی به این موضوعات اختصاص یافته است. برای آگاهی بیشتر، ن.ک. به: (سارتن، ۱۳۵۳)؛ (هال، ۱۳۹۱)؛ (دامپی، ۱۳۸۶)؛ (سروش، ۱۳۸۲)؛ (کاپالدی، ۱۳۷۷)؛ (اکاشا، ۱۳۸۷).

2. Rene Descartes.

3. Giambattista Vico

4. John Stuart Mill.

5. Wilhelm Dilthey.

۶. نظرات این دانشمندان را میتوان مقوم و سنگ بنای علوم انسانی کنونی (تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و...) دانست. برای آگاهی بیشتر، ن.ک. به: (بارکلی، ۱۳۷۵)؛ (فروند، ۱۳۸۷)؛ (دورتیه، ۱۳۸۲)؛ (عبدالهی و جوان، ۱۳۸۲)؛ (سرزعی، ۱۳۸۰).

۷. شرق در مقابل غرب (مفهومی جغرافیایی-ادبی-سیاسی و...)، در این مورد، ن.ک. به: (همتی، ۱۳۸۶: ۱۰-۹)؛ (آشوری، ۱۳۵۱: ۸)؛ (سعید، ۱۳۸۲: ۲۴). جلال آل احمد شرق و غرب را مفهومی اقتصادی دانسته است. در این مورد، ن.ک. به: (آل احمد، ۱۳۵۶: ۲۳).

(سعید، ۱۳۶۱: ۷ و زرشناس، ۱۳۹۱: ۱۳) در طول این مدت، همواره این کشمکش نظریه‌ها میان اندیشمندان، مبنی بر چیستی این شاخه از دانش در جریان بوده است.^۱ در کشور ما هم، مفاهیم ایران‌شناسی از حدود هشتاد یا نود سال پیش (نزدیک یک قرن)، در معنای گرایش برگرفته از شرق‌شناسی، بنیان گرفته است.^۲

اساساً پرداختن به ایران و رویکرد مجامع علمی اعم از دولتی و غیردولتی و نیز اشخاص متفکر دیگر به تهیه آثاری در راستای مطالعات ایرانی به معنای جدید آن، به دوره مشروطه برمیگردد. نگاه نو به ایران در نوشته‌های افرادی، مانند فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالبوف، احمد کسروی و... دیگران که در نوشته‌های خود مفاهیم ایران، ایرانی و «ایرانیت» را مطرح کردند، ظهور کرد و با مطالبی که درباره سرزمین، تاریخ، مردم و فرهنگ ایران و... در روزنامه‌های دوره مشروطه به چاپ رسید (و جایی برای خود پیدا کرد و گاه شور و هیجان زایدالوصفی در میان مردم به پا کرد)^۳، وارد مرحله تازه‌ی شد.

در خارج از کشور نیز، توجه منظم و هدف‌دار به ایران در تلاشهای «کانون علمی ایرانیان در

۱. مهمترین منتقد شرق‌شناسی در جهان ادوارد سعید است که نظریات او چالشهای جدی را در مقابل خاورشناسان قرارداد. از نظر او شرق‌شناسی نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است (سعید، ۱۳۷۱: ۱۶). به گفته سعید از نظر مستشرقان، شرق منبع اطلاعات است و شرق‌شناس چشمه شناختها (همو، ۱۳۶۱: ۶۵) «شرق‌شناسی همیشه کوشیده است که تلفیقا و فرضیه‌ها را به «حقایق» غیرقابل بحث تبدیل کند» (همان: ۷۸). در ایران نیز جلال آل احمد و داریوش آشوری از جمله افرادی بودند که شرق‌شناسی را مورد انتقاد قراردادند. در تندترین موضع‌گیریها، جلال آل احمد از شرق‌شناسی، بعنوان انگلی روییده بر ریشه استعمار یاد کرده است. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به: (آل احمد، ۱۳۵۶: ۱۵۲) و (آشوری، ۱۳۵۵: ۹-۸).

۲. در مورد تاریخچه شرق‌شناسی و ایران‌شناسی و نیز کاربرد این واژه در سطح مطالعات ملی و بین‌المللی، نوشته‌ها و مطالب متعددی در دست است. اگر مبنای مطالعه و نگاشتن درباره ایران توسط غیرایرانی باشد؛ حتی میتوان آغاز این مطالعات را به زمان هروودوت وصل کرد. همچنین آمد و شد سفرا، نمایندگان در دوره‌های مختلف تاریخی و نگارش سفرنامه‌ها و خاطرات و گزارشها درباره ایران را نیز میتوان مقدمه ایران‌شناسی دانست. برای آگاهی بیشتر، ن.ک. به: (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۹: ۱۲۲) و (زرشناس، ۱۳۹۱: ۵۲-۵۱). در داخل ایران به غیر از مطالبی که در کتابهای تاریخی و ادبی و... توسط نویسندگان و عالمان ایرانی در دوران مختلف تاریخی نوشته شده است، اولین نوشته‌هایی که در آنها رنگ و بوی ایران و ایرانی وجود دارد و نیز نخستین استفاده از واژه ایران‌شناسی، به معنای مجموعه منظم و هدفدار مطالعه درباره ایران با روشهای خاص، به دوران مشروطه برمیگردد. برای آگاهی بیشتر، ن.ک. به: (کسروی، ۱۳۳۵: ز)؛ (زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۴)؛ (انوری، ۱۳۹۲: ۶).

۳. در دوره مشروطه روزنامه‌های متعددی، برخاسته از حس وطن‌خواهی مردمی بودند که بطور مدام از شرح حال بزرگان ایران، تاریخ ایران، مردم ایران، سرزمین ایران و... درج میکردند، همچون مطالبی که ناظم الاسلام کرمانی تحت عنوان تاریخ بیداری ایرانیان در روزنامه کوكب دری چاپ میکرد تا مقالاتی که صوراسرافیل درباره اخلاق مردم ایران به چاپ میرساند. همچنین موضوعاتی که روزنامه حبل المتین و خورشید و بعدها بهار، نو بهار و... درباره سرزمین و فرهنگ ایران درج میکردند، فراوانند.

برلین» دیده میشود. آغاز ترویج خط فکر و نگاه خاص به مطالعه و تحقیق درباره ایران، با چاپ و انتشار دو مجله کاوه (۱۳۴۰-۱۳۳۴ه.ق) و مجله ایران‌شهر (۱۳۰۶ - ۱۳۰۱ ش.) در برلین، توسط سید حسن تقی‌زاده و حسین کاظم‌زاده (ایران‌شهر) و تبدیل این مجله‌ها به مراکزی برای فعالیتهای آنها همراه بود.^۱ تأسیس «انجمن ایران‌شناسی» توسط ابراهیم پورداوود (نیکویه، ۱۳۸۷: ۲۱) و شکل‌گیری مجله بررسیهای تاریخی ارتش نیز گامی در این سو بود. بدنبال آن انتشار مجله‌های خواندنیها و سخن و نیز استمراری که عباس اقبال درباره درج مطالب مربوط به ایران داشت، ادامه راه آغاز شده بود. با گذشت زمان، این نشریه‌ها ماهیتی علمی‌تر و تخصصی‌تر بخود گرفتند و در حال حاضر در زمره آثار مطرح و آغازگر در این حوزه بشمار می‌آیند. هم‌اکنون انبوهی از کتابها، رساله‌ها، گزارشها، آثار سمعی و بصری و... در داخل و خارج از ایران در قالب نامهایی چون ایران‌شناسی، مطالعات ایران، پژوهشهایی درباره ایران و... در دسترس است که هریک در جای خود تأثیر زیادی برافزایش آگاهیهای عمومی گذارده‌اند. حجم آثار تولیدی در این عرصه و تأثیر آنها بر جامعه علمی ایرانی به اندازه‌ی است که میتوان آن را جریانی در حوزه‌های دانشگاهی، میان دانشمندان و حتی در عرصه سیاسی دانست.

در این میان رویداد کم‌نظیری که طی یکی دو دهه اخیر در نتیجه افزایش آگاهی عمومی ایرانیان، در مورد خلیج فارس رخ داده، نمونه‌ی یکی از این تأثیرات در جامعه و انعکاس آن در مسائل سیاسی است. از همین رو میتوان از جریانی فعال و پویا و پرتأثیر و جاری به نام ایران‌شناسی یا مطالعه درباره ایران یا ایران‌پژوهی و... در کشور سخن راند.

جریان ایران‌شناسی در داخل ایران از طریق برخی مؤسسات، مانند «بنیاد فرهنگ ایران» و «آثار انجمن ملی ایران» و اشخاصی نظیر دکتر ایرج افشار پی‌گرفته شد. این جریان با تأسیس «بنیاد ایران‌شناسی»، توسط دکتر حسن حبیبی و نیز تشکیل چندین انجمن، انتشار چندین مجله^۲ در این حوزه، ماهیتی متمرکز، تخصصی و هدایت‌شده بخود گرفت. هم‌اکنون درباره ایران‌شناسی در خارج از کشور نیز کتابهای متعددی به چاپ رسیده و در اختیار است. علاوه‌برین در این مورد مراکز متعدد، دانشگاهها، انجمنها، مؤسسات و دانشمندان زیادی در این عرصه، در کشورهای دیگر فعالیت کرده و نتیجه تحقیقات خود را عرضه کرده‌اند.^۳

۱. برای اطلاعات بیشتر ن.ک. به: (برلنیا، ۱۳۷۹: ۵۷ - ۷).

۲. مجله‌هایی، مانند پژوهشهای ایران‌شناسی دانشگاه تهران، نامه ایران و اسلام کتابخانه ملی و... نمونه‌هایی از آن هستند.

۳. ایران‌شناسی در کشورهای مختلف، موضوع کتابها، مقالات و رساله‌های فراوانی در سالهای اخیر در ایران شده

با وجود تلاشهای دلگرم‌کننده (هنوز پژوهشهای دامنه‌داری درباره چپستی و تاریخچه ایرانشناسی صورت نگرفته است و پاسخها و بررسیهای جدی (درباره دانش ایرانشناسی)، نسبت به دیگر آثار در این حوزه دیده نمیشود. بنابراین شایسته است که در نخستین شماره این فصلنامه به طرح پرسشهای اساسی در مورد ایرانشناسی پرداخته شود و از طریق ارائه پاسخهای قانع‌کننده، زوایای پنهان و مبهم ایرانشناسی را از این طریق آشکار ساخت. بنظر میرسد میدان پژوهش در این حوزه، بسیار گسترده است و میتوان امیدوار بود که با کوشش پژوهشگران این حوزه، دانسته‌های ایرانشناسی سازمان‌یافته‌تر ارائه شوند و به سمت و سویی با ویژگیهای کاملاً علمی و کاربردی سوق داده شوند.

امروزه شاخه‌های متعدد علوم انسانی با پرسشهایی مواجهند که پاسخ به آنها، فلسفه آن علوم را تشکیل داده است. سؤالاتی درباره ایرانشناسی مطرح است که پاسخ استادان به آنها، میتواند راه‌گشا و پیش‌برنده دانش ایرانشناسی باشد. همچنین پاسخ به این پرسشها، میتواند نقش مهمی را در شکل‌گیری پایه‌های آنچه که از آن بعنوان «ایرانشناسی نظام یافته» یاد شده است، ایفا کند (حبیبی، ۱۳۸۹: ۱۳).

معمولاً سؤالی که در این مورد مطرح میشوند، عبارتند از:

فلسفه «علم ایرانشناسی» چیست؟ آیا میتوان برای آن معرفت درجه دومی؛ یعنی «فلسفه علم ایرانشناسی» قائل شد؟ شناخت حاصل از تحقیقات ایرانشناسانه، شناختی از نوع «شناخت پسینی»؛ یعنی شناخت حاصل از تجربه است یا شناختی از نوع «پیشینی»^۲؛ یعنی شناخت حاصل از استنتاج صرف، بدون ارجاع به تجربه؛ یعنی با نتیجه‌گیری. اگر ایرانشناسی، مانند یک موضوع، مورد بحث فلسفه علم قرار گیرد، روش‌شناسی پژوهش ایرانشناسی کدام است؟ عنصر‌گزینش در ایرانشناسی چیست؟ ایرانشناسی چه ویژگیهایی دارد؟ آیا پیش‌بینی در ایرانشناسی امکان دارد؟ آیا یافتن قانونمندی در ایرانشناسی ممکن است؟ تئوریه‌ها و مدلها در ایرانشناسی چیست؟ تأثیر ارزشها در ایرانشناسی به چه میزان است؟ تفاوت این علم با سایر علوم در چیست؟

است. از آن جمله: ایرانشناسی در شوروی، ایرانشناسی در فرانسه، ایرانشناسی در ژاپن، ایرانشناسی در یوگسلاوی، ایرانشناسی در دانمارک، ایرانشناسی در اوکراین و... در ادامه ن.ک. به: فهرست منابع مقاله حاضر. همچنین در سالهای اخیر پایان‌نامه‌هایی توسط فارغ‌التحصیلان رشته ایرانشناسی، در بنیاد ایرانشناسی تهیه شده است. ن.ک. به: پایگاه الکترونیکی کتابخانه مرکزی بنیاد ایرانشناسی.

1. A Posteriori Knowledge.
2. A Priori Knowledge.

در کنار این پرسشها، که در شماره‌های آتی این فصلنامه به آنها پرداخته خواهد شد، سؤالات دیگری در حوزه کلان این دانش مطرح است که در شمار پرسشهای فلسفی بشمار نمی‌آیند؛ اما پایه هرگونه تلاش در شناساندن ماهیت این علم بحساب می‌آیند. سؤالاتی، مانند شکل‌گیری این دانش برچه اصلی و در پاسخ به چه مسئله‌ی پایه‌گذاری شده است؟ این دانش از چه روش تحقیقی تبعیت میکند؟ آیا این دانش دارای روش تحقیق مخصوص است؟ قلمرو این علم از کجا تا کجاست؟ ایرانشناس کیست و چه ویژگیهایی دارد؟ و بسیاری سؤال دیگر که نمونه‌هایی از مسائل و ابهامات مطرح در ایرانشناسی هستند. در این مقاله بطور مفصل به هریک از این پرسشها پرداخته شده است:

پرسش اول: «ویژگی ایرانشناسی چیست؟». ویژگی مشترکی که تاکنون درباره دانش ایرانشناسی در بیشتر نقدها، تحقیقات و مطالعات، بیان شده است، مبین آن است که تحقیق درباره شرق و از آن جمله ایران، ریشه در جریان استعماری غرب، برای استیلای بیشتر بر سرزمینهای شرقی داشته است؛ حتی آن بخش از این مطالعات که کاملاً متکی به فعالیتهای علمی دانشمندان، دانشگاهها و مؤسسه‌های علمی در اروپا و آمریکاست، از این قاعده برکنار نیست؛ زیرا دستاوردهای آنان پیش از آنکه در اختیار علم بشریت قرار گیرد، مورد استفاده دولتها و سیاستمداران آنها بوده است.^۱ ثروت نهفته در شرق (و از آن جمله ایران)، و سوسه‌ی زایدالوصف، برای اکتشاف و شناخت بهتر این منطقه از جهان را در اروپاییان پدید آورد. برای حصول شناختی دقیق و علمی، مؤسسات و دیپارتمانهایی در اروپا شکل گرفت و شیوه‌هایی برای تحقیق و مطالعه در کشورهای مختلف پایه‌گذاری شد و نیز روشهایی که به اصول اولیه مطالعات شرق‌شناسی و ایرانشناسی تبدیل شد، در آن کشورها بوجود آمد.

ما بر این اعتقادیم که مطالعه درباره ایران، باید توسط محققان ایرانی و به دور از تعصب و جانبداری صورت گیرد و نیز بیش از هرچیزی این مطالعات باید مبتنی بر منابع، خصوصیات و ویژگیهای بومی و ایرانی باشد تا از آنچه توسط اروپاییان با مقاصد گوناگون انجام شده است، متمایز شود؛ از سویی چنانکه میدانیم اساس مطالعات دانشگاهی، نحوه تدریس و تحصیل در ایران، متکی و وابسته به شیوه‌های غربی است؛ چرا که اساساً شکل امروزی آموزش و پژوهش در کشور ما از زمان آشنایی ایرانیان با اروپا و غرب پدید آمده است. با این تفسیر برای مطالعه و تحقیق درباره ایران،

۱. در مورد این دیدگاه ن. ک. به: (سعید، ۱۳۷۱: ۴۰)؛ (زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۵)؛ (همتی گلپان، ۱۳۸۶: ۱۱)؛ (ترنر، ۱۳۸۴: ۲۳)؛ (دسوقی، ۱۳۷۶: ۸۹).

ناگزیر به استفاده از روش‌های تحقیق جدید و غیربومی هستیم. در این صورت برای کسب دانش ایران‌شناسی بومی، این دانش باید دارای چه ویژگی (متمایز از ویژگی ایران‌شناسی غیر ایرانی) باشد تا قامت آن را از آنچه پیشتر و توسط دیگران انجام شده است، مشخص و معین گرداند. واضحتر آنکه آیا میتوان به ایران‌شناسی بومی با ویژگی عنوان شده، دست یافت؟

پرسش دوم: تعریف و محدوده دقیق ایران‌شناسی چیست؟ در رایجترین تعریفی که از ایران‌شناسی ارائه شده است، «ایران‌شناسی، دانش مطالعه تمدن تاریخ و فرهنگ ایران است»^۱. بر اساس این تعریف، جایگاه جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد و بسیاری از شاخه‌های جغرافیا، چون اکوتوریسم، جغرافیای طبیعی، محیط‌زیست و... کجاست؟ طبیعی است که نفس پژوهش، روی جبر و علم‌الحیل^۲ یک مبحث ایران‌شناسانه نیست؛ اما زمانی که پسوند ایران به هر یک از علوم تجربی متصل میشود، موضوع به گونه‌ی دیگر تغییر میکند: علم جبر در ایران و یا بررسی تحقیقات یک دانشمند و منجم (مانند غیاث‌الدین کاشانی) درباره نجوم و علم نجوم. آیا این مباحث که در حوزه علوم تجربی و ریاضی جای دارند به صرف ایرانی و در ایران بودن عالمان آنها، در زمره مباحث ایران‌شناسی هستند؟ دامنه این پرسش، میتواند تمام رشته‌ها و شاخه‌هایی را که درباره ایران یا در ایران انجام میشود، در بر بگیرد.

پرسش سوم: چنانچه قلمرو ایران‌شناسی را به همان مطالعه تمدن، تاریخ و فرهنگ محدود کنیم، آنگاه بارشته‌های متنوع و در بسیاری موارد متفاوت، مانند باستان‌شناسی، علوم تاریخ، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، ادبیات، فرهنگ‌شناسی و برخی از شاخه‌های دانش جغرافیا، مانند جغرافیای انسانی، جغرافیای تاریخی و... هم مواجه خواهیم شد. حال چگونه میتوان تمام شاخه‌های علوم را با گستردگی بی‌پایانی که دارند، ذیل یک رشته، بنحوی که جامع و مانع باشند، گرد آورد؟

پرسش چهارم: امروزه علوم بشکل بی‌سابقه و با شتابی گاه نگران‌کننده، روند تخصصی شدن را می‌پیمایند.^۳ در این روند، شیوه‌های تحقیق و گردآوری اطلاعات، تدوین و تجزیه و تحلیلها هرچه

۱. (حبیبی، ۱۳۸۹: ۱۳)؛ (زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۳).

۲. دانش مکانیک نزد مسلمانان «علم الحیل» خوانده میشد. علم حیل، دانش یا شناخت ابزارهای شگردساز در اصطلاح پیشینیان بود که بر اساس آن، معرف آشنایی با انواع وسایلی بود که هر یک کاری را انجام میدادند؛ مأخذ: دانشنامه اسلامی.

۳. مرحوم دکتر حسن گنجی، پدر علم هواشناسی ایران و مرحوم دکتر حسن حبیبی، نظریه پرداز ایران‌شناسی نظام یافته، همواره از تخصصی شدن بی‌انتهای علوم انسانی گلایه داشته و معتقد بودند که تخصصی شدن دانش در یک حوزه علوم انسانی، نباید منجر به غفلت محقق از سایر شاخه‌های علوم انسانی که با همدیگر پیوندی ناگسستی دارند، شود (خاطرات شفاهی نگارنده).

بیش از پیش جزئی‌تر، فنی‌تر و تخصصی‌تر میشوند؛ عبارت دیگر علوم از کلیت‌گرایی بشدت دور میشوند. در این صورت جایگاه ایرانشناسی با جامعیتی که بدون آن بی‌معنا می‌نماید، کجاست؟ چگونه میتوان با روش شیوه‌های تحقیق علم جغرافیای انسانی و با پیش‌فرض نظریه‌های عموماً اروپایی-آمریکایی، به بررسی مسائل در قالبهای از پیش تعیین شده نشست؟ و چگونه میتوان با همان روش، یک متن تاریخی کهن را تصحیح، نقد و معرفی کرد؟ یا چگونه میتوان روش تحقیقی نوشت که بر پایه آن هم بتوان باستان‌شناسی ایران را دنبال کرد و هم فرهنگ فولکلور یک روستای دور افتاده را؟ این در حالی است که از مهمترین شاخصه‌های علم (به معنای Science)، داشتن روش تحقیق مناسب است. آیا روش تحقیق در این رشته باید براساس روشهای تحقیق در زبان‌شناسی (فقه اللغة) باشد؟ یا بر مبنای جغرافیا یا باستان‌شناسی؟ آیا میتوان از روش یک تحقیق میان رشته‌یی سخن راند؟ این به چه معناست؟ اگر قرار است هر یک از این علوم بطور جداگانه بررسی شوند، کلیت بخشیدن به آنها تحت نام واحد، یعنی ایرانشناسی به چه معناست؟

پرسش پنجم: وقتی در تعریف ایرانشناسی و قلمرو آن با دشواری مواجه هستیم، بطور منطقی در تعریف ایرانشناس نیز با شبهه روبرو میشویم. دانش آموخته و محقق تاریخ ایران یک ایرانشناس است یا خیر؟ آیا کسی که بعنوان جامعه‌شناس، جامعه ایران را در ظرف و قالب تعریف شده در این علم مطالعه و تبیین میکند، ایرانشناس است؟ و سؤال مهمتر اینکه، آیا ایرانشناس کسی است که نسبت به تمام علوم مربوط به شناخت ایران آگاهی دارد؟ اگر چنین باشد با توجه به دایره گسترده و تخصصی امروزی علوم، چگونه میتوان وی را کارشناس در یک حوزه مطالعاتی دانست؟ چگونه است که اگر یک محقق غیرایرانی در صورت پرداختن به یک موضوع بسیار ریز (نسبت به مطالب و مقولات بسیار متنوع درباره ایران)، ایرانشناس شناخته میشود؛ اما اگر یک ایرانی یا یک غیرایرانی درباره مقوله‌یی، هرچند کلان، درباره تاریخ فرانسه تحقیق کند، فرانسه‌شناس بحساب نمی‌آید؟ مگر میتوان ایران را با تمام گستردگی جغرافیایی، فرهنگی، علمی و اقتصادی، مذهبی و هنری-اخلاقی، ادبی-اجتماعی، تاریخی و باستان‌شناسی و... تحت یک واحد (علمی و دانشگاهی) تعریف کرد؟ و آیا میتوان فرد عالم به جزئی از این مقولات بسیار گسترده را ایرانشناس دانست؟ جلال آل احمد همین پرسش را درباره یک شرق‌شناس

۱. جامعه‌شناسی از جمله علمی است که بنیان و شاکله اصلی آن کاملاً برآمده از مباحثات، مطالعات و حتی مناظرات فلاسفه در اروپا، طی قرون ۱۸ و ۱۹ م. شکل گرفته و بعنوان یک رشته از زمان اگوست کنت، Auguste Comte (۱۸۵۷-۱۹۹۸ م.) به بعد پی‌ریزی شده است.

می‌پرسد و می‌گوید: «اگر بگوییم فلان غربی در مسائل شرقی زبان‌شناس است یا لهجه‌شناس یا موسیقی‌شناس، حرفی! یا اگر بگوییم مردم‌شناس است و جامعه‌شناس است، باز هم تا حدودی، حرفی؛ ولی شرق‌شناس بطور اعم؛ یعنی چه؟ یعنی علم به کل خفیات در عالم شرق؟ مگر در عصر ارسطو به سر می‌بریم؟» (آل احمد، ۱۳۴۱: ۱۵۲).^۱

پرسشها^۲ و به زبان بهتر چالشهایی از این دست دربارهٔ ایران‌شناسی اندک نیست. در حالی که پاسخهای قانع‌کننده و درستی هم در مقابلشان نیست؛ البته این مسئله فقط وقتی درست است که بنا باشد ایران‌شناسی را در داخل ایران تعریف و نهادینه کرد. وجود کانونها، رشته‌ها و کرسیهای ایران‌شناسی در خارج ایران از این دشواریها رها خواهند بود؛ چه اینکه مقصود یک ژاپنی یا ایتالیایی و... از ایران‌شناسی، شناخت و آگاهی است که به هر دلیلی به آن نیاز دارد. در این صورت وی در هر یک از شاخه‌های مربوط به مطالعات ایرانی که دست داشته باشد، یک ایران‌شناس است. از نظر ما او متخصصی است که در یکی از موضوعهای مرتبط با ایران آگاهی داشته و فعالیت میکند؛ اما بنظر میرسد، عکس این قضیه در حالی که یک پژوهشگر ایرانی متعلق به فرهنگ و محیط ایران، نمیتواند یک ایران‌شناس باشد؛ بلکه او میتواند یک مورخ تاریخ ایران، جامعه‌شناس و مردم‌شناس ایران، یک ادیب یا باستان‌شناس، نسخه‌پژوه و... باشد.

بنظر میرسد تا پیش از ارائهٔ پاسخهای قانع‌کننده‌یی که ایران‌شناسی امروز در ایران با آن مواجه است، سخت میتوان از موجودیت علمی یک رشته یا دانش با عنوان ایران‌شناسی دفاع کرد. در نتیجه با توجه به تنوع، گستردگی و تمایز در ماهیت مجموعهٔ دانشها و رشته‌ها و نیز فنون مربوط به ایران‌شناسی بهتر است از جریان ایران‌شناسی یا ایران‌پژوهی^۳ بجای عبارت دانش ایران‌شناسی استفاده کرد. البته این نظر ناظر بر وضعیت کنونی ایران‌شناسی در کشور است. چنانچه گفته شد، دایرهٔ تحقیق در این حوزه نه تنها گشوده است؛ بلکه به طرز اجتناب‌ناپذیری نیازمند نظریه‌پردازیهای جدید است. شاید با طرح فرضیه‌ها و نظریه‌های تازه، بتوان دیدگاهها و رویکردهای نوینی در این مورد ارائه کرد. در هر حال دانش مورد نظر ما در حال حاضر سخت نیازمند طرح و واکاری مبانی نظری است.

۱. داریوش آشوری نیز دیدگاههایی همسو با این نظرات دربارهٔ ایران‌شناسی و شرق‌شناسی دارد. ن.ک. به: (آشوری، ۱۳۵۵: ۱۱-۱۲).

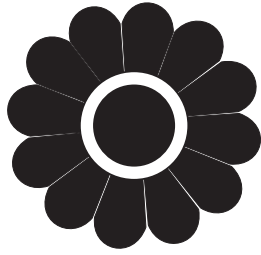
۲. در شماره‌های آتی این فصلنامه، به پاره‌یی دیگر از این سؤالات پرداخته خواهد شد.

۳. واژه «ایران‌پژوهی» مأخوذ از نظریات دکتر ناصر تکمیل‌همایون است که در این فصلنامه در مقالهٔ «بحثی در ایران‌شناسی یا ایران‌پژوهی» و نیز در مقالهٔ «در مفهوم ایران‌پژوهی» (۱۳۹۱: ۳۵) در مجلهٔ نامهٔ ایران و اسلام، مفصل بدان پرداخته شده است.

منابع

- آشوری، داریوش؛ ایرانشناسی چیست و چند مقاله دیگر، تهران: آگاه، ۱۳۵۵.
- آل احمد، جلال؛ غرب زدگی، تهران: رواق، ۱۳۵۶.
- اسموسن، یس پیتتر؛ ایرانشناسی در دانمارک، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی؛ تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۹.
- اکاشا، سمیر؛ فلسفه علم، ترجمه هومن پناهنده؛ تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۷.
- انوری، امیر هوشنگ؛ دکتر حسن حبیبی و ایرانشناسی نظام یافته، تهران: روزنامه اطلاعات، ۱۳۹۲.
- اورکاد، برنارد؛ ایرانشناسی در فرانسه، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۲.
- بارکلی، جورج؛ رساله در اصول علم انسانی و سه گفت و شنود، ترجمه منوچهر بزرگمهر، با مقدمه یحیی مهدوی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- بهنام، جمشید؛ برلنیا: اندیشمندان ایرانی در برلن ۱۹۳۰-۱۹۱۵م، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۹.
- پتروشفسکی، پاولوویچ ایلیا؛ ایرانشناسی در شوروی، ترجمه یعقوب آژند؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۵۹.
- ترنر، برایان؛ رویکرد جامعه‌شناختی به شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن، ترجمه محمد علی محمدی، تهران: یادآوران، ۱۳۸۴.
- تکمیل همایون، ناصر؛ «در مفهوم ایران-پژوهی»، نامه ایران و اسلام، فصلنامه علمی-تحقیقاتی ایرانشناسی و اسلام‌شناسی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، سال اول، شماره اول، ۱۳۹۱.
- حبیبی، حسن؛ طراحی مقدماتی برای ایرانشناسی نظام یافته، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی (ضمیمه شماره ۴۱ نامه فرهنگستان)، ۱۳۸۹.
- دامپی، ویلیام سیل؛ تاریخ علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی (سمت)، جلد ششم، ویرایش دوم، ۱۳۸۶.
- دسوقی، محمد؛ سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، ترجمه محمدرضا افتخاری‌زاده؛ تهران: نشر هزاران، ۱۳۷۶.
- دورتیه، ژان-فرانسوا؛ علوم انسانی گستره شناختها، ترجمه مرتضی کتبی، جلال‌الدین رفیع‌فر، ناصر فکوهی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
- رجب آگیج، یاشار؛ ایرانشناسی و ایرانشناسان در قلمرو یوگسلاوی پیشین، ترجمه جمشید معظمی گودرزی؛ تهران: دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۹.
- رجب زاده، هاشم؛ ایرانشناسی در ژاپن: نگاهی به تاریخچه ایرانشناسی و تلاشهای ایران‌پژوهشی ژاپن، به کوشش کینچی ئه اورا، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹.

- رودی متی، نیکی؛ ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: الهدی، ۱۳۷۱.
- زرشناس، زهره؛ درآمدی بر ایران‌شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.
- زمانی، محمد حسین؛ شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی غربیان، قم: مؤسسه بوستان کتاب قم، ۱۳۸۵.
- ساجدی، طهمورث؛ تاریخ ایران‌شناسی در فرانسه: تحلیلی از دستاوردهای پژوهشی تا سالهای آخر، تهران: سفیر اردهال، ۱۳۸۹.
- سارتن، جورج؛ مقدمه تاریخ علم غرب: از آغاز تا دوران روشنگری تا دوران معاصر (۲۰۰۱-۱۵۴۳ م.)، ترجمه رضا خزانه؛ تهران: مؤسسه انتشاراتی فاطمی، ۱۳۸۹.
- سر زعیم، علی؛ شناخت علوم انسانی، تهران: همشهری، ۱۳۸۰.
- سروش، عبدالکریم؛ علم چیست، فلسفه چیست، تهران: مؤسسه فرهنگ صراط، ۱۳۸۲.
- سعید، ادوارد؛ شرق‌شناسی، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
- _____؛ شرق‌شناسی شرقی که آفریده غرب است، ترجمه اصغر عسگری خانقاه و حامد فولادوند، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۱.
- عبدالهی، عبدالله؛ جوان، جعفر؛ درآمدی بر فلسفه علم پژوهش در علوم انسانی، تهران: چاپار، ۱۳۸۹.
- فروند، ژولین؛ نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷.
- کاپادی، نیکلاس؛ فلسفه علم، ترجمه علی حقی، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۷۷.
- کسروی، احمد؛ شهریاران گمنام، بخش نخستین دیلمان جستانیان، کنگریان، سالاریان، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۵.
- مفتاح، الهام؛ نگاهی به ایران‌شناسی و ایران‌شناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، وهاب ولی، تهران: الهدی (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)، ۱۳۷۲.
- موسوی‌گرمارودی، علی؛ مجموعه مقالات انجمن‌واره بررسی مسائل ایران‌شناسی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹.
- هال، لوئیس ویلیام هالزی؛ تاریخ و فلسفه علم: همراه با بحثهایی تجربه‌گرایانه درباره فلسفه علم، ترجمه عبدالحسین آذرننگ، تهران: سخن، ویرایش دوم، ۱۳۹۱.
- همتی گلیان، عبدالله؛ تاریخچه شرق‌شناسی (کاوشی در سیر مطالعات اسلامی در غرب)، مشهد: جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۸۶.



Questions and Challenges before Iranology

Fatemeh Faridi Majid¹

It is not unjustified to claim that all the disciplines which have attained an academic status have been criticized and explored several times in relation to their historical background until they have been granted their scientific identity. In the course of this uneven process, human sciences have been exposed to more criticism and investigation in this regard than any other science. However, not enough studies have been carried out regarding the discipline, field, or sub-field of Iranology as a branch of human sciences, which is why it is in great need of such explorations and analyses in order to attain its true scientific status. Through posing certain questions and revealing some of the existing challenges regarding Iranology and the related issues, the author of this paper has tried to take a first step in the realm of consolidating the science of Iranology. Moreover, she hopes that, by finding some convenient solutions to the propounded problems, other researchers can define a specific scientific definition and place for Iranology.

Key Terms

science

human sciences

Orientalism

Iranology

Iranian studies

1. Faculty Member at the Iranology Foundation.

**The Impact of Textile Industry on the Spatial Development
of Isfahan during the Safavid Era
(Based on Travel Accounts)**

Pouran Tahuni¹ and Maryam Bayat²

During the Safavid Period, because of the great interest of Safavid statesmen in industry and their support of artists and industrialists, industry grew to a large extent. Here, the textile industry enjoyed a particular status. The extent of the growth of this industry can be inferred from the country's complete self-sufficiency in the field of textiles and the vast export of textile products to other countries during the Safavid era. Moreover, during this period, Isfahan was considered to be one of the most important centers for weaving silk and gold-thread fabrics, which comprise a noticeable volume of the required fabrics for public use and export. Based on available evidence, the city of Isfahan greatly developed during this period, which owed a great debt to the growth of the textile industry. This study was conducted in order to explore the role of the textile industry in the development of Isfahan during the Safavid era. The role of industry in urban development is a new problem witnessed in recent centuries. In fact, there is no text or report focusing directly on the relationship between industry and urban development in the sources and documents left from the Safavid period. Accordingly, in this study, through the processing and analysis of historical data in library sources, such as travel accounts and historical books, the impact of the growth of the textile industry on the development of the city of Isfahan was explored. The results indicated that this industry played a significant role in this regard during the Safavid era.

Key Terms: industry; textile industry; Isfahan; Safavid Era; travel account; spatial development

1. Assistant Professor and faculty member at the Iranology Institute.
2. MA in Iranology, Iranology Institute.

Iranian Identity as Narrated in Ferdowsi's *Shahnameh*¹

Nosratullah Rastegar²

Shahnameh can be considered to be the main document introducing the Iranian identity and legacy. Relying on a number of oral and written narratives, Ferdowsi provides a definition of Iran and Iranians' identity and their historical background in opposition to those who tried to invade this country. He gradually accomplishes this task following a developmental and logical process based on mythological narrations and reveals their truth in different stages. In this paper, the writer has initially tried to identify the specific features of the Iranian identity from Ferdowsi's point of view and then provide a reconstructed image of this identity with reference to the acts and behaviors of some of the characters in *Shahnameh* and a study of the process of the development of some of the narrated stories.

Key Terms

Shahnameh; identity

Iranian identity; mythological narratives; Ferdowsi

1. This paper is the written version of a speech entitled "The Trace of Iranian Identity in *Shahnameh*" delivered by the author in the Symposium of "Iranian Identity in the Course of History" in Rome in 2005. It was published in the Proceedings of the same Symposium in 2010: N. Rastegar, "Spuren Iranischer Identität in Firdausis Schahname", in "Iranian Identity in the Course of History", Proceedings of the Conference held in Rome, 21-24 September 2005, Serie Orientale Roma CV. *Orientalia Romana* 9. Ed. By Carlo G. Cereti ..., Roma, Istituto Italiano per L' Africa e L' Oriente, 2010, pp. 265-287. The same speech was also delivered in June 2007 in the Cultural Society of Iran and Austria in Graz. The Persian translation of this speech was published in the Journal of *Ayeneh-ye Mirath*, no. 53. A summary of this paper was presented in the form of a speech entitled "Iranian Identity in *Shahnameh*" in the memorial ceremony of Dr. Hassan Habibi on 28 January 2014 in the Iranology Foundation. The present article is the modified version of the one published in the Symposium Proceedings.

2. Faculty member (retired) of Austrian Academy of Sciences (1983-2008). For more information refer to: http://www.oeaw.ac.at/iran/german/rastegar_nosratollah.html

**A Study of the Genetic Periods of Orientalism
(From the Philosophy of Priests and Secular Orientologists
to Scientific Orientalism and Linguistics)**

Tahmouress Sadjedi¹

In Europe, philology was not considered to be a scientific field at the beginning. Moreover, “general grammar” had not achieved much and had resulted in academic passivity and was more Europe-oriented. As a result, the process of family relationships among languages was taken seriously by some Orientologists. After the realization of the theory of the “Indo-European language family” during the period of secular Orientalists and the presentation of “comparative grammar” by the German Franz Bopp and, as a result, introducing Orientology as a scientific field, linguistics also stepped into the domain of academic research as the greatest achievement of modern Orientology. Therefore, the author found it necessary to explore this process based on the historical development of Oriental studies in Europe, in general, and in France, in particular. At the same time, he has introduced the conducted studies in the field of Iranology and the place of Iranian culture and civilization within this field.

Key Terms

philology

Orientalism

language families

comparative grammar

scientific Orientalism

linguistics

1. Faculty Member at the Center for Foreign Language Studies (ReCeLLT), Tehran University.

quality of the economic and cultural exchanges through the Silk Road. The purpose of this paper is to provide a brief explanation of the status of Kashghar on the Silk Road through a study of Islamic texts. Moreover, it mainly intends to introduce the writers of these works and provide a selection of known facts about this city. In doing so, the writer has tried to classify the related Persian texts and briefly introduce them. Therefore, the present paper explores and evaluates the status of Kashghar on the Silk Road as a historical problem in three categories: “Kashghar in the historical, geographical, and literary texts of the early centuries of the rise of Islam until the Safavid era”, “Kashghar in Persian prose texts”, and “status of Kashghar on the Silk Road according to a historical map from the Mongol Period”.

Key Terms

Silk Road

Kashghar

Islamic texts

historical texts

geographical texts

Persian prose texts

historical map

Mongol Period

The Status of Kashghar on the Silk Road¹

Mohammad Baqir Vuthuqi²

The Silk Road was one of the most important routes connecting ancient civilizations. It was also the main road used for commercial exchanges between the East and the West. This very long route enjoyed great splendor and significance in the course of history and played a major role in the world's economic relationships. Along the course of this commercial route, not only goods but also cultures, traditions, customs, and rituals were exchanged between China and the West. The importance and fundamental role of this road in the history of the economic, cultural, and social relationships in the world is known to everyone. Here, the important stations and stopping places held specific significance in the course of history. One of the important cities on the Silk Road was Kashghar which, due to its geographical location, attracted the attention of many writers and historians. Accordingly, it has been mentioned several times in ancient historical and geographical texts, and the process of its development has been clearly manifested therein.

Iran is one of the oldest Asian countries which is located in the middle of the Silk Road. It played a mediating role in connecting China and Western countries, which is why Iranian writers, historian, literaymen, and geographers have always written about this commercial route and, particularly, about Kashghar and its stations and transferred their knowledge in this regard from generation to generation. The study of such sources and introducing them to others could greatly contribute to clarifying the

1. This paper is adapted from a speech by Dr. Mohammad Baqir Vuthuqi which was delivered under the same title at the University of Ürümqi, the capital of Xinjian in China.

2. Professor of History, Tehran University.

A Study of Iranology in Iran

Zohreh Zarshenas¹

The present paper is a concise but precise review of the field of Iranology in Iran and in other countries. Despite the several-decade background of studies on Iranology, there is still a greater need for paying more scientific and systematic attention to this field of knowledge as there are still numerous topics which have not been tackled previously. There are also some severe ambiguities regarding the definitions of Iranology-related terms. There are also some unsolved problems regarding, for example, the unity or separation of Orientalism and Iranology, the earlier and present purposes of Iranology out of Iran, the quality of exploiting the findings and achievement of Iranologists, the necessity of separating the study of Iranian studies in Iran from that in the West, etc. Here, the writer suggests the use of a critical approach in this regard and, at the same time, believes that we cannot blindly ignore all the studies conducted by European Iranologists. Rather, in the rewriting of the history of Iranology, one must consider different factors. She also emphasizes the necessity of Iranological studies in order to consolidate the foundations of the Iranian national and cultural identity.

Key Terms

Orientalism

Iranology

western Iranology

national Iranology

1. Professor at the Academy of Humanities and Cultural Studies.

A Discussion of Iranology or the Study of Iran¹

Naser Takmil Homayoun²

The use of the term Iranology has become so common that it seems there is no need to explore it any more. However, the study of the roots of words in each scientific field and their history is among the main concerns regarding the nature of that field. Through posing some questions in this regard, this paper aims to investigate the meaning of Iranology and its history and propound some suggestions regarding the search for a correct method to employ in related studies. At the same time, the author emphasizes that, through considering the meaning and history of Iranology, Iranologist_researchers need to avoid the common partial views in some of the Iranological studies in the past and distinguish between valid and invalid related studies in order to attain the optimal result, that is, the correct concept of scientific Iranology.

Key Terms

Orientalism

Iranology

studies on Iran

Iran

Iranian studies

1. The present paper is the written version of a speech delivered by Naser Takmil Homayoun in a meeting in November 2014.

2. Professor at the Institute of Humanities and Cultural Studies.

Table Of Content

Out looks on Iranology (The Views of the President of the Iranology Foundation)

(9_14)

A Discussion of Iranology or the Study of Iran

Naser Takmil Homayoun

(15_22)

A Study of Iranology in Iran

Zohreh Zarshenas

(23_31)

The Status of Kashgar on the Silk Road

Mohamamd Baqir Vuthuqi

(32_46)

A Study of the Genetic Periods of Orientalism (From the Philosophy of Priests and Secular Orientalists to Scientific Orientalism and Linguistics)

Tahmoureth Sajedi

(47_68)

Iranian Identity as Narrated in Ferdowsi's Shahnameh

Nosratollah Rastegar

(69_95)

The Impact of Textile Industry on the Spatial Development of Isfahan during the Safavid Era (based on Travel Accounts)

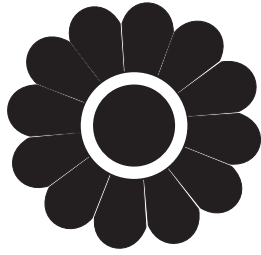
Pouran Tahuni, Maryam Bayat

(96_125)

Questions and Challenges before Iranology

fatemeh faridi majid

(126_136)



Iranian Studies

(specialized _ scientific _ interdisciplinary Journal)

ISSN: 2476 _ 2989

Vol. 1, No. 1, Autumn 2015

License Holder (Publisher): Iranology Foundation

Editor.in.Chief: Dr. Abdolmajid Mirdamadi

Scientific Editor (Director): Fatemeh Faridi Majid

Editorial Board

Dr. Mehri Baqeri	(Professor of Tabriz University)
Dr. Naser Takmil Homayoun	(Professor of Academy of Humanities and Cultural Studies)
Dr. Mahmud Jafari Dehaqi	(Associate Professor of Tehran University)
Dr. Zohreh Zarshenas	(Professor of Academy of Humanities and Cultural Studies)
Dr. Fathollah Mojtabaei	(Professor of Tehran University)
Dr. Hekmatollah Molla Salehi	(Professor of Tehran University)

Issue Editor: Sediqeh Aqaei

Translator: Dr. Roya Khoii

Type: Afsaneh Seyedi

Design: Maryam Jamei

Lithography & Print: Iranchap

Address: Iranology Foundation, Iranshenasi st., Southern Sheikh Bahae., Tehran, Iran.

Tel: 0098_21_ 88608925

Fax: 0098_ 21_ 88608922

Email: Faslnameh@iranology.ir

Price: 80000 RIs